

۸۰

افغانستان

وکره

وکره

از انار

با

۱۰
مصاد
از انار
وکره

امتیاز

فصل

وکره

۱
وکره

وکره



وکره

وکره

وکره

۱

بسم الله الرحمن الرحيم ونحم بالبحر

الحمد لله على كاشف الاعمال على ارباب المحامدات وجاه غليم والسن في مقام القدر
في المشايخات وعلوات على تاشبه سير الاسلام من السواصل والحوام وحالي
شعاع الايمان اطلقا خبر القلام وعلى اله واصحابه النابغين له في الاقوال والاعمال
والاخذين منه خفاني الوحد والسماح اما بعد سكون وزه بمقدار فانح از لنگوی
انبار متمسك بديل مصطفوی محمد الهم ابن شاه محمد علی البر اسوی ابن کتاب
در بیان احوال حضرت حاتم النبیین و خلفاء راشدين والمه بون و اولیا متقدمین و
متأخرین بر ترتیب شجره حشیه کتاب حروف میا من توجیهات ارواح طیبه ابن
ررکان دین از عالم معالی السجاسی صور و حروف جلوه میرا کرده و از جلوه حانه نشتر
مخفا در صحن ظهور خراسیه و چون اجاد افراد ان شبه له حامل علوم و اسرار این
کتاب میتواند شد از عناصر اربعه استراج یافته بود و مال لال انبیا هم بر عبور
چهار مقام است که ناموت و ملوت و جبروت و لا موت است این را چهار اقسام

مرتب کرد انیدیم **فصل** اول ذکر مجلسی از احوال در استیصال سید المرسلین
رب العالمین حضرت سالت پناه محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم و خلفاء ایشان
و ائمه باون رضی الله تعالی عنهم اجمعین و این اقتباس مشتمل بر نور است
نور اول ذکر انمودگی از احوال در استیصال حضرت سالت پناه محمد مصطفی
صلی الله علیه وسلم **نور دوم** ذکر مجلسی از احوال غایت استیصال خلفاء ایشان حضرت
سید المرسلین رضوان الله تعالی اجمعین **نور سوم** ذکر ائمه باون رضوان الله
تعالی علیهم اجمعین و درین نور ذکر مجلسی از احوال حضرت غوث الثقلین سید محمد
الموحد عبد القادر جیلانی رضی الله تعالی عنه بواسطه آنکه آنحضرت بسبب مال
نسب صوری و معنوی با دات حضرت سالت پناه صلی الله علیه وسلم و علی
بر تفضی و ائمه معصومین رضی الله تعالی عنهم اجمعین و هم باشد کرده اند الحی و
قدس سره امام سیزدهم و این چنین بوده که ذکر وی رضی الله عنه در احوال
آنکه کرده اند سما لا یخفی علی من له ادب و لیسیرة من الله تعالی فهم من فهم **اقتباس دوم**
ذکر مجلسی از احوال حضرت خواجه حسن بصری و عبد الواحد بن زید و فضل بن عیاض
سلطان ابراهیم ابن اویم و خلیفه المرعشی و بیه البصری و علود و بصری و الی اسحاق
حششی و الی احمد ابی ال حششی و الی محمد حششی و ناصر الدین الی یوسف حششی و خواجه
مودود حششی و خواجه حاجی شریف زندلی و خواجه عثمان بروجی رحمهم الله سبحانه و
اقتباس فیما مشتمل بر نور است **نور اول** ذکر مجلسی از احوال خواجه حسن بصری
و عبد الواحد بن زید و فضل ابن عیاض سلطان ابراهیم ابن اویم و سید مدالدین
خدیفه المرعشی **نور دوم** ذکر مجلسی از احوال خواجه بیه البصری و خواجه علود و بصری
و خواجه الی اسحاق و خواجه الی احمد ابی ال حششی و خواجه الی محمد حششی رحمهم الله
سبحانه **نور سوم** ذکر مجلسی از احوال خواجه ناصر الدین الی یوسف حششی و خواجه

مودود چشتی و خواجه جامی شریف زندلی و خواجه عثمان مارولی رحمهم الله سبحانه
 و تعالی **اقباس** در مجلسی از احوال حضرت خواجه معین الدین حسن بنجرنی و حضرت
 خواجه قطب الدین نجیب راولوشی و حضرت شیخ فرید الدین مسعود اجدودی و
 حضرت شیخ نجیب الدین متوکل مع اولاد و احفاد ایشان و حضرت شیخ
 جمال الدین انسوی و مولانا بدر الدین اسحاق و حضرت سلطان المشایخ شیخ نظام
 الدین بداولی و حضرت سلطان نصیر الدین المحمود المعروف بچراغ دهلوی و حضرت
 شیخ نیرالدین عثمان و حضرت شیخ برهان الدین غریب المعروف بمریان اولیا و حضرت
 شیخ قطب الدین بنور انسوی مع خلفاء سلسله ایشان و حضرت سلطان علاء الدین
 علی احمدی و حضرت شاه شمس الدین ترک بایلی بقی حضرت شیخ جمال الدین بایلی
 بقی و حضرت محمود شیخ احمد عیدالتی و حضرت مخدوم شیخ عارف احمد عیدالتی
 مع برخی از فرزندان و این اقتباس الضیاع منطوی بر سه لایه است **نور اول**
 ذکر مجلسی از احوال فیض اشغال حضرت خواجه معین الحق و الدین حسن بنجرنی و حضرت
 خواجه ملت و الدین نجیب راولوشی و حضرت شیخ فرید الحق و الدین مسعود اجدودی
 و حضرت شیخ نجیب الدین متوکل مع اولاد و احفاد ایشان قدس الله امرارهم
 و احوال حضرت خواجه معین الحق و الدین حسن بنجرنی و شیخ طاهر ابن لؤلؤ
 اقتباس سیوم ذکر کرده شده **ما طبع اول** ذکر سیر و سب و ولادت
 و شمه اینها و سی احوال آنحضرت از زبان وصول دی بدولت حیات خواجه عثمان
 مارولی قدس الله سره **ما طبع دوم** ذکر سیر و سیاحت آنحضرت بعد رحلت یافتن
 بنده وستان از خراب سیکه کانیات و خواجه عثمان مارولی و ملاقات و سی امتیاز
 و اکابر و در کار و درین سفر خصوصاً در یافت شرف صحبت حضرت عوث الظلمین
 سید محی الدین عبد الغفار حبلای رضی الله تعالی عنه مع بانعلی به **ما طبع سوم** ذکر

تشریف آوردن آنحضرت بنده و مستحق در قلع بیاد کفر و برانداختن عبادت
تبار و رسوم اهل زنج و طبعان و سرور اسلام و ایمان و متعلق به **سابع چهارم** و ذکر
تشریف آوردن آنحضرت در دلی به بعضی تفریها و بیان ذوات القبله حاجات
سابع پنجم و ذکر جمعی از احوال اولاد و آنحضرت **سابع ششم** و ذکر برخی از احوال
اصحاب کمالات و انساب آنحضرت و احوال شیخ فرید الحق و الدین سعید و اجود نمی
در یازده سابع از نور اول اقتباس مرقوم ابرادافته **سابع اول** نسب احب بوی مد
سره **سابع دوم** بعضی از بیامات و ریاضات آنحضرت که پیش از پوستن قطب
الاسلام قدس سره در استیلا طلب خداوندی علی سلطانه بر قدم تحریر کرده **سابع سوم**
و ذکر نور آنحضرت قطب الاسلام و اختیار عبادات و مجاهدات شاقه بعد از آن
تا زمان وصول دینی بر ترقی خلافت کبری **سابع چهارم** و ذکر اشتغال آنحضرت با
و اتباع نبی پس بعد از بلوغ در حد سال و قلیل **سابع پنجم** و ذکر برخی از صرفه
عالیات آنحضرت **سابع ششم** و ذکر نیزی از کلمات آات و جمعی از خصوصیات
سماح آنحضرت **سابع هفتم** و ذکر اهل آنحضرت که با تبارت غیبه احتیاج این فرمود
سابع هشتم و ذکر طریقت آنحضرت ازین قبده بیانی بعالم اطلاق و اثباتی
سابع نهم و ذکر التودجی از احوال اتباع نسبیه آنحضرت که فرزندان
و نرکان ایشانند و درین سابع احوال فرزندان و نرکان حضرت شیخ فرید الحق
و الدین قدس سره در دست لامع بیان کرده است **سابع اول** ذکر اولاد شیخ نهاد
الدین ابن حضرت بنی که قدس سره **سابع دوم** ذکر اولاد حضرت شیخ نظام الدین ابن
حضرت بنی که قدس سره **سابع سوم** ذکر احوال ازواج و اولاد شیخ ابر الدین
شلمان ابن حضرت شیخ فرید الدین بنی که **سابع چهارم** ذکر حبث اولاد ذوات شیخ
المتنح و الاطاب قطب الامم غوث الاسلام شیخ علا الدین معوج دریا ابن

نبد کی حضرت شیخ برالدین سلیمان ابن حضرت لکنکدر **بج** پنجم ذکر اولاد نبد کی حضرت
شیخ محمد عرف من شهنیزه و اولاد نبد کی حضرت شیخ محمود و اولاد نبد کی حضرت شیخ
مود و اولاد نبد کی حضرت شیخ احمد انجاء نبد کی حضرت شیخ برالدین سلیمان
ابن قطب عالم حضرت شیخ فرید الدین لکنکدر و درین لایع احوال حضرت شاه زین العابدین
در شش اشعه تحریر یافته **شعاع** اول در بیان نسب و حسب و ازواج و وفات العارفين
و شش الواصلین قطب العالم حضرت شیخ زین العابدین چشتی بعد الوی قدس سره
شعاع دوم ذکر اولاد نبد کی حضرت شیخ جهان شاه ابن حضرت مخدوم شاه زین
قدس سره که بجز سجاده کی شرف بود **شعاع** سیوم ذکر اولاد حضرت سلطان
شاه ابن قطب عالم شاه زین بعد الوی قدس سره **شعاع** چهارم ذکر اولاد شیخ محمد
برهان الدین ابن حضرت مخدوم زین العابدین مرقوم قدس سره **شعاع** پنجم ذکر اولاد
شیخ مغیر الدین ابن حضرت شیخ زین العابدین مرقوم قدس سره **شعاع** ششم ذکر
اولاد شیخ حاج الدین ابن حضرت شیخ زین العابدین مذکور قدس سره و بعد ازین
است ذکر احوال سراج العارفین شش الواصلین قطب العالم حضرت شیخ سلیم
چشتی ابن شیخ بهاء الدین چشتی قدس سره **شعاع** هشتم ذکر اولاد شیخ یعقوب
ابن نبد کی حضرت شیخ فرید الدین و الدین قدس سره و درین لایع احوال شیخ
عبد الله ابن حضرت لکنکدر قدس سره که در شش یافته **بج** نهم ذکر اولاد و شتران حضرت
لکنکدر قدس سره **بج** دهم ذکر اولاد حضرت شیخ سعید الدین تبسبی حضرت لکنکدر
سابع و هم در بیان سبب نام حضرت و استمداد از و بواسطت آن **سابع** از دهم
ذکر نوسل نجاب حضرت بزرگوار و نماز برای قضاء مطلب و حاجات دینی و دنیوی
دویم ذکر انجمنی از احوال که است آستان حضرت شیخ جمال الدین
ناسوی و مولای برالدین اسحاق و حضرت سلطان المشایخ شیخ نظام الدین

براولی و حضرت سلطان نسیر الدین المعروف بجراخ دولوی حضرت شیخ **سید**
عنان و حضرت شیخ بران الدین عرب المعروف ببران اولیا حضرت شیخ قطب الدین بنو
النسوی مع خلفا سلسله ایشان و ابن لودوی برسه ماطع است **سالم** اول ذکر
مندی از احوال رکعت شل حضرت شیخ جمال الدین بنسوی و مولانا بدر الدین سحاق
و حضرت سلطان المشایخ شیخ نظام الدین براولی **سالم** و بیتم ذکر انمودی
از احوال لراست شال حضرت شیخ نصر الدین محمود و جراخ دولوی مع خلفای سلسله
وی قدس الله اسرارهم **سالم** سیوم ذکر مندی از احوال فیض ال حضرت شیخ **سید**
عثمان مع خلفای سلسله این و مع احوال تقیه خلفای و مریدان حضرت سلطان
المشایخ و مریدان وی قدس سره **نور** سیوم ذکر بجملی از احوال حضرت سلطان
علاء الدین علی احمد صابر و حضرت شادش الدین ترب البلی بنی و حضرت شیخ
جلال السخی والدین البلی بنی و حضرت مخدوم شیخ احمد عبدالحق رودلوی و فرزند ان
ار محمد وی شیخ عارف ابن شیخ احمد عبدالحق و نیره وی شیخ محمد بن شیخ عارف
مع بقیه اولاد و اخفاء شش قدس سره درین سیوم اقتباس از احوال
حضرت مخدوم شیخ احمد عبدالحق رودلوی قدس سره در ده ماطع گذارشش **سالم**
سالم اول ذکر نسب شریف انحضرت و مجملی از احوال والد ماجد و جد مخدوم
سالم و بیتم ذکر مبادی احوال انحضرت از زبان و مصل وی بکارت شیخ جلال
الحق والدین البلی بنی رحمه الله سبحانه **سالم** سیوم ذکر سیاست مجامعه انحضرت
بعده احد طرفه از حدیث شیخ جلال الدین البلی بنی رحمه الله سبحانه **سالم** چهارم ذکر
رجوع ان حضرت اودلت خلافت از حدیث حضرت شیخ جلال الدین البلی بنی
بولات مکالمه و بیان بعضی مجامع است انحضرت که برای استقرار و تمکن احوال
ماصله و تسخیر و تضمین کمالات سید و در قصبه اوده بر خود تحصیل فرموده و تعیین طری

التماخبات انحضرت و قضا و حوائج و مهات **سالم** بنجم ذکر زبور انحضرت
 لیسیر و بیاحت طریق و طی مقامات کمال و تمیل دیو دلی که وطن اصلی و سی و شان
 تقید او بتابل ترویج و انبغی **سالم** ششم و دهمی از خصوصیات اہم تفسیر انحضرت
 بارشاد و ارباب **سالم** منعم و کرمیت و طرفت عاصہ انحضرت **سالم** ششم و دهمی
 لحنی از تصرفات عالیات انحضرت **سالم** ششم و دهمی از انظار نفسیہ انحضرت
سالم و ششم و دهمی از محلی افعی طاعت انحضرت ازین و از فراق بحوار رحمت اللک علی
 الاطلاق **سالم** چہارم و دهمی از احوال فیض ال حضرت قطب العالم شیخ عبد القدوس
 لکھوی الحقیقی و حضرت شیخ طلال الدین تہانیری و حضرت شیخ نظام الدین تہانیری
 البلیغی و ندلی شیخ ابو سعید لکھوی و ندلی شیخ محمد صادق ابن شیخ فتح و لکھوی و ندلی
 شیخ محمد صادق شیخ داود لکھوی و ندلی شیخ سوزا ابن شیخ عبد المؤمن سفید
 و ندلی شیخ الکبشیر السومی و ندلی شیخ محمد علی ابن شیخ محمد علی ابن
 شیخ الکبشیر السومی و ندلی شیخ محمد کاتب حروف قدس لہم امراہم و ان انقباس
 البصائر مشیرہ لورث **نور** اول و دهمی از احوال فیض ال حضرت شیخ الصدوق
 لکھوی الحقیقی و حضرت شیخ علا الدین تہانیری و حضرت شیخ نظام الدین تہانیری
 البلیغی قدس لہم امراہم **نور** دوم و دهمی از احوال قطب الافطال ندلی
 شیخ ابو سعید لکھوی الحقیقی و محبوب بن ندلی شیخ محمد صادق بن شیخ محمد لکھوی
 و قطب دار و ندلی شیخ داود ابن حضرت شیخ محمد صادق لکھوی الحقیقی و
 فرو حقیقت و مرو میدان معرفت ندلی شیخ سوزا سفید و لی قدس امراہم
نور سوم و دهمی از احوال صدر کانت انحروف قطب المشائخ
 شیخ الکبشیر و ندلی شیخ محمد کاتب حروف قدس لہم امراہم و ان انقباس
 الحنفی البراسوی رحمہ علیہا و **سب** جمع تالیفات ابن مختصر اعظمی و دہ

اشتیاق بر طایف السامع محرابان سطو و میره و وارث الاختصاص حضرت شیخ فرید الحق
والدین قدس سره شرف الله تعالی علی خان ابن شیخ بهاء الدین بن حشام خان که مخدوم زاده طایفه
و برادر صلاح و معرفت ار است و بلبل طایفه و اطن بر است است اعشاء الله عن عمره
و سلم الله عن خبره و اعطاه الله فی الدنیا حسنة و فی الاخر حسنة و ابقاء الله ما است
الشهید و الاموات و حفظ الله عن شره و **سبب** دیگر در مجمع البیاض است که حضرت شیخ
فرید الدین غطار و جلد اول مذکوره الاولیا منبر نامه که بعد قرآن و احادیث بهترین سخنان
سخن مطالبیه یافتیم و جمله سخن ایشان شرح قرآن و احادیث است و درم خود را درین
مجلس افکنده تمام الزام ایشان نمیشود خود را با ایشان بسته کرده باشند من نشانه
بقیوم و یوم ششم و هفتم می سکون روزی پیش محمد الدین نجف دینی در ایدم و او ایدم بگریه
لفظ می گفت ای سید عالم که درین است بود و بنایه انبیا علیهم السلام که علما
ایستی کاتبانی ای اسرار ایل بسبب گفت از آن میگیرم و پیش لفظ خودم که خداوند عالم
تغیبت رفت بر این قوم که در آن بار اظهار کیا این قوم که قسی دیگر اطافت ندانم
و سبب دیگر در البیاض است که چون طالب صادق احوال مشایخ و اولیای شریک الباط
مطالعه نماید از روی متفکران بدوی مان بشود و در کار بر بند و کلمات
ایشان مختلف را امر و کند و مردان را شمر و دوشمر مردان را امر و مردان را این
در و کرده اند از بمقام خبر داده است کاشف اسرار شیخ فرید الدین غطار **سبب** کفر کافرا
و دین و خدای را و زده در و دل مطار از صاحب مراتب الامر بر منسوب
و فتنه در وسط سلوک این فقر بجهت دریافت طایق از احوال منظر البیاض از
تواند و ریاضت شاقه شبیه لما از روی او است جلوه زکات و انصاف و ان ابا ام
سنة بخرار و سی جری فی سلطان نور الدین محمد حاکم اود شاه کتاب تذکره الاولیا
بترتیب و نشر الطب از اعانای انجام هر حرف مطالعه میجو و چون در استخراج سلطان

العارفین حضرت خواجہ ابوسعید اصفہانی رسیده ان حالت که همیشه تنهایی نمودی لطف مختلف
 گشت لکن این کتاب که احوال که شکفتن مفید نمودی بر هر حق سبحانه و تقدس قصص
 انبیا سابق در قرآن بر رسول علیه السلام نقرت و می قال الله تعالی سخن نقص علیک
 من انباء الرسل انما نثبت به فؤادک یعنی ای محمد فصل که سکفتن نمودی مردم و معلوم
 ناول تو را ام که بر دقوی کرد و در پس بنیاد خیدن بواجب از آن که بر کوه طرا این فخر
 بود که احوال و اقوال حضرت رسالت بنیاد علی المد علیه وسلم و خلفای راشدین و در
 دین و بران حجت تفریق شجره حقیقه کاتب انجمن و اکتب معتبره انجمن معتبره
 کتابی نویسد که این بریدان ملکه ثلثه سب و فضائل بران خوش معلوم نموده
 باطنش شتابد پس این کتاب مختصر است که در وی و سی و پنج خبری در دارالکرامه
 دلی بر اینست قسم رسول شروع نموده و در جمع وی می نوشتن بسیار کفار
 برده بیعت سال در سده ششم بنیاد بر سب و در ماه محرم سال چهار و یکصد و چهل و نیم
 هجری افضل حق بنیاد و تعالی و اعانت بران اقدس و مسلم المد امرار هم ما بنیاد کام
 سبب خاتم تاریخ شروع شد فی الدین علی بنان مشار المد نموده حضرت که شکر قدس
 کتاب مختلفه و این مصرع می باشد **نارنج** کتاب معتبر تاریخ کفتم و همین
 کتاب معتبره از اجماع تاریخ انما شمس هم میشود و بنیاد بران مصرع ظاهر است
نارنج از سر زینت نوال لکن کتاب معتبره و غزیری تاریخ انما شمس بنان کفتم
نارنج عام چون فرمود این درای قیاس : شاه اکرم ایران نوال شد بران
 بر موج دریای شهود گفت بحر اکام از این حال **نارنج** غزیری و دیگر تاریخ
 انما شمس لفته نجه لطره اخر کفتم و این مصرع مجرا از است **نارنج** کتاب
 مخزن الامار از روی لکن آمد اگر چه موضع شمره نوار سب انعام کتاب از روی است
 لکن چون ذکر انعام در بنیاد فصل تاریخ و روز و ماه فتاده مدد این مقام شمس بنیاد

نساب خود چون ابن سیر عامه مشتمل بر سوا طع و الوار و دسوا طع الانوار نام نهاد
شد سببه للعلل باسم الاثر العالیه و الکرب و فروع اربعه آغاز و انجام و سی لفظ
کتاب معبره که بر این لفظ تالیف انجام کتاب بر این معبره و کتاب معبره
کتاب هم موصوفت و چون این کتاب مقبول شد و این معبره تدریجاً مندرج
و متاخر این نفیست الوار فکر و در است باطن اگر افتاسس الوار نام که و این
بر او مشهور و در ای سنان بر این احوال افتاب سببه الاقطاب و تحت حاط
و بی حارق اخبار اسرار الحارق نامید هم بعد نمی نماید و کثرت نامی منع نیست چه
دالت سببه عظیم شان سببه تفصیل کتاب که ماخذ این کتاب اند این است
سیر الاولیا سیر المعالی روضه الاحباب شواهد النبوت روضه الشهدا روضه
الصفاء حب السیر لطائف اشرفی کمالات سببه اشرف جماعه لطائف
مرآة الامرار سیر الاقطاب تحفه القادره کلمه نبوت صمد الی کتاب حلقه
شرح علاء الدوله شمس سببه سببه القادرین اخبار الاخبار روضه المعانی
ترجمه خطبات السالکین اسرار الکن طیفات حاسه جامع التلخیص لفظی
شمسی حرام الکلم لفظی سببه کسود و روضات کلمی تذکره الاولیا الوار العیون
لفظات خیرت قطب العالم شرح علی بن موسی خنفری لطائف قدسی کتاب حشینه
بهشتیه نواد الوار فکرا لایار و غیره که بعد از شان طول سوره حاکم ازین کتاب
منو و درین کتاب نقل سببه با این ارتفاعت عدول و بر این تحول اشتغال دارد و در
نمایه اسرار است که خن تبارک و تقدس از سبب املا و فیض باطن بر این
وین قدس الله اسرارهم از مشهور خطا که ما در و فیض حاصل برین مجاری و بی
نام این کتاب عطا فراید و مسوول از علماء مشایخ انصاف نه در ایشان تصور
مقتضی است ان الله الرحمن و درین کتاب بطریق شهودان خطای و ارجح

در بیان احوال حضرت علی بن ابی طالب

شده باشد اصلاح نماید آن الله موافق الذنوب و الخطیات و جوسی و نعم
الوكيل **فصل اول** در بیان احوال مرتب احتمال سید المرسلین حبیب رب
العالمین حضرت رسالت نبیه محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم و طعنائی است بین و انچه
رضی الله تعالی و این فتنه شریکه نور است **اول** در انچه وی از احوال
غایت احتمال حضرت رسالت نبیه صلی الله علیه و سلم ان تبارک و تعالی موجود است
ان متعارف وجود مشرحات ان شناسای اولیاء جزو عمل ان مستعدای
طوائف انبیا و رسول ان شاد و بالمشین باز اع ان کاشانه نبوت جبرائیل ان
شعوت کمال اصطفای محبوب حق محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم انفس سکون و ا
طریق ان نزد محمد صلی الله علیه و سلم و طایف زمین و آسمان اما ان غایت بدر
محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن كلاب
و فنج صادر و نشاءه باین طایف یکسره کاف بن نزد بنیم هم و نشاءه باین کاف بن
کاف و سکون بین بن لوی بنیم لایم و فنج غمره و نشاءه باین غاب بن قهر کسره فار
و سکون ان مالک بن البصر و فنج سکون و ضا و سمحه بن ثناءه کاف و سکون بن
حرره کاف سمحه و زاد بر لفظ تصغیر من مد که بنیم و سکون دال محله و نذر ادین الناس
یکسره نمره بر قول جمعی و فنج ان نزد قومی از ارباب کس صدقا و نمره برای وصل است
و صاحب محاب گفته که این قول اصح است بن بنیم بنیم و فنج ضا و سمحه بن نمره
کسره سکون و بر این معنی بنیم و فنج سکون محله و بعضی بنیم و سکون بین تصحیح کرده
بن عدیان و فنج سکون دال انما جمهور ارباب کس و فوارت مخ و اصحاب
علم ان ب را العاق است و شیره عدیان با ادم علیه السلام بر عدد اشتیاق
مختلف الاقوال از پنجاه و میان عدیان و سماعیل علیه السلام سبب و گفته اند انما
چون عدد هم تعیین کرده اند همچنین در میان سماعیل با ادم علیه السلام نوزده و

کم و شش قرار داده اند از طرف مادر مذمت و بی بن عید صاف بن زمره بن
کعب بن ابی انزل بعلی علیه السلام و اسما در احت اقرای حضرت بسیار است
از آنجمله نمودن اسم بر حضرت عمار رسیده و اسم اسلام را می در تورت احمد و
ضمک و قال در آنجیل جاء و برواتی فارطیلا و در اسمان احمد و محمود است
ولادت با سعادت حضرت با سباح علماء و اهل سیر بعد طلوع صبح صادق
و پیش از طلوع آفتاب روز دوشنبه در سرائی از برای که بود که الان بهر
محمد را در حجاج بن یوسف نفقی شهرت دارد لکن در تعیین سن دوشنبه و تاریخ
ان اهل یوسف و حرز اختلاف است رای جمهور ایشان بر آن استقرار
یافته که السور در سال قبل متولد شد بعد نجاه و پنج با خیل روز از آن و آن
بدلجه و قولی که بر دو قضیه در یک روز واقع شده و بر غم بعضی ولادت آن حضرت
بعد سی سال از واقعه قبل و همان جمیع بعد چهل سال او داده و قول اول صحیح
است و عقیده عامه علماء است که تولد السور در ماه ربیع الاول و دوازدهم
وی واقعه شده و دوم و ششم شهر گفته اند و بقول بعضی اول دوشنبه که
در ماه مذکور بوده لای علی النعین و مردی از امام محمد باقر و هم این ماه است
در غم طایفه که ولادت آن حضرت در ماه رمضان بوقوع انجامیده گویند
که این کسب السور همان در عهد نو شد و آن تولد نموده بعد منعی چهل و دو
سال از زاست وی صاحب حواصی الاصول و غیره آورده که شصت و
نفساد و دو سال از وفات سکندر رومی که شصت بود و بروایت ابن عباس
از زبان حضرت عیسی علیه السلام با ولادت آن حضرت شصت سال بوده و
از و او و علیه السلام هزار و شصت سال و از موسی علیه السلام دویزار
و شصت سال منقضی شده و از ابراهیم علیه السلام سه هزار و شصت سال

و از نور علیه السلام چهار روز چهارصد و نه سال و از او علم به اسم شمس برار
و مقتدر و مجاهد سال بمال رفته بود که آن افسانگان از مطلع احدث
منور و اما آن طلوع فرموده و اندر نزول وحی بران شایع امر و نهی یعنی محمد
العرلی الامی و بقول انرا اصحاب شب و ایام سیر بر روز دوشنبه سیم با
شم شهر ریح الاول سال حمل که از ولادت است بوده و نزد جمعی نیز از اهل
سیر علماء بخار بر دریا پاک معیان حاصل فرغان از آن زمان بران فک کون
مکان فرود آمده روانی بعضی از متاخران اهل حدیث بران آمده که بران
نزول وحی را حضرت در شام ماه ریح الاول بوده و در حداری بستان و بر
نزول ان بقول بمجهول برانجا و شبی بود که در جواب جبرئیل حکم رب التحلیل
در دل آنحضرت القا کردی لی الیه السور و در ابدی و اجابا ان نور الشما من
النالی شکف بکلت و وحی بر او نوحه از دوشنبه بصورت چشمه طلسمی بران حضرت
تمثل بکشت و بعضی از اصحاب هم آورده بر صورت میدینه و گاهی بران مثال
جبرئیل شدی انصورت از مملی صورت و وحی صعب فرمودی تا اگر آنحضرت درین
مقام بیشتر سوا بودی و ستمای شتر از فلک بر وحی خم گستی و اگر بران
ملی از باران که دشتی خوف شکن رو نمودی و در سر او سر و غرق از
جبین سنان وی متعارف شدی خیا نچه صد لقمه رضی الله عنهما لفت بیدم که در
قوی وحی بران حضرت فرود می آمد از غایت صحت و در آن حال غرق از
بتالی وی بر سخت و بعضی اوقات مقام نزول وحی مانده سر بخت از آن
حضرت برادی و گاه جبرئیل بصورت اصلی وی مبدی بر لی الیه بصورتی تمثل
شود و وحی بر او نوحه از نوحی از وی ان بود که بران سر و در شب معراج بالا
آسمان در و نمود و نوحی از وی آله محمد ان شب صاوت از شایان و ی

بنو اسطوخار از برای حجاب کلم فرمود و میفرمود که انداختن حضرت سید کائنات
لطیف و مستطیع مثل نزل فرغان و شوق قمر و سخن نرون لطف از ایل نامه که همان بود
متولد شده بود و کلم امیر و شهادت سوسمار رسالت وی و تسبیح حبیب
و در دست مبارک الهی و در ابدان و زینت و شایع حجابش او پیشی محمد
رومی اطلب وی و اثر که روانش روانی که است مبارکشان رسیده
و حیران ما از اصابع مبارک و در سنین آن گل از کوهان شر و بار و رشیدن و
کلم بر ناله بران در الووه و زنده شدن یوسف بن کتب که بر موت و سیه
و خید کمال مراده بود و در روشن شدن چشم مرکب از اصحاب بود و نامها مطلق
بنو و دسوا ای ابن سبایت قوی که از وحشی سه هزار مغیره از آن حضرت
روایت نمایند و الفد معجزاتی که از وی صد و پانصد عشره مشران از حج مغیری
روزی خود در بین منبر از حجاب معجزات آن سید کائنات بر معجزه امواتها شناسند
و آن بدینگونه است که صباوی در صحرا دوام نیاورد و با وجود اتفاقا آنحضرت رسالت
علیه السلام بر سبب از آن امور و قیدان یکباره محبوس گشت چون
نظرش بر آن حضرت افتاد بر سبیل فرمازد بان بسجین کشاید که ای خمت
عالیان و درین کوه دو کجدارم و نورش من بخورده اند و اگر رسد ایشان
زورم که بکلاکت می انجامد مرا ضامن شوند که بکفایت مشبه داده باز نام بس
آنحضرت بصبا و فرمود که این امور صد است و لیکن فرزندان دارو که از آن
برود و فرزند از اشبه داده باید صبا و لفت ای محمد مرا اعتماد برین اموری
غبت که بعد از ای از اوام باز ابراهیم از برای اعتماد ضامن شو که تا چون
باز نیاید بر انقباض سیاه آنحضرت فرمود که باز ابراهیم باز ابراهیم که تو ایمان اری
نعمه معجزه ازین آن مسرور کائنات دست مبارک خود بر پشت امیر مسیح

که در پنج ساعت او املت داد و اگر بود و بعد از آن بایده افه اهورفت و در
 عرصه شصت و پنج ساعت دو آن بایده استحضرت فرمود و در چهارم سی البتی بیک
 در مشیر شیرازی و معاودت می نمود می امو گفت با رسول الله چون پیش
 فرزند آن رفتم از من بوی تویشام ایشان رسید گفت ای مولا و در آن
 بوی می آید که اگر مثل آن نشنیدیم گفت می آید این است که در بیت مبارک
 پشت من سجده فرمود و خیار می ماری مالیده است با دوی که سحر سرکوی تو
 مانده شرف با و کرد و بگوید امو گفت که سر که شت نمود و از فرزندان تو
 کردم گفت که ای مادر را شیر تو حرام است و فرمود باز کرد و آن سبب کما نبات
 را از صان خود برون از اکنون متحمل آمده ام از صانیت من برون ای ای
 صندران من و فرزندان من فدای تو با و رسول الله چون صبا و کافر الحال
 را به یزید فرمود که شهادت بزرگان آنه و فی سلام تفسیر یافت و دست از او
 برداشت و امو که شهادت خواند آن بجانب فرزندان روان گشت **که در** آن
 بقول اکثر علماء در راه رمح الاول سال دوازدهم از نبوت بوده بروانی و در سوال از بیم
 و بقول ثبوت و نفی ماه حجب و در قول دیگر ثبوت و نفی ماه رمح الاخر و ترد
 بعضی در نفی ماه رمضان سال دوازدهم از نبوت واقعه شده و جماعتی بر آنند که بعد از
 بعثت به پنج سال از نبوت روی نموده و اکثر بر آنند که ثبوت و شش ماه بوده و در
 اختلاف اصحاب و علماء اولوالباب است در این که آنحضرت ثبوت سراج
 خداوند صلوات را در بدای قلیلی از ایشان بر آنند که ندیده و همین است از ثبوت حدیث
 رضی الله عنهما مؤید لای که یکی از اینها است رسیدم از انس و رضی الله عنهما
 و سلم ویدی خداوند خود فرمود نورانی را یعنی نور محض جلوه بنم او را
 او جماعه کثیر از ایشان بان فرموده اند که آن ظاهر کذا و لی قبلی از اینها است

در این کتاب
 از این کتاب

انشاء الله

برقضا اولی پرواز نمود چشم کحل را از اوج بر حال حیران است بر کشود و این کرد و الاثکوه
از مملکت لیل افغان روایت ابو جحیه میسند که بیان همه وسو و ابو یزید رحمتی موجب الحاکم است
اما ابن حریث بدین لرح جواب داده اند که اگر علمه الی را بهر اسی استنظام کوم شل افغان
رویت هم ازین استثنای ان لازم نمی آید چه برین تقدیر معارضه ان میشود که ذات تحت
و نور تحت را بی تعین و تلبیس که برین منم که در و بدن نمی آید و معلوم است که تقدیر فرات
لاد الی ارا که اگر مجموع لور الی باب علمه بر لب استثنای رویت را درین حد لغزاش
تحت کماه مثبت است نزد هم حاصل که از حدت مسطور تقدیر فرات رویت در پرده
نوزائت است و درین استثنای کماه منیب الکمل و بارستان رویت مختلف اند
در ان که بختم سروریده باید و سر جمعی بنالی نامل شده و اکثری بدل فایز اند و هو الصبح
و لم یخرجت ان سرور صدیق غره ریح الاول اثببت و منم صفر سال سیر و هم با
دچار و هم از موت و افعه شده و اکثر ما فلان سیر حضرت الشیخ را سنده که خروج ایشان
از یک روز و شش بود و قومی زودتر شب میگویند و وجه جمع بین الفولین چنین می آید
که خروج از خانه الوکام رضی الله عنه پیش از خروج از خانه توجیه بدین سکنه هم روز و شنبه
بوده از راه ریح الاول از ارج و قول اختلاف است بعضی گویند که اول او و لغوی دوم
و در از هم با سیر و هم فرقه اند **فرض** روح بر فتوح السور و زود کافه از باب سیر کلام
چاشت روز و شنبه و از هم ریح الاول سال از هم از حرکت و لغوی و هم مادم کور
و افعه شش و منم شب چهارشنبه سحر و لغوی بعضی روز شنبه و زود سکنه سحر و ما شب
رضی الله عنه و ان مکان که فیض روح عرش ایشان روی واقع شده است حضرت را
و من کردند و **ت** بقاء السور و برین خالده ان بودا شصت و سه سال بر درانی شصت
و خیال و لغوی شصت و در در یک شصت و دو و منم سال بود و جمعی از علما و در وجه
نوزائت این اقوال گفته اند قول اول بنا بر سال ولادت و وفات ایشان است

سیر و هم

سیر و هم

سیر و هم

و قول دوم سنی بر اینست و سال و قابل شصت با فرق عشتات یا بشنوده قول چهارم
 بر آن است و عمر محمدی نیمه عمر آن بهمر است که پیش از زنده بود و عمر عیسی
 کبیر و میت بنجل بوده این حدیث حالی از صفت و مذمت نبوت است و سرور و آید
 سیر و وارده بوده اند باز در شفق علی و کی تخلف فیه که زنده بوده یا سر اول حدیث که الکبری
 نبوت نبی علیه السلام بن عبد العزیز ابن قس الح و کت و سی برکت استحب انحضرت
 در قضی اتصال می باید از اول و قضی جرعه دایم سید و کبر خواسته و مذبح اول و کفاح
 عشق بن یاسین عبد الله مخدومی بود و واروی و وفرت و است پسری و و قری پس
 از ان الوالد بن الناس از همدی خواست واروی هم مذبح را و و فرزند بوده بعد
 در کفاح ان سید کائنات در اید و کتب فراش علی بافت و سبلی فرزند ان و کای
 حضرت ابراهیم از و تولد شده چنانچه باید وفات مذبح در شصت و پنج سالگی مال
 و هم اربعه واقع شده و و و هم سو و نبوت رسیده که انحضرت در سال که پیش از
 ترویج مالیت و بر انخواست و فالتس و با حرافت اید المومنین عمر خطاب بوده
 سیوم عایشه مدینه رضی الله تعالی عنها دختر ابو بکر صدیق رضی الله عنه که در شوال
 سال دهم از نبوت و سال از و ارج مظرات انظام بافت و عمرش در ان روز
 شش سالگی رسیده بود و هم در شوال سال اول از هجرت روز چهارشنبه وفات
 ان ام المومنین سید المرسلین تحقیق پذیرفت و ان روز نه ساله بود و در زمان وفات
 ان سید کائنات شده ساله بود و در وقت انتقال خود ازین عالم پر دل شفت و است
 سه و سال تمام با ششم و هجرت در مدینه رحلت فرموده و ابو بکر رضی الله عنه
 بروی نماز گزارده و ارمضه بقیع دفون شده رضی الله عنه چهارم حقه و در عمر خطا
 رضی الله عنه که در شعبان سال سیوم از هجرت بشرف فراموش نبوت پیامبری
 شده و در سال میل و نیم حامل و یک با حمل نبوت یا انجا و از هجرت ان سرور و بر

در سنه کفاح خود او در ربيع الاول سال چهارم از هجرت وفات یافت ششم ام
نیت که در شوال سال چهارم از هجرت کفاح اسفرت و در این هجرت نیت جنس و نیت
عمه اسفرت که در ماه ذی قعدة سال پنجم از هجرت بامر طلیل القدر صادق سلطان و برادر
نخواه است ششم عوبه نیت الحارث که السور و در شعبان سال پنجم و لغوی ششم از
هجرت او را در رشته اردوارح کشید و فاش در سال پنجاه و ششم از هجرت در بحر
شست و خیال و افغ شده نهم ام حذیه نیت ابوسفیان بن حرب که در سال پنجم از هجرت
کفاح السور در اردو سال چهل و دوم و لغوی سال چهل و چهارم از ذی قعدة
و نهم صفیه نیت حمی بن اسطبر که بعد فتح خیبر هم فراموش السور شد و در سال
پنجاه و ششم و بر و ابنتی پنجاه و دوم از هجرت بر و نهم رضوان شتافت یازدهم
سمیه نیت الحارث بن خزن بود که در سال پنجم از هجرت بعقد اسفرت و در
دقائق سال پنجاه و دوم و لغوی شست و نهم از هجرت واقع شده این باز در
است که حضرت عاتقه علیه افضل الصلوة و التحية البشائر اخواسته و با انبان رفاه
فرموده از جمله صدیقه و نیت نهم در حیات اسفرت از دنیا رفت و ان
میش از دنیا فی برافض ختم خراسه و سی زن و دیگر بود که بعضی از ایشان کفاح
و زفاف واقع شده و بعضی از ایشان را خواستگاری محوره و اتفاق کفاح است
اسفرت را چهارم بود که ماریه قبطیه از انماست و حضرت ابراهیم فرزند ارحم
السور و از ذی تولد شده اولاد سید امیر خراسان هم از نیت نهم بود
و انچه است که السور را السور و چهارم بود و السور ان فاسم و عبد الله
و ابراهیم طایف نیت عبد الله و سمعی کونیه طیب و ظاهر مرد و سید و دیگر بود و چاه
سیدان هم باشند فاسم اس او را اسفرت بود که ولادتش در یک و افغ شده
در نیت و هم در یک وفات یافت و سید بود که تولد شده و در طولیت

فوت شد و ابراهیم در نهم سال مشم از حیرت بوجود آمدن قرب بکمال نرسید
سال دهم از حیرت حیرت خراشید و با وحزان اول زیت که بزرگترین نبات
است و بر از سبط الاشوال العاص ابن المریع عقد فرمود و با دست وی در حالت ل
سی ام از خانه قبل بود و فاش در زمان حیره حضرت رایت با د سال مشم از حیرت
رو نموده و سوره شوال العاص هم رفته است و سلام پوشیده و او را از ابو
العاص سیری و دیگری علی و الهام نام بوجود آمدن الله را علی مرتضی کرم الله وجهه و بعد از
چهار راضی الله عنها محبوبت وی خواست دوم رقیه ولادت وی نیز در یک سال
و سی و نهم از واقعه قبل بود و پیش از ظهور نبوت آنحضرت او را با عیبت بن ابی لب
کفاح بست و در اندر دو و یکصد و بیست و هشتاد و طافش داد و بعد از ان عثمان رضی الله تعالی عنه
عقد فرموده و از وی سیری ام عبد الله نامش کردند و در زمان اسلام حضرت عثمان را
به بن سبب کنی بالو عبد الله ساحت و حلت رقیه هم در جوده آنحضرت بوده و سی و نهم ام
کلثوم نام وی از نه است و بعد از وفات رقیه الله و در بعد حضرت عثمان ابن عفان رضی
الله تعالی عنه در آورده و او را پنج فرزند وی حاصل نشد و در بعضی روایات آمده که ویرا
فرزندان بود و ما به بلوغ نرسیده و او بیمار افتد و فات ام کلثوم سال نهم از حیرت
واقع شد و چهارم فاطمه بر راضی الله عنها ولادت با سعادت ان طهر کونش فی علی
در سال سی و نهم از فضیه قبل پنج سال پیش از موت و بقولی سال چهل و یکم رو نموده
خود زین و خزان خاتم النبیین و بقول صحیح وی بوده و بر دانی رقیه و بقولی ام کلثوم
و علی ابن ابیطالب کرم الله وجهه در رمضان سال دوم از حیرت بعد از آنحضرت از پدر ویرا
سجاست و در یک مجرای رفات نمود و نزد بعضی در راه حب و حبیبی لوبه که در راه
صفر او را اسکناری کرد و در ان روز فاطمه را پانزده یا نوزده ساله بود و آنچه در تاریخ
ولادت و نوزح وی ذکر کرده اند لافانان میکنند که وی در صحن نوزح

مبت ساکنی بوده باشد و تمامی شرح نزوح در کتب تواریخ و کتب مکتوب است
 بنابر آنچه در فاطمه را خداوند عز و جل سلطان از امیر المومنین علی رضی الله عنه خبر فرموده از ابلی
 و است حسن و حسین و زینب و ام کلثوم و زینب و محسن که سقط شدند و فاطمه رضی الله عنها
 ازین جهان شب رسته بیوم رمضان رحلت فرمود و فاطمه اهدا شد و با کثر از
 انتقال سید المرسلین با علی علیه السلام و فاطمه و زینب و غیره و فی الحقیقت معلوم نیست و عمر
 شریفش مبت و مبت سال بوده و از خطبات انبیه کانیات زنده و طبع حسن عالم
 نشانفت و زینب العبد السابین جعفر و ام کلثوم و العبدان السحابات و زینب کثیران
 تسلی نماز اللهم صل علی محمد و آل محمد و اجمعین **بیت** از کلمه خاک سرگوشی شما بود
 بزافه که در دست نسیم که افاد **نظم** و بگویم و بگویم که محلی از احوال گرامت
 طفا می باشد بن حضرت سید المرسلین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین **بیت** ان بلبل که طار
 و لدار ان قمری شکار امدار ان قوه قایان در ذات رسول ان زید ثان
 احکام حصول ان امام ارباب بیان و تحقیق طبعه حول الدایر المومنین ابو عمر صدیق
 رضی الله عنه نفسش صدیق و عبق و نام عالم مقام وی عبد الله بن قحطه و نام ابی قحطه
 عثمان بن عامر بن عمر بن سعد بن نهم بن مره نام مادران جریشیر بعد الانعام الخیر سلمی
 بنت نهم بن عامر بن عمرو بن کعب و نسب طاهر او را خان بر و مادر که پسر عم و دختر عم
 بکلمه بود و زمره که در حقیقت سرور کانیات و حدیث ایشان است نسبت اظهر المور
 بر سر ولادت صدیق اکبر بعد و افقه قبل بدول طهار ماه و نه خورده اول کسی که از
 بران باد الملکمان بقدم صنف بخورده او بوده و در روز وفات حضرت سید کانیات
 بر سر طاقت ارسیده و بقول انجیبت دسال و نیم ماه خلافت کرده ال نیز در تمام آخر
 اخر روز و مشبه و بر و انه اصح است که شب سه شب مبت و دویم بامت سبزم ماه
 سرور و نام طوبه بدخود ابو قحطه و زمره قدس سره و در آخر عمرش نفی یافت

در کتب تواریخ و کتب مکتوب است

و سه سال و انقراض شصت و پنج سال بود و تقبش کین قصبه امن وی نعم القادر الله بود
و در شش ماه و هجده ساله رضی الله عنهما از حضرت سیدنا علی بن ابی طالب علیه السلام
خواجه ابو عبد صلی الله علیه و آله و سلم را خبر دادند که در وقت بروزه بود و ایستاده
بود و در وقت بروزه رسول صلی الله علیه و سلم برده بودند که السلام علیک یا رسول الله این
ابو بکر است یا نه نوازه ابو بکر در این وقت بود و ایستاده بود و ایستاده بود و ایستاده بود
چون بوی و بوی ابو بکر رضی الله عنه عمل کرده بود و ان کلمات تمام شده بود و بوی
دور شد و بوی و بوی ابو بکر رضی الله عنه که در این وقت بود و ایستاده بود و ایستاده بود
دارد و از صحاح و حان و شان خلفای راشدین و اقوال مرویه از قدامه و سایر ائمه در
و شمعان ابن ابی حمزه دین بسیار است لیکن بحجت احضار بعضی از آنها درین مختصر نگذاشته
میشود و الا حدیث خواجه صدقه از حضرت سیدنا علی علیه افضل الصلوة و التمجید و التمجید و التمجید
میکنند قال بی رسول الله صلی الله علیه و سلم فی مرضه ادلی ابی بکر اباب و اخاک تنی
لتا با فالی احاف ان تمی تنی و یقول فالی الاول و ابی البره المؤمنون الا ابکر و اده
مسلم بر و لبنت از غایت که گفت بر رسول الله صلی الله علیه و سلم در مرض موت خود
بطلب ابی بکر بر خود را و عبد الرحمن برادر خود را بر کفایم کنونی بحجت که موصیالم
که ملی اردنی طاقت نکرده و موی که مسیحی این امر منم نه و کمری و حال الله ابی بکر صدیق
و موشان طاقت غیر الی کمر او از مکی اقوال درین محل بر قول صاحب فتوحات
که انفعالی نماید که گفته چهل سال از اولیا نامه کان بر خون در عصری موهومی
باشد و در اول روز و حجب بجهت کی نران میشوند که کوا الطاق استخوان برایشان
نخاوه و طاقت جنبین نماند و در روز و رسی مکرانه تا در شعبان بالکلیه سلب میشوند
و بر ایشان در حجب امور غریبه می شود و تحلیات عجیب درودی باید و اطلاق
بر نوار ل غلبه سبازی باشد و در شعبان بر سلب بکر و بر کاه بعضی از این ائمه

۱۲
 بر رخی از زمان تا تمام سال باقی میگذرانند و گویند که سن از ایشان دیده ام که بر شرف
 رواقی گذاشته بودند که اینها را در صورت حرکت دیدی نویسی و کس را واره
 نسبت به بقیه ابر و حضرت عمر رضی الله تعالی عنهما و احسان داشتند و ترجیح
 علی مرتضی رضی الله عنه بر این بردون و این می افکاشند بل غفقت حال و درون
 می بیند باشند بر نفس شان اطلاع نه اشت غرض که مجرور است ان روزن کرد
 تا اینها را بر دوش ساختند چون از آن سبب اخراج استغفار کردند رفت که شمارا
 بصورت حرکت می بینم و خداوند صل سلطانه را با من عهد است که رواقی را در صورت
 بمن بنمایند و ایشان در باطن از نفس ثابت شده افکاشت اکنون که توفیق تو به پند
 بصورت آدم می نمایند ان هر دو سبب بهر دو این را امت با قلبیه از نفس سرشته
 و در نزد این سنت و جماعت هستند و حضرت صدیق الیرضی الله عنه را چهار زن بود
 که از ایشان سبزه و دو دختر و سه پسر و دو پسر و دو دختر و دو پسر و دو دختر
 عایشه اللهم صل علی محمد و آل محمد و اجمعین **از جمله خاندان سکرکوی شما بود** از آن
 که در وقت نسیم سحر افتاد ان بانی سوم حکام ان فاضل علوم و احکام ان سار طوب
 حلی از باطل ان از توحه خرق باطل ان حکم اشارات رب الالباب منار بعد است
 امیر المومنین محمد بن الخطاب بنبت و ی ابو نعیم است و لقب فاروق اعظم فام به است
 انجاش محمد بن الخطاب بن لیل بن عبد العزی بن رباح بن عبد الله بن قریظ بن
 رواج بن عدی بن نعیم و مادر وی خنیمه بنت ماسم بن بجره و قبل بنت هشام
 ابن المغیره بن عبد الله بن محمد بن مخزوم است بنا بر قول اول و ضمیر ابو جهم و بقول
 ثانی بنو امیه بن مشهور و لب عالی فاروق اعظم از خاندان بدر بنسب عالی سرور کائنات
 صلی الله علیه و سلم در حب مرسل میشود و ولادت ان بهر درج سعادت پس از حادثه
 نزول محمد صلی الله علیه و سلم بود و ششم ال العجبت النور در سن هجرت سالی شرف اسلام

از این
 خاندان

باقی و السلام وی بعد از آن می و نه مردان و بلر زدن بوقروح پوسته دان ایرمه
در شان لوانزل کشته با ایا اسی حکم است و من انقلب من الموت و رستنه
میت و سببم مادی الاخر سال سیزدهم تهری بر سینه خلافت جلوس فرمود
بعدت دوازده سال و چند ماه خوف وی کما بنی بر عهدت و سال میت و سببم تهری
غرم محرم شهادت حشید و برواتی و در چهار شش میت و معقم ذی حجه سینه بر بور
میت و نه رجم از دست غلام محوی فروزام رسیده و در خپشه میت و نه ششم ماه که بور
ظاهر خوش از خاک حال نظام افلاک بر برد و درت عمر شریفش نزد حضور شفتت و سال
و لغوی ایجه و چهار سال و در دلمر حاه و شت سال بود و نقش لبین را دوت این می کفی
بالموت و اعطای با عمر بود و فرونی متعل فرخست صدق اکبر است رطی الله تعالی عنهما
خانیجه حلیم حا قالی گفته **منی محرم محمدی را** جولای سر سرری را **پیشتر و حلیفه**
رخ نهفته جزا کینا شمش خفته **هر سه شده** هم نهاد و همراه **هرن یک** است
و دو لام الله **وی اند** له جسی اعلم الصلوه و السلام متعل فر فاروقی علم دفن حاه
کرد و این دو بار بزرگوار در میان دو میخیزا مایعوش خوانده شد و از اعاذت برو
در شان ان بی نشان برین حدیث انفسار برو که از ابو مرید بصحت پوسته
خانیجه صاحب روضه الاحباب بگوید که گفت ابو مرید فرمود انسور در و افقه و یرم
که بر سر جا و الی انباد و بودم و اچاه می شدم و مردان را می آیدم ابو بکر سعوی بن
اند و دوازدهم گرفت یک دلو با دو دلو آب بر کشید و در کشیدن و می صغی
برو و السجفرا پس خطاب بعضی عمر در آمد و دوازدهم ابو بکر گرفت پس در دست
وی غریب کشت دلو برز شد و آب می کشید مردم را البس مکره و اند و روانی الله
فرمود حج بملوان را اندیم که مانند او کشیده باشد چندان آب کشید که مردم بر آب نشسته
از مر حاه باز کردند و از اقوال منقوله بر فو لی از ذلایمی الثبوت کفایت می نماید

که یکی از ثقات اثبات فرمود که سبب بابت بن سرفتم و درین مفرک بودی
 انو که در شان حضرت صدیق و فاروق زبان زبان بگویند و در انکوی روش
 انانین فتح می نمود و خیزد باو نصبت میکردم باز بنی اسنادیل در عیال می افروزد
 چون قریب بن رسید بکالی فرود آمد و از برالس امن شده و بحواب
 رفتم و شبانه یکم گرفت کوح وضو ساجتم دان کوفی را بیدار کردم بخیر و بدار
 گفت بهات من از برای شما درین موضع بازمانه م چرا که همین زمان ان
 حراجه لون مکان محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم دیدم که بمن گفت ای مطرود
 خداوند حل سلطانة مدین منزل ترا بسج مبتلا خواهد ساخت بحوالی که در
 شان بار ان من نمود و مدین سخن بودیم که صورتش از پای تاسر سح
 شد و بعد بکلی نوز برآمد و بر گرفته بر شتر بنشیند و روان شدیم مکان غروب
 به پیش رسیدیم که نوز بهبه اشنا جمع بود و در چون ایشان و به اصطراب شد به
 نمود و لیسان راسته باینجا پوست بعد از زن روی با آوردن نور کفان باوی
 موافقت نمود و نوبش آمد و خود پشت و سباب روهای می دید و اجتنابش از
 حسرت بر رساره می دوید و بساعتی بالنور کفان رفت صاحب روضه الاما
 می ارد که امیر المومنین عرضی الله تعالی عنده شش زن در کفاح خود آورده یکی
 زینب بنت مطعون بن جب بن وهب که از و دو سپهر عبداللہ عبدالرحمن نام
 و یکی لی حفصه بن حرد اند و دوم ام کلثوم بنت علی ابن ابیطالب کرم الله وجهه
 و یک سیر و در و بر ازین زن حاصل شد زید و زینب ابان عقب بنانه
 سبوم ام کلثوم بنت حردل بن مالک و دو سیر ازین زن دست زید اصغر
 و عبداللہ الصغیر حارم جمیله بنت عاصم بن ابی الاقلح و یک سیر و بر ازین زن
 تولد شد عاصم بن حارم بن الحارث بن ایشام و ازین زن یک و در دست فاطمه

ششم عالمیت زین عمر بن نفیل و یک پسر ازین زن داشت جابر و او
سرب بود و که بی پیری عبدالرحمن اوسط نام دارد و کمر سپری و دوزخی و الرحمن
اصغر و بیت یطهر را بدین چنانکه او را از محبوبان زنان و کنیزکان نه پسر و چهار دختر بود
اللهم صل علی محمد و علی اله واصحابه اجمعین **ب** از ده کنیزک سرگوشی شتاب بود هر یک
که در دست نسیم همراه داشت و همان اسیر و ام شفت و عثمان شهید مع بحبت
و عثمان موصوف کمال نبل و انباران درسی از اب شفق و حماران محج النورین
جامع القرآن مقتدای دین امیر المؤمنین عثمان ابن عفان رضی اللہ تعالیٰ عنہ کنت
و می ابو عمر و ابو لیلی است با ابو عبید السدینت در جابلیت ابو عمر بود و در اسلام حرن
از قضا کنت رسول الله صلی الله علیه و سلم و بر ابروی متولد شد و سومی لولده کنت
او را ابو عبید السدنی ساحت و لقب او و النورین و دو نورین برای ان نامیده که در
در حضرت یحیی و رکاح وی بود و در حج است حج امدی از اران فصلت نشان
سند بود و غیر عثمان چنانچه غزیری درین باب گفته خرا و کس را نمودت ابن
نامی ربیع و و فرزند کرامی و لب انجب وی در لب تواریج و انساب بن
طریق ثابت کنت عثمان ابن عفان ابن ابی العاص و اسم الحراث بن ابی
ابن عبد الله بن عبد المطلب بن عبد مناف عقد کنت نفس انجب
اشرف انجب السرو و شرف النظام و الصال می باید و مادر وی عمر حضرت رسا
نیاست که با عبد السید السرو و سید المرسلین نوا مان بوده و ولادت افسر
معاذت بعد از شش سال از غام قبل واقع شده و دو سال اول لغت بدلت
صدیق اکبر امان آورده و غرد محرم است و چهارم محرمی بر ستم خلافت قرار گرفت و
دوازده سال کم و بیش رحمت حقوق می نمود و سال سی و پنجم و ماسی ششم
هجرت از جمعه سید و هم با یثیم می محمد در رتبه سزده از دست روان این

ابو عبید السدنی

۱۲
شریف شهادت چشمه و دست کمر لای می شهادت سال بود و نفسی بود
سال گویند و متناوب و شهادت و دو شهادت و شهادت و نفسی شهادت
بن و می لیسرت اولتدن بود و در نفس در لیسرت و از انادیت حدیثی
مخبر در فضا بل ان با مع بر مع حسابین مکر و دور می ارد که عابرین حدیث الصاری
روایت کرد و بخار و خبر و حضرت رسالت آوردند تا شرف ما را سرور و ریایه فرود
شمار و می نماز که دار که من بردی علم مکه ارم حسابین شرف بهت ان بر سینه
فرموده که کان بعضی ثمان الغضبه و ارحله و ارق و می عارفی از جامع السلاسل
که کور مشهور که یکی از تفصیل گفته در طواف کعبه بودیم تا بنمای را ابدیم که طواف مکرر
و سلیقت خدا ما را ایام از و کسان در ارم که برای جسی گفتیم در خن منقار این سخن
از تو موجب نیاید گفت حرمی غلیم ارم بوجود آمد و پر سیدم ان که ام است گفت
در روز محاصره عثمان بن ابی ارباب ان خود عهد کردیم و انرا مولد بین نمودیم به امر
ثمان مقتول شود و در بر و بشنایا نیم بعد شهادت و شهادت چون سجانه وی در ارم کمالش
گفتیم که می و بر ایندین نا طلبا نیم بر او نیم و از گفتار بین سکار شویم حاتون بغداد
فضایل و می بسیار کرد و سجده حق صحبت حضرت در شمار او که رفتن من
ازین حال بر او مال عود از دست و مرا شفاوت اری بران حرمت کما شت
که طلبا نیم بر وی ان بگو خوی روم حاتون و می فراد بر او که جدای تبارک و تعالی
حریمه تر اینا مرزا او و دست حکم لناد و چشم تو نور کرد اما و الله نور از استانه
حانه و می بر و ن نیاید که دستم بجلی بویت و چشم من از غلبه نیای عاقل شت
و کمان می بریم که خداوند جل سلطان از خرم مادر لدر و و در روضه الاحباب او رده له
ان کمان جواد ایمان را بهشت بسروند و ضرر نود و عبد الله اکرم و در وی حاجه
نیت مرزا و عبد الله اصغر و والده او رقیبه بنت رسول صلی الله علیه و سلم و هم و ابان

دفتر ارباب المذاخرین علی ام

عبدی منی علی طاعت زکات و اول

[Faint handwritten Persian script, likely bleed-through from the reverse side.]

یخف شهرت دارد و رساننده و انجا که سینه خوانده یافت که اذان نور و در
 باشد اذان بلند و و انجا که اولی محوسس کرده و بعد از آن مقام و فن لینه
 و لا بعد العنود لاری رحمة الله الباری آورده که قبر حضرت امیر المومنین علی کرم الله
 و علیه السلام در موضعی که باستانه این شهر است و در بنایک که بر این آورده
 الله تعالی اعلم و است از احادیث و فضایل و بی حدیثی است که در حال رسول
 الله صلی الله علیه و سلم است منی بمنزله المارون من مکه سی الا انه لا یمنی بعدی
 منفق علیه لقت رسول الله صلی الله علیه و سلم مر علی را که نسبت تو من همچو
 نسبت مارون است بموسی غراند بعد از من میگیری نسبت و حواقیق حضرت ام
 ارباب روم مشر و اعاده وی از مغرب رشته عایش و باری در حدیث
 سید ابرار و در دویم بار بعد وفات ان خواجه کائنات و احسن اصفا
 به نوبت مر نوبتی در اعی و فرو نشستن طغیالی باشارت عصاء ان قد رده
 اولیاء خروج از برینک بقوت ولایت الشریه شفاعت مقام توحید وی
 لعن من و لحق عطر مغرط باصحاب عالی جایز و امثال ابن سبأ است ان
 اخر بر و که حار فی اذان بیان که مشبکه کمال نفوس ان خیر پیم ولایت است
 کفایت بنامه و انجالت که روزی جناب ولایت باب بعد ادا و فرستادی
 را فرمود که بقلان موضع پهلوی مسجد خانه است انجا برو که مردی فرزنی نام
 سارخ خوانی فت ایشان پیش از آنکه از ان شخص فرات بجا آورد چون مرد
 بمحصل عالم ان فیض لازالی رسیده فرمود که امشب شایسته شما دار شه و
 مکالمه بسیار در میان امیران معروض است ای امیر المومنین ابن زین را
 الرحیم به اعبه مولا نفالی در سلاک از اوج کشیدم اما با عبه روحانی متفیری
 از منی در دل خود مقام و فلاح ساس نمودم و پیش از تو قورح ابن دقعه از پیش

و در این منزلت مراد است

و در این منزلت مراد است

رمدم و امری که موجب این لغت باشد هم نمیدیم این بود سبب نزاع این
 زن با من حضرت ابرو استماع این امر موجب جدال ایشان زن فرمود
 که این جوان را سیدالی گفت نه فرمود که من نبودم و این را بیاورم بیاورم
 نشوی اگر کسی گفت نشوم فرمود و تو فلان نبی فلان نباشی که با سر هم طراند
 و داد بپودوی فصاحتی بجات لبی از خانه بدون رفتی و بادی هم اگر کسی
 شدی و بار در کشش و آن زار را با ما و خود گفتی و از پدر یعنی و بگوید وضع حل فرمود
 را در حرفه مجده بدون انداختی و سکی آمد و بر روی کرد و سنگی برای نقش انداخت
 بر سر کودک خورد و مراحتی بوی رسید الممزد و ادوات پاره از او خورد و بر
 و بر سر آن طفل نچید پس او را انداختند و رفتند چون زن همی با جبراجون چرا
 با و نمود حضرت ابرو فرمود و بطلوع صبح صادق فلان قبله بود که اگر رفتند
 و حج و فیه از رقیب وی نمک استند تا آمدن سیدی و کاما باجی نشید که از ابرو
 حقی خود بر نزد بعد از آن جوان فرمود که سر خود بکشای تا برت بود ابروی بر فرود
 را و نمود و از حرج بر و طام بود پس آن زن را فرمود که حدادنه حل است
 فرزندت را بفصل عمیم برش ازین امر شیخ و فعل قبح محفوظ است
 و مجاز بود از جمله آنچه در کتب و شمنان حضرت ابرو حاکمی اندازد و است
 که امام شافعی در کتاب دلائل النبوت می ارده که بی از اخبار که معنی نبی از بود
 و خواب خاص و قیامت را اسرار او بد و همی طلایی در عرق سر آید
 و مفر یافت پس اگر کسی بود که چون این همه دیده از مراط عبور نمود و بر تبار
 حوض کوثر رسید منجن را دیدم مانی آب و می شطآن بی تاب از آن
 قدری آب در حواستم اما که دیدم نداده نجای رسالت مای صلی الله علیه
 و سلم رفتم و ما جبر اکتفم فرمود که نمای تو در شان علی زبان نهان ملک

صحیح است که در کتاب
 دیگر که صفت نبی است و در کتاب
 بر حضرت است که از این باب

از آن حضرت فرستادند
 خداوند و در حدیث است که
 تو در میان نبی و در آن
 عمارت بود و در آن
 کس خدیجه بود و در آن
 او را است و در آن
 دیگر که در آن

همیشه نمی برداری تا بر آن نرا اب نمید بکنم بار رسول الله استقامت
 ان نعلم ملا از دست وی غیب و روزی از ارم و از تن ظلم وی بر اسرار
 دارم پس و سبکی من بخشید فرمود و او را بکش من در عین خواب بر سر
 از من جدا ساختم و بر سر بکشته سیدت انحضرت رفتم و چو گوی خواص
 وی باز نمودم شاه ان کشت و کاسه اب از ابر المؤمنین امام حسن
 بن و انبه نمیدانم که خوردم بانی بیده میدار شدم و نماز و اورا و بر دایم
 چون صحیح و سید ناگاه و او از بوشم رسیده که یکی میگفت که فلان یعنی آن
 شفاوت بر ابر بر لبه من مفضل یافتند و کما سکان عالم شفاقت و
 کما یکان بجرم راند از ظلم و سبابت که فتنه بر فور عالم و پیش عالم
 رفتم و بهی قفسه خواب بی کم کافت علم عالم شکست رفت و من کفایت حرات الله
 حرات الله مرا از سفاقت و ما معصومان و تنبیه موت ایشان را مانده
 بر خروج جوت که تو با ما بکافان بکند و بودی و از حمله خلفاء و سرور
 اول و بزرگس بودند و بقول صحیح ناسبه کان چهار بر اند و انبیت فخر
 و تصوف جایشی که اول امام حسن و دوم امام حسین پیغمبر خواجه بخیل این
 را و چهارم خواجه حسن بصری و نزد محققان من سیر ان لاس حرقه فقر اترود
 پس و بقول دیوار و دسیر بار و دخر بودند از انجمله حسن و حسین و محمد بن
 و ام کلثوم و زینب و فاطمه زهرا بنت رسول الله صلی الله علیه و سلم تولد نموده
 و محمد اکبر که از محمد خنجر شهرت دارد از اسما و عیشت و عمر از حوله بنت احمق بن
 قیس بن سید الطهر مویست و عباس از ام النین بنت حرام بن خالد بن جعفر
 بن ریحان طری متولد شده رحمته الله علیه اللهم صل علی محمد و آل و اصحابه جمع بر
 از آنکه تحاک سر کوی شما بود و نه زافه که در دست نسیم شمع افاد

سببوم ذکر ائمه ظاهر بن رضی الله تعالی عنهم اجمعین ان مردن و
 سرکش باشد از هر دو عشق و محبت و ان مشیت و صل و دلالت
 زینم فصل ان باره ان در اهل بیت نبوت ممتاز ما شنا ابر المومنین امام حسن
 مجتبی رضی الله تعالی عنه امام دوم است و طایفه نجم کتب می کنند وی ابو محمد است
 و لقب یحیی و سید نام حسن و بواسطه علی ابن ابیطالب دلالت ان بر او
 بنان بیاد و در مدینه منوره است پانزدهم ماه رمضان سال سببوم از حضرت
 و جبرئیل علیه السلام مبارکش را به پیش رسول صلی الله علیه و سلم فرستاد و در
 پشت نوشته آورده گویند که حسن شنبه رن بر دم بود بر رسول صلی الله
 علیه و سلم ایشان را بفرق سر و دست و غنیمت و سی جیل و هفت سال بود و
 دست طاعت شش ماه و دوفوج و افق با کزده وی بار دوم ریح الاول و بقول
 اخر ماه مغربال نجاه محری بود و مشهور است که خانوش حیده زاده
 و فراد در قیام و عشق ملین سیادت آئین وی الهی مژده و ارحم فیض اهل
 بیت عموماً که خصوصاً امام حسن رضی الله عنه را هم شامل باشد مشیخ
 عطاء الدوله سمنالی در جیل محاسن تقرب و صیت مریدان مولش می ارد
 و از انبار اساطیر سببوم به شمار می باید که ائمه اهل بیت السبع معظم
 سیدانند و در باره ایشان قبال عوام اهل سنت و جماعت به سبب علو
 رواقص که در روایات ایشان اهل بیت است اند انبار اخلاص حق این برادران
 است تعظیم نمی کنند و سینه دارند که امام ابوحنیفه و امام شافعی با خواجه طریقه
 با خواجه حنیف از میان برزگز بودند و نمیدانند که امام ابوحنیفه مفاخرت بجهت امام
 جعفر صادق بیکر و شافعی بدی اهل بیت می نازند و خواجه طریقه و خواجه
 بنده اهل کبابی این را می یافند می تو بیا می چشم کرد و می و این

در این کتاب
 در این کتاب

این کتاب را به
 این کتاب را به
 این کتاب را به

کتاب عزت و استقامتی بود که زبان از تفران با جزایه و سبکات مسامحه
 و بابت محبت امام ابوحنیفه شافعی بحال اهل بیت می نگارند که از آنان امرت مسلمین
 در وقت آن مردان بود سلطان و امراء آن اقباله طالع پخته حضرت امام ابوحنیفه
 کوفی رضی الله تعالی عنه را دعوت نمودند و او را می سپردند موجب آن محبت و محبت
 فروشی حضرت بود نسبت نارسات اهل بیت نبوت که در عهد آن طالان و
 سلطان خروج می فرمود و اندوان حضرت و داد او اعانت حضرت سبک
 او غلامه سلوک می و در سنان و اشیا آن خود ابا تبار حضرت دعوت می فرمود
 و این معارف و سبب بحال امام ابوحنیفه رضی الله تعالی عنه و در تیره واقع شد و بار اول در عهد
 مردان بر خروج امام به بن علی بن الحسین علیه السلام رحمه الله و الفنون و بار دوم در عهد
 و دانی عباسی نزد خروج امام ابراهیم بن عبد الله محض ابن الحسن المثنی بن امام حسن
 علی بن ابی طالب و او را می حضرت بجای ابن عبد الله محض و در و واقعه از امام
 ابن حنفیه رحمه الله در معاویه و معاویه بن ابی سفيان ابو قحافه اند و سبب نجات
 امر از ظلم مشبه شد می از نزال که از بن علی خروج فرمود امام ابوحنیفه در خروج کار
 حضرت سبک علیه مندر و در وقت و می فرمود و خروج و می نمایه خروج السرا
 است و در فرزند و مال و اسباب و فرمود چون در سال بعد و جبل و پنج حضرت
 ابراهیم بن عبد الله محض بر منصور و ابی مروج فرمود امام ابوحنیفه و اعانت و استقامت
 خرا از مردم بسوی حضرت سبک می فرمود و بر ابی ابوحنیفه رضی الله عنه بانقاس
 و عبادان منصور و غیره از آثار طالع و محبت حضرت در آمد و معاونه و حضرت از حضرت
 فتوی می داد و بحال امام و له الحمد خود جباران ابی حنفه را با چهارم از مردم و حضرت
 فرمود که در بار اعانت خود را مع مردم بر من چند است که دست از دست و طاعت
 آن بر توین و سبب نوپوستن می بر تفسیح و اطاف اموال مردم می شود که این باغ

سرد او نمی بود سبب بر خوردن شتر کتاب کوینی سه افراست
که چون منسود و انقی برامات و هو اجماعی امام ابوحنیفه رضی الله عنه نسبت بحجاب سواد
انساب الاشراف شد شخصی را ابی بطنی کران بیان نیت وی رضی الله عنه فرمود
و گفت بروی در آن و بر سر که بطنی لایق دارم و بگویم که بطنی نیک فرمایم
ان کل نیک این نهای ان مرد فرمود که کار نیت و چون نیت امام ابوحنیفه
رسیده و ما فی پند و بر خوردن باز نمود و خفت بر حسب ای نشان افتاد و فرمود
امانت این سید زاده کوینی است زوطیة الرحمة فانه یؤدنا میعاد مردی بر ما فی
الغیر آورده بران حضرت غر غر کرد که این مردی کوشه ندید و نیت است و نیت
بالبقی گفت امام فرمود بپس آمدن نیت نیت ای سید زاده فرمود است و او را
امام مساف الدین او تو الکتاب لنبی الناس الا یأوده انه که بعد ان ایام
زنی نزد حضرت امام ابوحنیفه رضی الله عنه آمد و فرمود که که تو خواندی سپرد و ابروی
ابراهم و او امانیت کرد و التران میگویم که در دست نهاد و نیت است
کاسی بجای سپردن بودم و همچنین امام شافعی رضی الله عنه در نیت این بیت جدا
افراط است که مردم زانه وی بن سبب بر او کمان رقص می روند چنانچه وی رضی
الله عنه فرمود و ان فرمود که کمان فصل محمد قلبت همه الشکان الی راقص
و از وی رحمة الله علیه می آید که روزی در انداخت و رقص و با بر پاست این رقص
پر سینه گفت علویان از او برود و رقص می کنند مرگاه فراروی من می آید
و بر ابر بخیم که نزد است ال رسول الله صلی الله علیه و سلم رحمه الله انرا السلام
است و ما فی این حکایت بل عین ان از امام ابوحنیفه رضی الله عنه هم نقل کرده اند
چنانکه از مرد و نیت رسیده باشد با بجا با اتفاق صدق ان دین نیت است
در من خانه و غلی غلی وار و غداست بر شقاوت بر ما و از حراق

کتاب
نسخه
۱۰

۱۵
 محبت رضی الله تعالی عنه روزی بامی از اول و زبور و سفری بود و در مجلس
 کتاب اتفاق افتاد و زول برای حسن رضی الله عنه در پای خلی فاشان
 و برای زبیری و در پای خلی و در بری گفت کاش بن نخل حران بودی تا
 محزومی امیر المومنین حسن رضی الله عنه گفت اگر مرا ترا از واری آنکس
 و در پس و به عار داشت و زبیر لب چیزی گفت آنکس نیست برقرار خلی
 نزد تازی هر سانه و زبیر بار و زبیر گفت شتر با بدیا بشان بود گفت ای بجا
 این شتر است و الله حسن رضی الله عنه فرمود گفت ای بجا این شتر است بل
 کتاب که از فرزندان پیغمبری واقع شده پس ایام ان بنخل حران را حیدر
 و فردا و روزی مملی موم را گفت که دو جمله اول و حسن محبتی رضی الله عنه در از
 تن بودند پس این ای زبیر حسن مشی عبد الله علی قاسم اسمعیل احمد محمد علی صفر
 ظاهر و در حرم سلم و طمعه اللهم صل علی محمد و آل محمد و اجمعین از کمال خالص کروی
 شانه بر تاقه که در دست نسیم سحر افاد ان عرق بکر کن و بلا ان
 قبل معرکه که ملا ان از خرات شراعتی در پوشش ان از غمده صد اعیان
 در پوشش ان شاه نور بجان و زمره امام ابو الامیه امام عبد الله الحسین رضی
 الله تعالی عنه امام سیوم ان امامه اهل بیت است و بی ابو عبد الله است
 و لقب شهید و سیدام حسین بواجب علی ابن ابیطالب رضی الله تعالی عنه ولادت
 و بی در مدینه بود و در شب زید الع شعیان سال چهارم از هجرت و شش ماه متولد شد
 و پنج فرزند بی در خدمت زاده است که او و کخی بن ذر و سلیمان السلام و بیان و لاد
 امیر المومنین حسن رضی الله عنه و علوف حضرت فاطمه زهرا رضی الله تعالی عنها با ام
 حسین نگاه روز بوده است و حضرت امام و احسین تمام نهاد و در اجمالی بوده که
 چون در یلمی می نشست از نور بین و در شش ل حسابش با و راه می بودند در

امام الحسین از اهل بیت
 است

نام بابت وی بنیاد و نیت سال و پنجاه بود و شهادت شش در کربلا و شش در کربلا
 نماز پیشین و بعد از آن روز جمعه و نیت نماز سال شصت و یک و پنجری روی دارد و در
 آنکه روز فصل امام حسین رضی الله عنه و بیت المقدس حج منکلی باز نه استند که
 و در زمان بران ناره نیافتد و بعضی گویند که در آن روز در دو سوزن جوان از آسمان بارید
 و قرش در کربلاست می آید که ظلم و تعدی سلاطین نبی ابنه میبایست کشید و ابداً از آنان
 باطل است نبوت آنکه کشت ابوالعباس سید العبدین محمد بن علی بن حیدر العبدین
 عباس بن عبد المطلب تا به مالی و اعانت ابوسلم بر روی روز جمعه سیزدهم
 ریح الاول سال نسیه و چهل و دو فرج که در و برای طلب نون امام حسین و حکمی اهل منزل
 علی المدینه و سلم ما میبایست سباه پوشید و علم میباید بر افراخت و جهت قتل نبی است
 شکر فداوان فراهم آورده دست بقتل دراز کرد و محمد بن مردان که از سلاطین می آید
 بود و با وی بجای پیش آمد و با همه ساکنان خود مقتول گشت و تنهیل ابن مایه از آن رخ
 طبری در ضمیمه الصفا مکتوب است عرض محمد بن مردان ابوالعباس سید العبدین
 کرد که در تمام ممالک مرا حاشی ابر و اتباع آنها بنیدلی پیشتر مقتول سازد و بسط
 میخ شش از آن قوم نه که کشته شدند و نشان فورشان سمار سازد و استخوانهای
 ایشان بر آورده بسوخته خبانه حج جالازی اندازان نماند و عطای میباید بر عهده مال
 و امور سلطنت از تویم بابت دست تعدی در اهل بیت دراز کرد و خانه مشهور است
 و آنچه بر محبت اهل بیت است و در ربوبت و اولاد دارد سید محمد که در آورده و مع
 الکلام می آید از روز عید فاطمه زهرا حسین الموت که خجالت بابت آب فیه عیدی
 در خواست و اگر چیزی از دنیا می کشید بگریه و سحر و صدای که بر معراج که نامور است
 را نهد از خواص ما و میان آید و از عطای دیگر سر و خواهم شد امیر زاده افغان
 و الهه بگریه بجای آورده و سر و شام گشت که خداوند جل سلطان از آن طایفه این

۱
 قطع است و در حلقه بر آن
 از روز در خورشید و سحاب
 خوش است

۲
 کما احسن حاجه
 پر کشیده

شمع فرموده ایشان جلوه نمود درین میان جریل از زبان رب السبلیل در سینه و گفت نهاد
 که مگر گوشت تواند از این نهاد و میان این منصفان نهاد و پس ازین در لوفین حسین مد
 و از آنای حسین اقامه سبناان پیش او آمده و باجه ایازه کشته اما حسن خیزی
 و حسین خیزی محمد بن انشاد علی رضی الله عنهما و وجهه ساه و جانه مورمی لی ایازه و به پیش
 پس گفته که ما بدین بیان بری از مغیره عاقله دوست که در جایت بر لوفی بسم فرمود
 و گفت اسیر یا به او معراج را از شنای انرا را حنه بود فاطمه گفت چرا از او رنج در
 گفت حج و رفته اشتم اما استعدای دیدم چون رسول کرد و صدای رحمت شمارا محرم
 این را زید است من هم مکتوم علی مرتضی خردی دیگر شفت و فاطمه زهرا رضی الله
 عنهما سری آخر گفت و از حجاب عوارق امام حسین است که در شواهد النبوت از زید بن
 از قم آورده چون ابن زیاد لی بنا و حکم کرد که امام حسین رضی الله عنه برهنه داشته
 در کوه های لوفه بگردانید من در غرق خود بودم معامی که برای من رسیده از آن منظر شنیدم
 که سجد امام حسین آن اصحاب اللطف و المرفق کالو ان من البیت عجا ربیت موسی اندام
 من بر جاست نه کروم و الهدای فرقه العین منضقی امرت بحجب ترست و فدا و انزال
 سادات اهل بیت سلوئید که علی فرزنده امام حسین بن علی بن ابیطالب رضی الله تعالی
 عنه حضرت بن بودنده امام بن العابد بن علی ابی طالب رضی الله عنه حضرت فاطمه الزهراء
 علی محمد و اله اصحابه اجمعین از کمر خاک سر لوی شهاب بود بنزافه که در دست
 لبسم سرافا و ان امام المشرق و المغرب ان قبله حاجات و بارب ان حلف
 را سبکن جانم البنین امام علی الملقب بن العاصم بن بن الحسن بن علی ابن
 ابیطالب کرم الله وجهه امام چهارم است از اجداد اهل بیت نبوت و می بود محمد و الوالحین
 و ابی و کفر گفته اند و لقب سادات بن العابدین و لاوت ان مروج این سعادت روز جمعه
 با برودیم آه جادی الاخر و برهانی در راه شعبان و سال سی و سه از عزت و بزرگی

از فوارق حدیث
 که در این کتاب
 آمده است
 در مقادیر

این کتاب
 در حدیث
 است

سی و هفت و بقول سخی ششیم در منبر واقع شده نام نافه ششیده بود
زودتر که از اولاد و شبیهان مایل بود با عازبه حلال الزام المال قول او
جانبی در روز و صفا سطر شده که در زمان خلافت امیرالمومنین علی بن ابی طالب رضی الله
عنه سه دختر در دوزخ گرفتند و سبب کرده بودند که راعی برایشی در صحنه گرفت
که اینها در تران لوکیم از فروعان نشان اینطوری بروست امید بنامه پس کی به
خو حنین محمد از وی امام زین العابدین منو که شد و دوم ایه محمد بن ابی کرداد
از وی فاسم البیضا و دنیا و سببیم در العبد لله ابن عمر غایت فرمود از وی سلم
بوصه برنج و الم طهور و سبب علی بن حسین و فاسم بن محمد و سالم بن عبد الله انما
خاکه یکبار باشند و دست بر شریف امام چهارم شفت کوب سال بوده باشند و دل
بوده و بقول بنیام و هفت نفر از بنیام و شش سال و وفاتش در شب نهم محرم سال
نمود و چهارم می با نود و پنج و نود و دو و قروی نزدیک قبر امام حسن است و مشیری
از لور طایف بر آنکه که ولید بن حیدر الملک ابن مردان ان امام محصور با ستم است
نیایران از ان برای بنو فاحل فاست نزل از وی انداست و از غار فی شهره
امام زین العابدین است که روزی با اصحاب خود بصحرا بودند که ادا می بر اید و استغاثه نمود
و دست خود بر زمین نبرد و در دل ما و از زمین دای نمود حضار محض بودند و شش سال
رسول الله ابن ابوجهبه التماس دارد فرمود که بگویند فلان فرشتی در روز یکم مراد
بهوشی گرفته از ان باز او را شش بر سید و در این بعضی حضار این سخن شبیه الفکر
بر بیه الله امام شش فرمود و فرشتی را اطلب نمود چون حاضر آمد فرمود که ان
امور حجاب است که است دارد که در روز یکم مراد گرفته از ان بگویم شبیه نه بپوسته السال
از من بنوا که از تو برانم نا از شش بر سیده بنوا که در ان فرشتی بچه را باورد
و با نام گذر آنکه وی با بوحشیه امور از شش بر ایستاده و شان در ان همراه بچه بچه

۲۰
و است که زبان بی بانی می نواخت گفته با این رسول الله این اوج و مکتوبه فرود
در باره شما و ما می خبر بکنند گویند که حمله فرزند ان امام بن العابد بن جبار و بن بود
امام محمد باقر علیه السلام با بر عبد الله ابرح عبد الله بن عبد الله بن اضر علی غفر الله عنهم
در می آمدی ناصر لقب النبی فاطمه اللهم صل علی محمد و آل اصحابی اجمعین **بیت**
از زکریا که سر کوی مشایخ بود و بر نایقه در دست لسم سحر افاد **بیت** ان
کاشف سرائر ان مطلع بر خمار ان نال الحار سبه المومنین امام محمد باقر بن امام زین العابدین
امام نجم است از انده اهل بیت اسم شریفش محمد است و بنت ابو جعفر و لقب باقر و داشت
و می در در بنظر پیش از قل امیر المومنین امام حسین رضی الله عنه سال بوده روز جمعه
سبوحه ماه صفر سال نجاه و هفت هجری و در شش فاطمه بنت امیر المومنین حسن بن
علی ابن ابیطالب رضی الله تعالی عنه است در شش نجاه و هفت سال بود
و لقب علی شصت و سه سال و بقول واقفی بنفاد و در تاریخ بخاری از امام جعفر صادق
رضی الله تعالی عنه است که عمر لقب وی نجاه و هفت بوده و وفات وی در سال بعد
و جبار بحر ری رونوده و بقول محبی ان معین سال بعینه و ششده و بقول بدای الملک بعینه
بود و معروف است که شام این عبد الملک او از داد و بقیش در شصت و سه سال
فرز امام زین العابدین رضی الله تعالی عنه و از عمده فضایل امام محمد است که رسول صلی الله
علیه و سلم بوی سلام رسانید خواجه کونیه حار و رضی الله عنه گفت روزی با سرور
کائنات بودم مرا فرمود ای خواجه که تو بانی الوقت که ملاقات کنی را بلی از
فرزند ان من که بر امام محمد بن علی بن حسین کونیه خداوند صل سلطان او را نور و است
خواهد داد و بر این سلام بلی و از بلی حار و رضی الله عنه است ششمی روا بکنند
که امام محمد بن علی رضی الله عنه بیان کرد و منته می رفتم و می بر ستری سوار بود و من
بر دلم از نوشی سوار بودم ناگاه بمقام رسیدم که گری از فرار کوهی فرود آمد و بر دلم

در تاریخ بخاری از امام جعفر صادق

محمد بن علی سیدوی استبراهه کرد و گریه دست بر سینه زد و این اشکها را با دلی
با وی سخن اندویدی گوشش بسته استماع بنفرمود پس با گریه گفت ای
حیات کرد که بخواهی چون گریه برفت این گفت که میدانی که چه از خودت عرض
کنم و من که لی فرمود که خفت و برادرین کوه در ذره است گرفته بود و بخار دماغی نمود
و در باره وی و مانند دل داشتیم تا از در ذره رهای رود و در جواب مرا فریدی
آورده که امام محمد باقر چهار سیر بود و عیبه الفلاح علی بنی موسی جعفر صادق اللهم
سل علی محمد و علی آل محمد و اصحابه تعین من از کلمه خاک که گوی شایع بود
هر نامه که در دست نسیم سحر افاد که ان سرین را محبت رحال ان عزیز نور صیانت
و جمال ان در محبت مردان ان از انما فایق امام ابو عبید الله جعفر ابن محمد الصادق
امام ششم است اراعه اهل بیت که بقوت ولایت و جہات سنه منصرف بودند
وسی ابو عبید الله است بالبو اسماعیل و لقب صادق و نام جعفر و هو این علی بن حسین
بن علی المرتضی رضی الله تعالی عنہم و مادرش ام فروه بنت قاسم بن محمد بن ابی
بلال المدینی است نسبت حرقه حضرت امام جعفر صادق رضی الله عنه از دو جانب است
یعنی ارفاق حضرت امام محمد باقر حضرت امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه میرسد و پدر
از بعد مادر خود قاسم بن محمد الی کمر و اورا سلطان فارس و برادر زید بن ابراهیم
الله عنه ولادت وی بعد از سال شهادت ارجیت و بقولی در شهادت دوسه روز
پنجم ربیع الاول بوده است و درت عمر ثقیب وی شصت و هشت سال و بقولی
شصت و پنج سال بوده و قالشش روز در دنیا است روز و شبیه باز دهم شهر ربیع
سال کعبه و نجاه و هشت و آن کلبندی که در ان امام محمد باقر و امام زین العابدین و امام
حسن نبر انود و اند و کونیه که انجای انصور و دانی مسوم صاحب نظر ان
افای شش است مبدان فردوس برین است و اطلالت ان امام عالی مقام

که عطا نمودند بجز در کفر فی القلوب و لغری الاسماع و ان عند الحفر الاحمر و الامش
 السجود مصحف فاطمه رضی الله عنه و ان عند السجادة فيها جميع ما يحتاج الناس
 اليه و لقبه ابن کلام به ایت انجام و در حجب البید من کونه لعل گردد که خانه انبره
 است و نه نور و رک نامی است و علت فی القلوب الباسم است و لغری الاسماع
 که هم فرشتگان که احبابا عند الجنان کسبشان بسم بر کبی از اعمه اثبات مشهور
 می آید که حجب مشهور و البان بر کتب الحفر احمر طریقی است در صلاح حضرت
 رسالت نبی و صلی الله علیه و سلم در دست و از انجا بدون بنامه نا ظهور معنی و حقا
 میسر هم طریقی است که نوریت موسی و انجیل موسی و زبور داود و سائر کتاب الهی
 در الست و مصحف فاطمه حاوی است از کلی موجود الی راه افوت لعقل که امید از
 قسم حکایات و اسامی بر شای و مالی که نا فایست به انبند و جامع است بابت که
 طلعتش معنای کرم است و الله و صلی الله علیه و سلم الهادی فرمود و علی مرتضی سبط خود
 ثبت نموده و آنچه محتاج الیه خلق الله نا ظهور فیما بین همه اند و مطهر است و انهم را
 به این است و دیگر از این اطلاق بمنزله حرالتان در شواهد النبوت می آید
 که جوزی در کتابی از بابت بن معنای فل است که وی گوید در موسم حج که بودم در
 نماز غفر سما آور و کبوده الوشش معمود نمودم بر وی را دیدم که رو لبه یا شش است
 و مکتوبه با الله یا حی یا رحیم یا ارحم الراحمین بابت این کلمات تزار عوده از خداوند
 حل سلطان عامه برای پوشش و جزئی بجهت عرش در صورت بر خور طبعی بر ازا
 المور ناز و دو چادر حجب اندازد به اندوه و ان وقت که نواز و نمود خرامت که بخود
 من میسر وی رفتم و لغتم بر ایدم درین عطیه سپهر خود ساز گشت مباح و جزیره در ارس
 بودی المور اخذ و دم نا خداوند در ان طبق همچنان بود و هیچ کمی نمود بعد از ان
 فرمود که این دور وانی است و ما لغتم برین حاجت ندارم پس از یکی از اراست

و دیگر برادر بران است و آن دو بر دکنه که پیش ازین در بر داشت بدست گرفت
و روان شد و من معتقد می برستم مردی خرامش آمد بروای کعبه بوسی داد
و رفت از آن مرد استغفار کرد و که این کبیر گفت امام جعفر بن محمد باقر است باز
خبر آمد پیش ازتری از وی یافتیم و تمامی اولاد جعفر صادق رضی الله عنه ده تن
بودند **محمد** اسماعیل علی محمد اسحاق موسی فاطمه صابر مسلم اوسی قران سکنه اللهم
صل علی محمد و آل و اصحابه **جعفر بن محمد** از کلمه ران که کوی مشا بود بر نامه که در
نسب سمرقند **محمد** ان شامی لشعل السدسی ان محاط بکتاب ارجی ان در
معرفت و اسرار فاطمه امام ابو الحسن موسی بن جعفر صادق العاظم رضی الله
تعالی عنه امام فخر است از ائمه اهل بیت کبیر موسی ابو الحسن و ابو ابراهیم لقب
که فاطمه و نام او موسی و لاوت ان قبله اهل عبادت به الوا بوده بیان که و در
روز یکشنبه بنفوس سال تصدیقیت شت بحری و مادرش نام ولد بود و حمیده پرور
نام که امام محمد باقر ویر اخبرده با امام جعفر صادق داد و بود از وی بر ایل کرد
امام موسی بن امام جعفر ولد غوره مدت عشرت پیش نهاد و چهار سال و بنویسند
و خیال بوده و وفات ان امام شش جهات روز جمعه ششم و بنویسند و در اقبی در
نصف شب سال کسید و مشنا و سه بحری و حسن مارون رشید و اقبی و در
در ربعه است در بفرده مشهور است بفرده قریش آورد و آن که نجی بن خالد بر علی
مارون شب ان امام بکنانه را در طلب زرد داد و لفظل حمی سرب در عظمون
امام معصوم رنجند از ان سبب رو بفرده و سبب اعلی بنا و چون دیر از زرد او فرمود
که امروز زرد داد و فردا سبلی بدن من زرد کرد و پس از ان سرخ شود و بعد
سباه الکاه و بر من جان شد بدش ان داد و بود از شفق نجی مروی است که گفت و
در ایامه فرج باز از زفا سبب سبب م حالی حرب روی کشم لون دیم به صوف بود

در ایامه فرج باز از زفا سبب سبب م حالی حرب روی کشم لون دیم به صوف بود

و در ایامه فرج باز از زفا سبب سبب م حالی حرب روی کشم لون دیم به صوف بود

و معلی برکت نباده و نعلین در پا کشید و در میان دو گوشه ایستاده و با خود گفت ای جان جهان
 از صفی می نمایم اما نخواهم که درین طریق بر زناست این سلام بدار باشد و بر سرش
 ازین امر باز دارم چون زوایش رسیدم فرمود یا شمس احببتو انما من الطین ان
 بعض الطین اتم کس مرگه داشت و بر با خود گفت که این عجب کاری شد نام مرا میانی
 الضمیر در اظهار فرمود مرا نه دند و صالح است بوی رسم و از عدو خراهم مرخص تر ز فتم
 اورا با فتم چون منزل دیگر رسیدم و برادر ناما بناده و دیدم صبر نمودم تا فارغ شد ولی الی
 مایوی سخن بیان ام برادر او بن اطلال بافته گفت ای یحیی بر روان الی العفار لن یاب
 و امن و حمل صاحبانم اندی و راه پیش رفت گفت ای جان از ابدال است و بار شد
 که ازین اطلال من فرمیدند باز منزل دیگر و پیش نه بر سر جای السباده دست و در کوچه
 دار و ستیو ام که اب کبر و پس کعبی بجانب چاه انداخت بر فورایب چاه بالا برد دست
 دراز کرد و در کوچه باب بر رفت و فوساحت و چهار لغت نما که از بعضی میل نموده را
 غود و راک مکلفت و در کوچه بر بخت وی خنابند و می شامید پیش رفت و بر وی سلام
 نمود و او معروفه استم مرا هم ازین طعام فرما که من داد ما شامید و الله له
 بهتر بن ارشولین و سکر و درم بهر آب شدم چنانچه چند روز بر الطعام و شراب حاجت
 نیکه از ان باز و بر اندیم تا الله علیه رسیدم همه شب بود و ببارش و با فتم و نامم صبح
 شنبوع و رازی و نماز چهار می سیر رده مقام صبح احدی فراخ از نماز ادا طواف
 کعبه بجا آورده برون رفت و در بی وی بر فتم بر طواف الله در راه بود و بر اموالی قوم
 بنشار دیدم و مردم کردی در اندر و بر وسام بادت تمام مکلفه رسیدم که این لیست
 لفتت موسی بن جعفر صادق است گفت ای عیوب و غراب از مثل این کسی عجب خود
 گویند که امام موسی کاظم را می و نه فرزند بود و نه از انجمله اسمی سپران انست علی حمود
 سبحی عیبه السندیر طاهر الوطالب عبد الله فاطم مهدی و زکریا جعفر فاضل لوح ابراهیم مران

محمدارون بن اوس حسن موسی منزه عن زانی و بی حسین افش ماتی قاسم طیب سبیل
 اللهم صل علی محمد و آل محمد و اجمعین **از** آنکه در کتاب سرکوی شالوده بنافذ در
 دست نسیم برافا و **از** آن محبوب صیب رحمان بن مطلوب جله بیان موحده آن
 آن شرف بر موز قدر و قضا امام ابو الحسن علی بن موسی رضی الله تعالی عنه
 امام ششم است از ائمه اهل بیت نبوی ابو الحسن است چون نسبت برده از امام موسی
 کماله رضی الله عنه از آنکه فرموده است و بر اعطای او کم گفت خدایا قرب رضا است و
 نام علی و جوان موسی بن جعفر رضی الله عنهم ولادت آن قدوه اهل زراعت بدیده
 بود و در پیشگاه یازدهم ریح الانور و سال کعبه و نجاه و سه هجری بعد از وفات پدر
 امام جعفر صادق به خیال و بقول ششم شوال و بر وایتی هفتم و بقول ششم در
 سال مذکور و نزد بعضی و سال کعبه و نجاه شش هجری بود و او را شش ام ولد
 بود و نام ام و بی که تحب ما و او امام موسی کماله بود و او در ده اندک شش حبیبه
 مصطفی صلی الله علیه و سلم را خواب و بدیده فرمود این که خود را موسی البیضا
 خود را یکش رفته و باشد که از وی فرزندی بوجود آید که بهترین اهل من باشد و
 ام الرضی الله عنه روایت کند که گفت چون برضا حامله شدیم هرگز و نزد نقل حمل
 نیامدم و در خواب از کلمه خوشی از تسبیح و تحلیل می شنیدم و زانکه بوجود آمد و سینه
 بر زمین نهاد و روی با آسمان کرد و لبها می مبارک می جنانکه خیال می کسی سخن گوید
 و مناجات کند و دست عمر زلف رضا رضی الله عنه حمل و نه و بقول اهل جمل و جمل
 سال است و جمل پنج با نجاه هم گفته اند و وفات موسی در ولایت طوس واقع
 شد و بقریه سنه ۱۵۰ و وفات روز جمعه است و کلمه یا نعم ماه رمضان سال دوم
 و هشت هجری حضرت شیخ علاء الدوله سنالی و تحلیل مجلسی ار که مامون
 ولد یارون خراهما الله امام رضا رضی الله عنه را طلب و آنکه فرموده بود و آنکه

امام چون دریافت که نزد حوزة وفاتش قریب رسید به پیش محمد تقی
در سن هفت سالگی به تعداد و برداشتی در منته بود از آنجا و زالی به بیرون رفت
طی ارض رود خود را حصارش فرمود و بسیدی از سخنان امیران مایوی پنهان
بان نمود بعد از آن گفت چون به بلوغ رسی انانی نبوده ام در فلان شهر
برو و گمان امانت کتاب جعفر بود و جامع است که امیر المومنین علی مرتضی کرم
الله وجهه نگارش فرمود است و اسرار غیبی در آن درج نمود و خرامام وقت مگری
بر آن اطلاع نیابد امام لازم است که در مکی اوقات موجود بود و اما آن کتاب
موقوف باشد تا به مکی از اولاد علی مرتضی کرم الله وجهه درجه بدرجه رسید
امام مرتضی عقیلی میفرستد و الا آن کتاب و اجزاء و کلام که از انبیا کرام
و ولایت ائمه است تا امام مهدی ظهور یابد و بر زبان این مقام کلام
شیخ علاءالدوله است قدس سره الا قدس که از اکابر صوفیه بود معلوم نیست که وی
از کجا نوشته و القمه طلبه و اما اما ناطل محسن و قیر رضای الله عنه در قمره نزارون
نویسند به قبه که در برای حمید بن الفخاطه الطامی است و آن قمره امروز محفوظه کلائی
است و بشهر چهار در و در جامع السلاسل منسوبه که مکی از مالی بناج او حضرت
رسالت پناه را در مسجدی که مکان تزلزل حجاب است بنام ویدم که مالش است
و پیش وی طینی است بر از حرمانی از آن حرمانی و او ششم کنده بود و بعد است
روزی که او کاست شنیدم که رضای الله عنه در آن مسجد فرود است بر فرشته
شناختم و بر او کتالی که سکه قایم است او به بودم باقیم و طینی بر همان صفت نهاد
نخست سجا او دوم خزانه او له نزدیک خود خوانده و لقی حرمانی و او چون ششم هم
نقده بود عرض کردم باین رسول الله بشیر ازین بنوایم فرمود که اگر رسول صلی الله
علیه وسلم نبو بشیر مبد این هم بشیر مبدادی و بعد از آن کتاب به یور از نزدنی یافت

که گفت روزی با رضی الله عنه در سابلوی بودم و با وی گفتیم من و شما کاه
 عسفری بیاید و خود را پیش وی بزرین انداخت و با یکی دیگر و واسطه ای شد
 می نمود رضی الله عنه فرمود چو سیدالی که حضور از له استغاثه بیدار و گفتیم
 و رسول اعظم فرمود منعت از باری است که در خانه اش آمده میخواند که بگوش
 را بنور و پس نیز سو که بر خرد و درین خانه در آمده و آن مادر را پیش بر جاست
 و بان خانه در آمدیم و دیدم که ماری که در آن خانه گذارسی دارد و باده سفید آن بچکان
 را بی اشتباه نشان پیش گرفته بر روی آبگنجه و بعد که امام علی رضی الله عنه
 و خرداشت و بقولی چهار سیر و یک خرد و روای خرمحمد نفی فرزند وی است اللهم صل علی
 محمد و آل و اصحابه اجمعین **در** از کلمه خاک سر لوی شما بود بر ناله که در دست نسیم
 سر قیاد **در** آن سر لایه سجات آن پر لایه باب سجات آن سیرل تنج تسلیم رضا
 امام ابو جعفر محمد بن علی رضی الله عنه امام ششم است از ائمه اهل بیت و
 در کتب نام با امام محمد اقر موافق نیاید آن و بر ابو جعفر ثانی ناسد و لقب ابی جات
 نفی و جواد ولادت وی در مدینه بوده روز جمعه و ششم ربیع الاول کعبه
 و حج بگری و مادرش ام ولد بود و خیزان بار خجانه نام و بعضی گویند که از اهل مدینه
 است رت غزلیف وی است و خیل بوده وفات الفل اهل سجات **در**
 ششم و پنجاه سال و صد و بیست و هجری در ايام خلافت معتمد روم و بعضی
 گویند که مسموم شده مار بن قول الصحیح رسید و قبرش به بغداد است و در لغت
 فیه وی امام موسی کاظم رضی الله عنه گویند امام نفی از اول نشو و نما همان علم و فضل
 در است و نیز بولطی و بیل بر است و بود و باریان مامون مشغوف کمالات صوره
 و معنویه اشک شده و خرد و بر امام الفضل که کفخش در او و و همراه وی بیدیه
 روان کرد و در سال هزار و بیست و هجری فرستادی افروده اند که چون مامون و خرد

در کتب نام با امام محمد اقر موافق نیاید آن و بر ابو جعفر ثانی ناسد و لقب ابی جات

را بجهت روح همراه محمد تقی روان کرد تا بعد از برودن بوفه رسید آخر و غیبی
نزول فرمود و سخن وی در دست سید بود که نور بازیاورد و کوزه آب
طلبید و در سخن وی در پنج البه و غت و وضو ساعت و نماز شام با مردم ادا فر
سپاسم برون آمدن چنانکه رحمت رسید و ساعت آن شب بمرسیده تازه بار
اور و شبنم و بی دانه مردم انرا بی نمزکی سکر فقه و از جمله حواری ان امام
عالیه شام است که بی از سلف است و در عراق یوم و شنبه که در شام کسی دوی
نبوت کرده است و در اندامی نهاده و در فلان جای آورده و محسوس
کرده اند با شرافت و در بیان را خبری داده پیش و می شناسم و او را بزرگ و
تیز بین یافتند از او شنیدند نمودم که قصد توجه بوده و لغت من بروی یوم از
شام بزرگ و تعجب مشغوف در این سجد که بگویند بزرگ ابن المؤمنین حسین
رضی الله عنه را نسب کرده بودند ششی رو فقه است شد بعد از خداوند جل سلطان
مشغول بودم تا گاه دیدم که شخصی از فرار من بیدار و لغت بر غیر بر خاستم بر اندلی
و آه بزرگ خود را در سجد نوبه یافتم فرمود و میدانی که چه مکان است گفتن از می سجد کوفه
است و نماز البت و مردم چون از نماز فارغ شدند برون آمدن بر موافقت نمودم
لشعی رفت و من هم بوی رفتن خود را در سجد بنویسید به سید یافتم بر وضو سید
کتابت سلام گفت و به نماز ایستاد من هم موافقت نمودم پس برون رفت
من بزرگ وی رفتن بعد از آن خود را بیک طرف بطراف برداشت من هم طواف کردم
پس از آنجا برون رفت و از طرفم عابت گشت و من خود را در آن مکان
از شام یافتم که عبادت می برداشتم درین حال شعیب با من و حج نداشتیم که ان که
بود و سال آینده باز ملافت آن شخص بیدار بود و مرا همراه برود و در سال که
کرده بود و با آورد و هم مقام منافقت سوگند بوی دادم بان خدا را با آنچه

مشاهد کرد و اندر دست بلوکه کبیری فرمودن محمد بن علی بن موسی بن جعفر
 باید او این قصه باب سیکه ترویج میداشتند با کفتم و نیز لای شام رسید
 به ایاتنام و موت نبوت گرفتند بر نهادند و اینجا آورد که اندر چنین که می نمود
 بان والی دفعه یکا ستم و جلزگی احوال وی محروم شد از شتم بر پشت رجه جواب
 نوشت. با کس که در یک شب اورا از شام کوفه برود از کوفه میزدند و از ندیده
 سیکه شام آورد و بگویند که از حبس میبرند ان کسین لیبی برانگیزی که و چون
 باید او کرم بجای حبس روی آورد و تا این حال اخبارش و هم حایان را
 در اضطراب تمام و بدیدم از ان ایشان را با بر سیدم گفتند که شخصی مدعی بود
 بود او را محبوبس داشته بودند و در شغل غایب شد بعد از آن که زمین فرو رفت
 با برمان اسمان او را بودند و بروایت جامع السلام فرزندان امام
 نفی نج تن بودند و از دگر علی نفی و موسی و سه از ایشان که اسامی ایشان
 معلوم نیست اللهم صل علی محمد و آله و اصحابه اجمعین از زنده حال سرگویی
 شما بود و زافه که در دست نسیم سرفا و در ان عارف حقایق آشنا کجایی
 ان مختار معلوم رسالت نیامی ان فارغ از غم شادی امام ابوالحسن الباقی
 رضی الله تعالی عنه امام دهم است از اجداد اهل بیت کنت و می ابوالحسن است
 و او را ابوالحسن ثالث گفتند و لقب او زکی و سکری و به نفی مشهور است
 و امام علی و جواد بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر صادق رضی الله عنهم و ولادت
 ان زنده اهل بیت بجانب در مدینه بود و سیزدهم ماه حجب لغوی روز هفدهم
 سال و صد و چهاردهم هجری لغوی و در مدینه سپرد و مادرش نام ولد بود
 شما نه نام و لغوی ام الفضل بنت مامون بن غفر لقب وی پهل با جیل و یک
 سال بوده وفات ان حکم نوشته شد طایبات در سرین را که از لواحق لغوی است

این کتاب از
 کتابخانه
 مجلس شورای
 اسلامی
 تهران

[illegible]

کوی شما بودند. مزار که در دست نسیم محمدی است. ان را فتح اعلام است. ان فاسد است.
ولا بیت ان در طین ام ماف شد و ولی امام ابو محمد حسن بن علی رضی الله تعالی عنه
امام یازدهم است از اعیان بیت است و بی ابو محمد است و لقب زکی و خالص و
سراج و عسکری شهرت است و امام حسن بن محمد بن علی رضی الله تعالی عنهم
ولادت ان کنجه علم و عبادت بدیده بود در سال دویست و سی و یک و بقولی دویست و سی و
و دو هجری و او را ام ولد بوده سو سن ام و بقولی دویست و سی و سه هجری و او را
و دت بخیر است و بی بیت و بی سال و بقولی است و دشت سال بوده و ذرات و بی روز
جمعه ششم ربيع الاول سال و صد و شصت و دسرسن را ای اتفاق افتاد و قبرش متصل
قبر در مالی قدر و بی است و در ایت طبری محمد حراه الله او ازده و او و از حواری
علیه و بی در شواهد النبوت او و که شخصی در زندان طغیه بود از شکلی زندان و لرالی
فیه عسکری رضی الله عنه سجایت نوشت و بیست که ایت است فخر و مجامعت
هم خبری بخار و اما از شرم توانست چون نامه با نام رسیده در جواب نگاشت که امروز
نماز پیشین در خانه خود گذارای پس همان روز وقت نه بود او را از زندان را کرد
بماند رسیده بود که فاسد امام با صد دینار و در فیه رسید و در ان نوشته بود در حاج
که پیش از ابطال شرم دارد که مطلوب بر سر و غیری ذکر کرد که بوی رحیم
و در انجا از فعل سله دینی در حرم و اراده داشتم که از حمار ربع سوال کنم اما انوش
کردم امام من نوشت که جواب سله توان است و بنخواست که از حمار ربع سر بسته
و فراموشش کردی این که عه فلان یا که لی را بر باره کار بخار و بر کردن محوم با و
بر خیابان کردم از محوم ارحمی است و بر و دت شتایفت و امام حسن عسکری علی
داشت محمد نام اللهم صل علی محمد و آله و اصحابه **جمعین** و از کله خات سکر کوی
شما بودند. مزار که در دست نسیم محمدی است. و کله ان مطلع الوار سهری

در این کتاب
در این کتاب
در این کتاب

و می برای اعانت ظاهر باشند و بدان می گریه با پیش مجروحان با برکت و نور
بازی کنند و بین خراب و فاسد خود بیرون اندازد و مردم مجروح می کشند و حال احد
کوه میان ایشان دافنه نشود و در دافنه برکتی افزاید اگر یک تن کشته و مقصد من بردارد
و اختلاف است و ظلم و بهرحس بر بخیزد و از شهاب کرم می سراید این است و احسان
برود و عطا می کند پیش از خود خوش بود انداختن نفس باک ناشی و بیان رکن نظام است
و مصوف است اصل شب رمضان و کسوف آفتاب در جمعه و می و نفی و لی حریف
ماد و وای بر یک شهر و قروح یا به بخت خالطه بختان و خروج ان امام علیه السلام از
کلبه شد در راه محرم روز عاشوره پیش او و بعد از ان امان سیزده تن از اشراف و اعیان
در میان رکن و مقام محبتش در انچه و بغیر از لی بسیر او را ابناح بشهر هم رساند و عله
نماه روی زمین بخیزد و صرف و افند از وی در ایبه و اطاعت وی نمایند مسلمانان عز
و محمل و قروح و حال و مدت مللش برود است بشهر و محبت سال باشد و بعد از سال
از اینهاست سال زانه با یو و آخر الامر و حال تعیین باشند و برای هر و خروج نماید و ان امام تمام
را با بکلی انماح و ساکروی در سبب المقدس محاصره کند و کار در مومنان بخان
دشوار شود که ارشدت جوع او تا بلان با بخیزد و بدین انما فی ان خدا و جیل عیسی
این مردم علیه السلام از موافق و اید و در الوقت امام مهدی در ظاهر باشد چون امام
عیسی زایه بنده خواهد که از کرد و نا او امامت فرماید عیسی علیه السلام نوید که کار است
متعلق شباهت و سن درین زمان این شریعت تمام پس امام را داد اند و عیسی علیه
السلام بوی است امام و در مردم افتد العسی کند و بعد سلام و می عیسی علیه السلام
اگر کشته شود و خانه که در ان محاصره نرود شده اندازد نمایند بخان کشته پس مجروح
متر عیسی علیه السلام و حال که در ایشان تعاقب و می کنند و نزدیک و قتل شهر او را
در این نزدیک ضرب کارش با صرام ستمه بعد از ان عیسی علیه السلام در مومنان

سحر سال بر و ای چهل سال فرا گرفته اند و اینهاست خداوند این بودندی از احوال این
 امام سید و سال و التعلیل غیر الله العالی الام من علی محمد و اسماء حبیب من **خود**
 از جمله کلمات سرگوشی شایسته بود و هر نامه که در دست رسید **سحر** افکار **خود** ان قاطع طریقی روی
 السان شارب حق لی روح السان قطب شمس اجبال ان یکناه افاق و سال ان
 عورت سالن ان ارض و سالن عرن طالبان نشو نما و ان مخصوص بکلام ربالی
 شیخ ابو محمد عبد القادر جلالی رضی الله تعالی عنه ام سیزدهم است از امیر ابن بیت نیست ان
 سلطان محمود ابو محمد است و نام امیر پادشاه عبد القادر قطب محی الدین و عورت
 النفلین است سبب لقب است حضرت محی الدین است که نو وزیران کو نشان فرموده روز جمعه
 از بعضی سیاحتات بغدادی آمدن تا به بغدادی تحف البدن منبر النون که از وی
 افکار و کلمات سلام ملک عبد القادر حجاب الام با دوام گفت فراموش من ابی
 شد و ابی او بر فم گفت مرا نشان او را بنام دیم که خط او در نوازگی پیدا کرد و
 و صورت او در رنگ اوصاف هویدا شد از نو بر میدم گفت مرا می شناسی
 گفتیم نیست من درین حد تو ام ضعیف هست این شده بودم بنام وید می خداوند سلطان
 مرا ابو جلالی صدیر اندالی فرمودند محی الدین او را ملاشتند و مسجع رفیع حصی
 فطی پیش ای بن نهاد و گفت باش **سحر** محی الدین چون خارج از دروم طغی اوطاف برکت
 رحمت دوست و ای بر ای بر سینه و بکفست محی الدین و عورت النفلین محبت ان
 گوید که افاده و اعانت ان حضرت حق و السلام و وقت نام و سال بود و او پیش
 بر فرقی نام و کمال خاتمه او میان ثروت مشهور مجلس الغیب اعظم درمی یافتند و السلام
 و توبه شرف میکنند و افاده علوم و نه مگر دوزخین بر روی حرف در مجلس بی
 ش یافته السلام می آورند ویده اگر گرفته و انحضرت بفرمودند مرا السلام است
 است و من را شلج و من شلج کل ام شیخ ابو محمد بغدادی رحمه الله گفته که

ما جزه داشتیم فاطمه نام شانزده ساله بالای برآمده بود غایب شد غنیمت شو
 الخلیل رفتیم و ما بر ما رفتیم فرمود است و در خرابه گریه که محله است فرمود و روزی
 دایره بافتن وقت کشید انشالله علیه علی بنیه عبد القادر و در آن شبین در آن
 شب شود طواف جن بر بوی بصره مختلف خوانند که شش حج و اسب تزاری و بیکم
 بادشاه ایشان با همی کشید و همیشه بیاید و از تو بزرگداری و بیکم اسب
 عبد القادر در تو فرستاد و تمامی با برامی و حر باز ما اوی کوی بیجان کردم چنان
 چون جوق برق بصورت مختلفه می کشیدند و حج علی بنیه است که نزدیک دایره ای
 تا آنکه بادشاه ایشان براسی سوار با جماعه از چنان پیاده و مقابل دایره پیاده
 و بر اسب حاجت توخت گفتیم شرح مرا تو فرستاده است در حال از اسب
 فرود آمدن برین بوسه و درون دایره نشست و گفت چنان که می شنید و ما بر دایره
 شد و در مابین گفتیم فرمود ما آن دیو که در مزار الزبام رلوده بود حاضر آید فرمود و لور با خود
 حاضر آوردند و گفته این از دیوان چنین است آن دیو را گفت ترا چه باعث شد که
 این در حیره الرقاب غوث جن و بشر بودی گفت مرا هر شش را و در دل من حال بود
 فرمود ما از آن کردن زند و در من سیر و گفتیم مثل تو فرمان بردار شرح را اندک گفت ما
 چگونه مطیع وی باشیم که چون از خانه بجهج ایضا اخص عالم نظری اندازد از مرا
 همه در فرار میشوند و زالی را خداوند حل سلطان اقامت قطب بنیاد را بشکل مکرر
 بر جن و انس و نفی حضرت در همان بار شهب است چنانچه خود فرمود
 انما یلیل الا فرأخ الماء و جها طرا و فی القیاب بار شهب و لب انجی حضرت
 از جانب بر بام حسن بن علی مرتضی بن طریق سید سید محی الدین ابو محمد عبد القادر
 جلالی بن ابی صلاح سوسی یکی دوست بن ابی عبد الدین نجفی بن زاهد بن
 شاه محمد سیف الدین روحی بن شاه ابوداود سیف الدین سید موسی ثانی

در این کتاب
 در این کتاب

بن سید عبد الله معروف الشیخ صالح بن سید ابو الحسن موسی الحون بن سید عبد
 الحسن بن سید حسن ششی بن امیر المؤمنین امام حسن بن امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب
 کرم الله وجهه و نسب اشرف و سی از طرف مادر امام حسین بن علی مرتضی شریف
 خواجه بدر شمس امیر الخیر فی فاطمه بنت ابی عبد الله کرم الله وجهه بن ابی جلال سید محمد
 بن ابوطاهر بن ابوطاهر سید عبد الله بن ابوسالم سید عیسی بن علی الدین سید محمد
 بن سید امام علی المرتضی بن امام جعفر صادق بن امام محمد باقر بن امام زین العابدین بن
 امام ابی عبد الله الحسین بن علی ابن ابیطالب کرم الله وجهه ولادت ان مشبهه بان
 عبادت و رسلان اول شب ماه رمضان سال چهار صد و مقاد و یغوی لی چهار صد و
 مقاد و یک بحر بود و هین است موجب نسبت و سی تحمل که انرا جلال و بیان
 و لیس بر لوندان علی است در ادبستان و یغوی موضع است بر کنار دکه برفه راه
 از بغداد و یغوی واسطه و بر موضع است جبل نام نزدیک بر این محب نسبت دو موضع
 هم لیلی و کلیل و جیلی و جلالی سلونیه امامت و فیه النواظر که از آقا بر روزگار خود
 نبوده قول و می بر همتان محبت قاطع است نوشته که نسبت اشخفت این موضع
 غلط محض است و گفته اری می تواند بود که اشخفت درین موضع چند روز افتاده
 باشند خیال در برج محم اما اصل اشخفت از ولایت سیلان است از و الله اعلم
 ان طه سید بنیان ولایت مردیست که گفت چون فرزندم عبد القادر متولد شد
 بر که ماه رمضان در روز پیمان کمر قی و شیر خوردی یکبار طالع رمضان تجلیت ابر
 پوشیده مانده و مردم ازین پرسیده گفتیم امروز فرزندم عبد القادر شیر نخورده است
 اخر معلوم شد امروز ماه رمضان بوده است و نسبت ارادت اشخفت در اطن
 جو اسطه نجاب باب محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم است خواجه خود بریان عزیز فشان
 بیان ان معوده شرف فی حال السدال کفالی و حدی رسول الله فی الاصل

و صحبت آنحضرت در طایفه شیخ ابو سعید مبارک مخفی است و شیخ ابو سعید حرفه از دست
شیخ ابو الحسن علی مکارمی پوشیده و وی از شیخ ابو الفرج مکارمی فرا گرفته
و وی از شیخ عبد الواحد بن عبد الخیر قمی و او از پدرش بقدر و بقول از ابو نصر شیخ
مواظبه اخذ نموده و حضرت شبلی از سببه الطایفه خدیجه ایدی و وی از حضرت
سری سقطی و او از حضرت معروف الکرمی و اثاب حواصی معروف در جانب است
یکی بطرف شیخ داؤد طایمی و وی از دست شیخ حبیب علی حرفه پوشیده و او از
حضرت امام حسن بصری و وی از علی رضی و او از سببه طایفه علی السمری و سلم
و در هم بجانب امام علی رضا و وی از دست پدر خود امام موسی کاظم حرفه فرا دست
کرده و او از امام جعفر صادق و او از امام محمد باقر و او از امام زین العابدین و او از امام
سین و او از علی رضی و بقول او از امام حسن و او از علی ابن اسطالب و او از حضرت
رسالت نباه افضل الصلوة و التحنه و بر صحبت حضرت غوث اعظم شیخ حیا و دباس
است و بانج العاقین الیونان و حضرت علیه السلام هم صحبت داشته و لیکن جمعی از دست
پدر عالی قدر خود بر حرفه پوشیده و الله تعالی اعلم و آنحضرت خیلی نیکو
و فتوی بر سبب امام شافعی و احمد بن حنبل سداد و شیخ نقاش این طایفه گفته روزی غوث
اعظم رضی الله عنه زیارت فرامام احمد بن حنبل رفت پس دیدم که امام ابرو خود بیرون آ
و آنحضرت را در کنار رفت و گفت ای شیخ عبد القادر مخاحم من نبود علم شریعت
و طریقت حلیه سوز را آنحضرت در کتب معتبره چنین نوشته اند نجف البدن بیانه
بالاعراض الضد شداد پیشانی کنتم کون پیوسته ابرو و در کلام آنحضرت نوی
از عجب و جبر لو که سامع را عینی و بینی در دل نمی افروزد و در اخبار الاخبار آورده
از جمله حواصی کلام او این بود که قرب و بعد از آن سال میشود و عجب فریب
بعد مکان مجلس نقاشی ظاهر نمیشد و در وقت کلام او هیچ کسی جرئت نکوت و التمام

۳۹
 انباشت و نرو او امر کردن بخیری بر مبادرت با مثل صورت نمی است
 و بر نافرمانی اکیال او فادی اگر چه در فسادت قلی شکل بودی خنوع و حضور
 دست وادی و هرگاه سید جامع در ادبی مطلق همه بدادست او روزه می و
 حاجات مؤخر از روز تا ذی قاضی الحجاب است خواسته می گوید در روزی انحراف و در سید
 جامع عطش بود و از مردم او از زهد اند و بر حکم یک خندان بر جاست که سینه
 ناله خنیه که در مقصوره جلوس نشسته و منوم شد و پرسید این چه فراد است گفت که
 شیخ عبدالقادر عظمی زاده است و مردم ثبت او کردند لباس شخصی و در طرفه علمای کور
 کاهی طلبان و حقه جامه در روزی و در نهایت کار جامه بغایت نفیس پوشیده
 روزی نهادم پیش ابوالفضل بر ابرقت گفت جامه میجویم که نری بدینا بود و من مشین و
 نه لم پرسید برای که این جامه می خری گفت ای شیخ خود شیخ محی الدین عبد القادر جلالی
 او را بجا طر سید نه شیخ جامه ای حلیه نم که است نور این جامه نشد و بود که شمار
 از خب و پایش نلبه کار بخت سید بر چند که در برون آوردن سعی کرد فایده نیست
 هر او را داشته پیش آنحضرت او در دند فرخ و نه بابا القفل جریا باطن خود را اقرار
 کرد و بی لغزت معبود میوشیم این جامه را الفتنه کشی که بر ابراست با عبد القادر
 میوشن طامه که یک کر ملک و نیاز است بابا القفل این جامه لقم نیست است
 و لقم نیست ملک شد این بعد از موت است بعد از آن دست مبارک خود بر الم
 ساند و الهی که بود و در رفت کوا که اصلا بخود پس نمی بود که اعراض او را مشکل
 شد بصورت سمار و سید با و انچه رسید و از خدایان اطفال و طلال او است
 انچه بخت لغبط ثلث در آمده باره از آن نیست که همیشه اصفا کمال کردی و
 با نقر الواضع نمودی و تو که نثر و زحم مغر و انبد السلام فرمودی و هر کس که پیش آنست
 میانه نوروی غنچه در رخ لقمی قبول کردی و علم و کشف خود را میوشید

با همان وقت من چند آن خورشید خلق و کثاوه روی بودی که پیکر من روی
 و در نزد خدا و سائر و ایشان اقبام نکردی و در کار او امیر و در سلسله
 راج از این شششتی و چون خلیفه باریت او شدی اندرون رفتی و باز برون آمدی
 اقبام برای وی نیامد و مخف و دبا با از خبر سلطان و ملک قبول فرمودی و در دست
 جبار بماندیش نمودی روزی ستمد بالبدخلیفه بعد از باریت انحضرت
 و در و بره زرش پیش نهاد فرمود که حاجت بخت الساج نیا نمود و بخت کمی از آن
 بدو حاجت است و در و بخت چپ فر گرفته خیران ششلیه که اندر بره جوان مثل
 چون روان شد فرمود ای ابوالنظر از صلواتی سلطان شرم نه از می که و مار
 مردم خود کرد و بکنی و بدان باین برابر میشود مثابه این حال و استماع حین و مثال طلیفه
 بهوش نشد فرمود اگر درست اتصال او بر تو میسر علی السعدی سلم نمودی بیکه اشتم
 آن چون ناخانه او رفتی آورده اند که بکلیس از مشایخ مصر در حسن خلق و محبت مردم
 و کرم نفس و عطف قلب و مخط و نصیحت همه با بخت مسلم و شریک نموده
 چنانچه هر یکی از کاروان و حیلان او گمان داشت که نزد آنحضرت در می ترازمین
 و گاهی سابل را محمود نموده و هر بار که اطلب از محاکمه وی ما خبر اند می اندر پیش
 آنحضرت برو می و محمود رسانیدن دست مبارک وی شتخابتی و از جمله اخیر محمود
 بی پایان می و دل است اما بیکار کی آنحضرت بعد از شهرت حج بر آمده بود و چون
 نمکه که موفقی است قریب بغداد رسید فرمود که در ناخانه بر منید که فخر و بکلیس و علم
 ترازوی نباشد تا آنجا فرو و ایم رخیزد اکابر و سائر انویض منازل و بیوت عالم
 میهای شافند و التماسش ثبوت و در و غور و قبول بقبول بعد از محض منازل و بیوت یافتند
 که میری و مجوزه و صبه در می بود آنحضرت بعد از طلب اذان از آن بجز شب
 آنجا نزول فرمود و با نذر در آن فرمود و اسباب و انبساط و حیوانات بسیار

فرمود که من از حق خود که درین اسباب دارم بر ارم برای این برداوم حاضران
هم موافقت آنحضرت از خود بر اندر تمام اموال و اسباب تسلیم آن کرد و
خداوند جل سلطانة آن پیرایه بکرت قدم نبوت لزوم او عنای و طبعی از انالی است
که یکس اوران لغو نمود و بر روزی آنحضرت فقر او را که بجا طر شد و در
نشسته است بر سید و چهل داری و در جبال نشسته بر صخره که بجا شفا فرشته
بودم و خبر می نه ایشتم که بلای دهم آشنی می بینم و از آب بدم نور کلام
آن فقر تمام شده بود شخصی صرده بحدت او در روی سسی دنیا بود صرده
را بغیر داد که این را بر و بلای ده و بر ششی دزدی بار اده اموال و از
غزو و جبال کاشانه آن سلطان ممالک لاشال اندر اندر چند که حبسوی نمود
حرمی است وی بنیاد و درخت رشتن مغرود و طوری چشم نصیب وی نمود
غار فی خوش گفته و خالیش که در خانه مور شید روز روشن که بنین بی
بهر و کور شود آنحضرت راضی الله تعالی عن حال آن سباده رویی بود
بهر و روشن بود بجا طر لرف بردار مروت نیست که بی طبع در خانه در اید و محوم
رو در و بعدین انشا لقیب اصفا حضرت خضر علیه السلام در رسید و مر فمود
با و الی ممالک عالی بی از ابدال بیاسرین را که سر اسر و بال است از دوش
افنده هم احوش دوست شده بهر که اشارت شود بجالش نصیب کرده اید
فرمود در خانه ما شخصی از اباقت مطلوب حسنه دل افاد است بروا از ابار ما در
محل رفی نصیب کنم حضرت خضر علیه السلام آن شخص این آنحضرت حاضر کرد و یک
لقاه و بر ابر نه اهل مال و منصب ابدال سینه و شمشیر ابتای لی زوال کشه
و در اخبار الاخبار ذکر کرده علم آنحضرت بنیاد بود که روزی فارسی امی از آن
در مجلس او بر خواند و آنحضرت در نفس این میان فرمود و وحی دیگر و دیگر

یازده وجه تا انجا عالم حاضران میبایست همراه بود بعد از این در بیان وجه دوازدهم
غرض تمام از این وجه افاده فرمود و هر وجه را استدلال ساخت و در هر وجه دلیل
و بر ویلیان تعلیلی داد که موجب تعجب حاضران گردید و فرمود که این ششمی است و باز اینهم
قال لا اله الا الله محمد رسول الله این کلمات سوره شنی و اصطلاحی در دلهای حاضران
افاده و بجا میبارد کرده و در بعضی انجاده می آید که بکار فتوی امر از جانب دارد
همچو که صورت او این بود که چه سبکو بیاد است علامه که در مری که سوکت خورد
طلاقی بر آن خداوند تبارک و تعالی سس احادیثی که در کتاب سس احادیث
عبادت هیچ یکی از افراد انسانی روح معنایی او را اثرات نبی است که ام عبادت
او انما یه که از عهد و حنت این حلف بر آید بعد از آنکه علامه عرافین در جواب این
سوال سمر قدیر دریافت این معترف گشته بودند پیش از آنحضرت آورده و می
بجود نظر در آن فرمود که عالی ساحت نمود برای شخص خاص لطاف خانه نعمه با طواف
کنند دنیا و از عهد و منی که خورده است باز آید که طواف عبادت که میبایست از او
در آن زمان با و همراه است و طریقی اخفیت در سبک بخشید و در مری که
و همکس از شوق و طرافت آن نبود که بوسی مشارکت جریه در رفت و رفت
و فوت میباید که در مری که اخفیت فرمود که در دست و پال بر قدم خود
در بعد از وی و حرامهای عراق سیشتم بجای آن که نه همکس برای مشارکت و نه کن سس
طوال حال خبی و میخان بر من می انداخته و این را طریقی تعلیم سکروم و قادت
جل سال مار فخر ابو ضوفا سکر و م و ایا برو سال بعد ادای نداشت فرام
مجدد افحاح بنمودم و کتاب البتاده و دست در میج و دوباره نداشت سحر حتم
سکروم و در سه روز تا جل قدر سبک است که قوت می یافتم و خواب سکروم با روزه
سال در بر خفته بود که او را بجهت طلال گشت من در مری که بر ج غمی کلونه مشغول

بوم بان احمدی بستم کتبتکم که خورم تا خورم اندوخت ای بدترین سگ
و عیبی شستم و هر که عیبی که با خدا بستم کتبتکم و از آن حضرت او روزه
که سفر بود و در باب حال وقتی در بغداد است روزی که شستم خیزی فراهم نباید بدان
قوت خود بازدم در خرابه الوان کسری برون ادم تا خیزی از سبابت فراوان
بن ادم بخدا و کس از الوانی حق در مقام دیدم که همان می طلعت از من
جستم با خود لقمه که از نوت بیاست که مرا فراهم ایشان شوم به نیت او باز ادم
برومی از ایشان غیر از پیش ادم و قراضه زید است من داد و رفت ما و رفت
این را برای تو فرستاده است از این لقمه باره از آن برای خود کفایت شستم و لقمه
را و خرابه الوان کسری بوم و برای من و کس لقمه نمودم کفایت این صیت لقمه
ما و فرستاده است خواهتم که خیزی از آن نصیب شما کردیم پس از آن من داد
در ادم و بدان قطعه و کبر طعام خریدم و با قوا خوردم و از آن قراضه تا شب خیزی
بر من نماند فرمود و بعضی سبابت شخصی پس من ادم استغاثی صحبت کرد
شرط صبر و عدم مخالفت و آن شخص او را یکا بشناخت و گرفت و وعده کرد که با ما از آنجا
بر خیزی سال تمام به نجات کشت و آن شخص میباشد و من بروعه او اسالت شستم
لودم بعد انقضای مدت یا سال سایه و مرا شستم بافت ما و در آنچنین وعده کرد
و رفت تا نوبت آنچنین واقع شد نوبت اخرا خودمان و شبر او و رفت
که من خضم و با خودم که با تو این طعام خوردم طعام را خوردم پس گفت بر خود در بغداد
رو و پیش و زن باخت کن رسیدند که در عیدت سال قوت از لقمه بود
گفت از چه میباشد و بر زمین افتاد می بود و از شیخ ضیا الدین ابو نصر موسی
مسئول است که گفت شنیدم از والده خود عبد القادر شیخ محی الدین رضی الله عنه
که در بعضی سبابت هستی فادوم که در آن آب نبود و چند روز اینجا بودم و آب

یافتن نشانی علیه خود و ابرار و تفه سس ابری بر داشت که درین کرد
و فطرات خید از وی چلیب که بدان تسکین یافتن پس نوری ساطع شد که تمام نعمت
را در گرفت و صورتی عجیب از آن بیان به بار گشت و نه آورد و او که با عید
ظلالا در ستم بر روزگار و طلال کردم بر تو هر چه ساخته بودم از آن که آنچه طلبی و کن هر چه
سجده ای و مفاد آن این بود اقصی خداوند جل سلطان در دلم الفکر و که در کلام قدیم
خبر در و یافتن ان الدیابیر العدل والاحسان و انبار فی القرلی و بی من
الضحی و المکر و البغی و این شادی همه را در سکرات و خواش باج بنام است
ان کمر شیطان بس فرود گفتم اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و در شوی این
این چه سخن است آگاهان آن روشنای مبارکی بدل شد و ان قدرت ناپید
گشت و گفت با عبد الله الفادر نجاست یافتی از من بواسطه علم تو با حکام پروردگار
و قضا تو با احوال ساریات خود من مثل این و فهم به خداوند ان الذابل انظر لی از اد
برده ام که بی از اینها بجای خود با سناد و این چه علم و دایت است که خداوند تبارک
و تعالی و تقدس بر اعطای فرموده که بعد العقل و المنه و البهیه الهیه فی الیه ان
و النجانبه و آنچه از وعظ انحضرت بقول دات ثابت گشته است که انحضرت صوفی
در مدارا را ارجاست پروردگار در لفظه و منام بر سبیل الهام با مورد تهی میشدم
و علیه سکر در بر من کلام بیک که بی اجتناب سلیشم و قدرت سکوت نه داشتم و حاضر
میشد و مجلس من و همه افراد اس که ازین سخن میشنیدند عافیت اجتماع
و از تمام مردم بجای رسیده که در مجلس جای نشست نمایه در مصلای شهر رضم و
سخن سکون آنجا نگاه بر مردم شکسته که کسی بیرون نشسته بود و مصلای بنهار
از پیاده و سوار می آمدند و ماورای مجلس اگر گرفته می بینادند تا آنکه عدد
بزرگ است متجاوز از سبده آورده آن که در انحضرت عباد صد نفر و دات و قلم

۳۳
 گرفته می نشسته و از آنچه که از وی می شنیدند املا میکردند و آنحضرت فرمود
 که در اول رسول خدا صلی الله علیه و سلم و حضرت علی مرتضی را رفوان الله
 علیه در خواب دیدم که از فرمودند من اتبعکم و انما احقند و روین من تعاتون
 خود را بنام و برین ابواب سخن ببرد از شایع هرگاه شایع می الدین عبده
 کمر سی برمی آید و مکتوب الحمد لله عاموشن سکندر و بر ولی خدا که بر روی زمین
 است حاضر او غایب ازین جهت است که این کلمه که بر زبان می راند و بیان آن
 سالت میشود اولیاد ملائکه از دعام ملتند و مجلس او دانهای که در مجلس او
 حاضر میشوند و نهانیه مشبه اند از زبان نهانیه که می امثال معمر حضرت گوید که مبارکی
 احضار حضرت مکتوبم و فراموشم که می ای جانان ابوابت کرد و حاضر شد و از آنچه
 معاد بود از زبان و برتر کشید هر آن شدیم که سبب بن تاخیر باشد چون می
 از اندام حضرت شد بر سیدم که سبب تاخیر بود گفته که شایع می الدین عبده القادر و عظمی
 فرمودند و ما همه اینجا حاضر بودیم و بعد ازین اگر دعوت یابی در وقتی نکنی که شایع در وعظ
 باشد لاجرم در حضور نمازخانه غایب افتد که شایع در مجلس او حاضر میشوند گفته و
 حکم اجتماع مادر مجلس او پیشتر است از دعام آنان و طوائف کثیر را برود
 او سلام آورد و داده و نامت نموده و از لغات بی ثبوت رسیده که یکی انبیا و اولیا
 اجابا شایع و اموات بار و اح من و ملائکه در مجلس او حاضر میشوند و حضرت حبیب
 رب العالمین صلی الله علیه و سلم نیز برای ترتیب و تأمید مجلسی مقرر نمود و حضرت علیه السلام
 آنرا اوقات آنحضرت آن مجلس شریف می بود و در شنبوع عصر که ملاقات
 میکرد و سبت می نمود بلامت مجلس شریف او می فرمود که اگر از دجیات دارم
 که در این مجلس در کلام او رود که روزی آنحضرت در باب خود مجلس می نهاده
 بود و ما را شایع و سبت صد تن شرف حضور داشتند و آنحضرت بالا از سخن مقرر

و در انمار سخن بزبان شرفش و در نمود فدی نه اعلی رفعتش و در دل
شیخ علی سی که از احض اصحاب انجباب بود و عمر بر آمده قدم بر خاک حضرت
را گرفته بر کردن نهاد و بر دامن وی رضی الله عنه در اندوخته و سایر اولیای ارفع رتقا
در نه شیخ ابوسعید خدری که از اسلم شیخ معمر انحضرت است گفت که چون شیخ
الفاور رضی الله عنه قول نه بود بالذکر فرمود خدای تبارک و تعالی تقدس بر دل
انحضرت سالی بود و رسول صلی الله علیه و سلم بر بیت طایفه از انباب مغربین مجبر
اولیا مقدمین و تاخرین که در اینجا حاضر بودند احیاء با حیات و اموات با روح خود
حلقی در انحضرت پوشانیده و ملائکه در حال غیب مجلس شرفش را در میان گرفته بودند
و صفها در هوا بستاده و بر روی زمین سجده می نمائید مگر که گردن خود را بپشت
و گویند که یک کس از شما تواضع کرد و حالش از دستواری گشت در احوال احیاء
می آرد که چون روزی انحضرت بالاکبر سی و وسط میگفت در شان آن فرمود
کلام من بر مردان غیب است که حاضر میشوند ارباب برده کوفه قاف و قدمهایشان
در هواست و دلها در نه ارشدت شوق و لبها شبنامی که بر پروردگار خود دارند
راوی گوید درین مجلس که ابن سخن فرمود و ولد او سید عبدالرزاق در بای
آخر نیز قدم او نشسته بود و ملاک کرد و ساعتی حیران و از کبریت پس بهوش
افتاد و جاسم و دستار او موصوفین گفت انحضرت اگر کسی فرود آید و اطفال آن
ما کرد فرمود تو نیز ای سید الرزاق از ایشان می و بویام از مجلس گفت ان حال
اربع الرزاق پرسیدند گفت چون طعام لا کردیم دیدم که در هوا مردان غیب
استاده اند ساکت و در هوش و تمام از ذوق پروردگارشان انش گرفته
است بعضی از آنها در محبه و برخی در تواضع و بعضی بجای خود و بنیدی بر زمین می افتد
خوارق و لرامات انحضرت که در این اوقات از او ان صبا نمانان اطفال و می

سجود اول و دوم الاحوال بر سبیل النسل لی لفظ لفظ ظهور اندازد و احسا فایز و محال
تقریر و تحریر و دل بر دلست که ازان سخت پرسینند ازل بارشانی خود را که
ولی خدا می فرموده و نه که بودم که از خانه بسوی ملک می برآمده و در آن فرسکان می
سیدیم که حال من بر فتنه و چون ملک می رسیدم می شنیدم که منبازا می گفتند که فراعنه که با
را بر ولی خدا و روزی نزدی او بودم که بر نزد او آورده بودم سگی ازین فرسکان می بر سید
می لبست که او را خدین تعظیم می گفتند که ولی از اولیای خدا که او را شانی غلظت خواهد
بود و درین طریق این کسی که او را اعطا کنند لی منع و بکنین کشند بچای و شرب
کردند لی که بعد از چهل سال شناسا حتم که از او مایل از ابدال وقت خود بود و نیز فرموده
که منبر بودم و در مرقه بجانب سواد ششیده و دنبال کاوی حراثت سیدیم که کاوی
روسی باز لبس کرد و بجانب سن و دویه گفت با عده القدر برای اشال این امور
تبا فریده اند و با شما موعود شستی رسان و لرزان بار شتم و بام مانه بر ایدم مردم را دیدم
که در عرفات سباده اند لبس و پیش و آله رفتم و از وی اخوان حاکم که بعد از او و
تحصیل علم نام و صالحان را دیدیم و باریست که من و نیز فرمود که هرگاه قصد میکنم که با خود
کان اشغال باین می نامم او از می می شنیدم که سلفه بجانب سن با ای مبارک
لبس از من سکه ختم و دلیت یاد می افشادم و الا ان این طره او خلوت خود
مشغوم شمع غمزه دار حضرت روایت کرده اند که فرمود که در کربلا بمن استعانت
کنند که تمام آن کربت او بر کرد و شدتی بام من نهاده بجانب کعبه و از آن شد
شیخ ابو محمد بنی و شیخ ابو محمد بنی گفتند که وقتی روز سه شنبه بیستم ماه صفر سال
حضرت عیسی علیه السلام در مدینه بودیم که حضرت بر جاسته وضو کرد و در وقت نماز بخواند
بعد فراعنه که بلند با هیبت بر او روی از تعلین چولی را که بای باریست و می بود
و می می وی انداخت و در زمان از دیده حاضران غایت لبس سختی تعلین و می را

انهم از لیلای یار داشت بعد از آنحضرت بنشیند مجلس را بدین جهت که از
مثنی سوال کند پس از بیت و سه در قافله از لیلای یار رسید و پس از آن در راهی
از سر و مقداری نزد علین حضرت را بر سبیل خدایش وی کشید آنحضرت بر سبیل
که بن علین از سبیل یار رسید و فرمود که در سبیل یار ماه صفر را به بودیم نگاه
در آن طریق بر ما حق و فایده را نداشت کرده بعضی مردم را بکشند و فرادان کرده
برداشتند و در راه فرود آمد و فرمودی بر داشتند محاط بالمشک که درین حادثه حضرت
شیخ عبدالقادر را با داریم که حضرت عیادت و زب کروات است بر خود برای حضرت
شیخ خندمقر در دم و التجا بکباب پاک ایشان آوردیم درین اثناء و خبر بفرستیم
که بیت ان تمام دادی را آورفت و دیدیم که را بران سخت مضطرب و عاقل گشته
برآمد اندکسان بر دیدیم که مطالبه افطاح و لایق بر ایشان تا حد بسبب افتد که بجا
و اموال خود را از مانده و بنید که بجا چه نصیب رسیده و فرمود و در سر و ایشان
را روده و بر روی زمین بخاری نشاند و دیدیم و این علین باب بر زبانت است پس
بعد از سوال از ابلان دادند و از شیخ ابو السعد و آورده اند از آنحضرت مفرمود افسوس
و ما ناب بر نمی آیند ما برین سلام بگویند و سال و داد مفرود و روزین آمده سلام
بگویند و آنچه از خبر و بشیر در ایشان مقدس شد و خبر میدهند شیخ سیف الدین عبد الوهاب
ولد آنحضرت فرمود که هیچ بای از ماها بخودی ما پیش از آمدن نشدی و در حد
والدین بماند می اگر جانچه در ان یاه بی و سخی مفر شد و بودی و در صورت
ما خوش آمدی و اگر گفت و خبری تقدیر یافتی در بیت بر غریب بیدار گشتی از راه
حمود شیخ جادی الاخریال انصاری نشست جمعی از مشایخ در صحبت آنحضرت نشستند
بودند که حال حمودی در آنوقت السلام علیک اولی الدین با و حمود آمد و انما تا ترا
نیت کوم و درین راه خبری و سخی مفر شد که در ان محراب جمعی از مردم

بر روی کی چون روزی که از مسجد رسیده شخصی که از نظر سار و گفت السلام
با ولی الله بن شهابان ام آمده ام که از آنست که در وقت روز درین قرار
ملی در بغداد و لای در مجاز و قتل و سب و در خراسان چون از شهابان این خبر
گفته بود واقع شد و آنحضرت در رمضان آن سال خیز و روزها بود و روزی
بیت و بنام همین جمعی از شیخ چون شیخ علی بنی و شیخ نجیب الدین بنی و شیخ
در مجلس وی حاضر بودند که شخصی بایشان و فخر تمام بگفت السلام علیک اوی الله
من ماه رمضان ام آمده ام که اعذار کنم از آنچه بر تو مقدر بود در من و در این حکم ترا
که این از اجتماع گفت با کلبی گفت و آنحضرت در ریح الاخر آمده بعد از آن
عشاء شب ششم یا نهم این ایصال یافت و شفقت و باب مخفی و اسمی حق را
لیک گفت و بعضی از حج و فانی باز هم ریح الاخر کرده اند و جمعی سیزدهم و فومی
نهم یا دهم که شمرده اند و الاصح اقوال نهم ماه است و آنحضرت در آنحضرت
بود و یک سال بود خواجه در تاریخ و لا و است و پسین حیات و بر آن شخصی در آب
بیت نظم نموده شناسن مال و شناسن تولد و شناسن دین و شناسن دین و شناسن دین
و بعضی پسین عمر آنحضرت را و گفته اند و غریبی سلویه که عمر ای وی بقول اول
سال و لا و شناسن بود سال و شفقت ماه و نه در است و بقول ثانی شتا و نه سال
و شفقت ماه و نه روز بوده و در شناسن آنحضرت در زند و شناسن باز هم و بعضی
نهم یا ششم مکتب اما در نهم او نهم مفر است و فضل اصحاب و بریدان و محبان
و شناسن آنحضرت را و شناسن ابی از شیخ حضرت رسالت پیاده از اصلی علیه
و سلم در تمام و در عرض از رسول الله و عالین بر آن کتاب خد او سنت تو بمرم
فرمود و چنین خواند بود و بر این باشد و حال شیخ تو شیخ عبد القادر است گوید که
سنة است این را ازین روز و در خاستم و اوصلی الله علیه و سلم همین جواب فرمود از جماعه

در این کتاب
در این کتاب

مشایحی از کفر موعده اند خاصیت است شرح عبد القادر مریه
فایست که نمود هیچ یکی اینها کمر توبه و سرارش توبه که از حضرت پیر
الشرعی خود از بهر لطافت ناسرود و منتیست ای صاحب نیابت که من حیث
و بس حرفه نیافتی و در اصحاب النجای بود و نباشد و در فضایل ایشان نیک
و از کفر موعده باز است خود انبام من قبول کند او احادیثی نیاید و نقد سنن
رحمت کند روی و توبه بخشد او اگر چه بر طریق موعده باشد و وی از جمله اصحاب و بر
من است و بر روی و درین منزل فضل خود موعده کرده است مرا که اصحاب و این است
و اعلان طریق را در که محب من بود و در پشت در او و در موعده که در عقبه از ما بر لاله
زود و بوجه اجماع توان کرد و فرموده است که خداوند جل سلطان را بجای نوشته داد
که در روی امای اصحاب و بر بیان من در توبه نیابت باشند نیست و انت غرض
که این همه را بنویسم و از آنکه که طرز الشیخ دوزخ است بر چه که نزد تو چکلس از
اصحاب من است گفت لا نفوت پروردگار و دست حمایت من بر روی مثل اسم است
بر این اگر چه در حدیث من خود خیر ام نفوت پروردگار و حاصل او که از پیش او تعالی
روزم نام ای اصحاب من نیست نبرد اگر چه در من و شریقی بود و در عقلم او را
و من در مغرب ششم بر اینه جو ستم او را از شیخ مدعی این مسافر او زده آمد و موعده
از اصحاب شایع که از من حرفه طلبیدیم و ملا خطه نم کرد اصحاب شیخ محی الدین
عبد القادر را که ایشان حرف اند و در بای رحمت الهی و بر زود بانه است نه بجا
نباید متقول است و انحضرت فرمود در زبان حسین بن صالح کسی نموده که او را
دستگیری کند و از نفرشی که ویرا شد باز دارد و این در زبان او می بود و مشکلیش
می نمودم آنرا را و اینها نمیشد که بر سر دارد و درین دستگیری میگم که از این و از
مر به ان من تربی توبه از با در اینها در قیامت و فرموده که مراد بر طوطی که محلی است

که حج کلمی درم تفاوت با وی نه برارد و سلی است که یکس تا سالیقت از ان ارد
برادرش شری سلطان است که کافت وی کالف را خبر به خاست نه برارد و در
نسب جلد است که شانه و غزل به بر انشش که از نیا به وضا بطلان احوال انحر
ارتفات و لغات خورش اورده اند که وی رضی الله تعالی عنه را و دلسر بود
کلمی از انجل شیخ صف الدین عبد الوهاب است که بزرگترین فرزند ان حضرت غوث
اعظم بوده و در علوم طبری و باطنی از پدر و بالتقدیر کس نموده و از جلی علوم بهره کامل داده
و بعد از حضرت در درسه و حفظ مفرمودند و افضیلت بهجت وی خلق بهره ور کرده
ولادت شیخ صف الدین عبد الوهاب در ماه شعبان سال الفصد و در آورده بود و وفات
ش بهت و پنجم ماه ثوال سال ششصد و سه سحری و فرزندش در بقعه او است
و از وی دو پسر سنی شمس الوضر عبد السلام و شیخ ابو القم سلیمان و الپس اند و
در دین عالم و عالم و کمال بوده اند و عبد الله و دیگر شیخ شرف الدین عبیسی رحمة الله
لینت وی عبد الرحمن است از محبوب ترین فرزندان حضرت غوث اعظم بوده
و جمیع علوم و نبیه او حضرت انحضرت کس نموده و بعد وی در اسن یک کف
و فقه و عظم مفرمود و کتاب حوام الاراد در علوم صوفیه که مشهور حقائق و معانی است
نصف او است و حضرت غوث النفلین کتاب فنوح الغیب را بهجت وی
تصیف کرده و فالتش در هر سال الفصد و متفاوت و سه سحری رو نموده و فرزند
و دیگر حضرت غوث صمد الی شیخ سمش الدین عبد العزیز کتب وی ابو کرام است او
نیز علوم و سحری از انحضرت اخذ کرده بسیار را افلاک طار و باطن تحشده
نموده وی بسیار فتنه متوطن گشته و فرزند دیگر انحضرت شیخ اراج الدین عبد
الحاجر نسبش ابو عبد الرحمن است و ابو الفرج و تحصیل تمام علوم اشدست و از شرف
نموده و سقنی عراقی بوده و فرزند دیگر انحضرت شیخ اراج الدین عبد البرزانی

فقه الایا و قبله القباله علم فروع و اصول از آنحضرت بروجه سال پست آورده
حظی که از صحبت وی منبر برده و نهایت درجه کمال و تامل سیه و تفکر و سکوت
بر او غالب بوده و زهد و ورع و غیره اعلی و از اینها پروردگار خود سی سال
زباله کرده و لاوش در سال بالغه و بیست و هشت هجری و وفات وی ششم
ماه شوال شصت و هشت و سه بوده و قریش نزد ابی فزالدیز لواری است او پنج
سیر بوده که برای کبابی رانی از اربابان بجهاد دین پیام داشت مکی الوصال مصر
دویم الوالد اسم عبد الرحیم سبعم شح ابو محمد اسماعیل چهارم شح الوالد الحسن فضل
پنجم شح جمال الله شبیه السملی بوده و بخرد و غوث اعظم و صاحب نسخه القادر بر ذکر
کرده که این شیخ جمال الله در این زمان موجود است و اکثر اوقات در براری نظام
سلطنت اند و کبابی در نظام هم می آید و نعم صاحب کتاب مذکور از غری این کتاب
شنبه بود و فصل سلطنت که بکف من و فنی از حدت شیخ جمال الله برسد
نیت که ایشان کامل ادبیات و مباحث مخبر کرده اند اما معلوم است که غیر شاکسی
خواهد بود و فرمودن هم مرا و معلوم نیست اما کبابی که در حدت غوث اعظم در
کرم شندی برادر کنار کرمی و لغوی ای جمال الله از من متبر می آید و ای سید محمد
مهری موعود اسلام سالی از ایجاد است مشهود که متبر می و صاحب زمان ای منم
والن سلام که برین امانت است ایشان پیام و فرزند و کرم حضرت غوث اعظم
شیخ الواسع ابراهیم علیه السلام علم حدیث و فقه را از حدت آنحضرت فرا گرفته و
بکلمات ظاهری و باطنی آنحضرت بوده و فاش است و پنجم ماه ذی قعدة است
شصت و هجری و غوره و فیروز در وسط است و فرزند و کرم حضرت شیخ الواسع
محمد است علم اصول و فروع از آن حضرت ماصل کرده و از بیت باطن جلی وافر
بیت آمده و فاش در بعد است و پنجم ذی قعدة سال شصت و هجری بوده

۳۷
 و فرزند دگر حضرت شیخ ابو عبد الرحمن عبد الله القتب مملوم صوری و معنوی از
 والده شریف خود نموده و محدث و فقیه شده و وفات وی سبت نهم ماه صفر سال
 بالصد و مئیداد هجری بوده و فرزندش در بغداد است او را دو پسر بودند شیخ
 محمد عبد الرحمن و شیخ ابو محمد عبد الله که کتب وی و نام وی موافق حضرت زکریا است
 و فرزند دگر حضرت شیخ ابو دکر باجی است علم فقه و حدیث او را له با جده فراوان
 کرده بود و ولادت وی در ششم ربیع الاول سال بالصد و مئیداد هجری است و وفات
 در شب دات سال ششم هجری بود او و فرزند وی در بغداد متصل فرزند شیخ
 عبد الوهاب است فرزند دگر حضرت شیخ ابو نصر موسی آخرین فرزند آن انجیب
 است فقیه و محدث و عالم و عارف بوده و علمی علوم ارض و سموات و المعجودات
 نموده و ولادتش در سلح ربیع الاول سال بالصد و مئیداد هجری است و در دمشق بر فیه وطن
 شد و در میان خاشب غره جمادی الاخر سال ششم و زده هجری وفات نموده و قبر
 وی نزد دمشق است اللهم صل علی محمد و آله و اصحابه و سلم از کلمه خالک سرکوی
 شما نموده و بنا فیه که در دست نسیم سحر اقا **فناوریم** ذکر مجلی از احوال حضرت جواد امام
 حسن نسیمی و عبد الواحد بن زید و فضیل ابن عیاض و سلطان ابراهیم ادم
 و خذیفه المرعشی و میرد البصری و علود موری و ابو اسحاق حشینی و الواحد
 ابدان حشینی و ناصر الدین البوسف حشینی و حواصه مودود حشینی و حضرت حاج
 حاجی شریف ریدنی و حواصه عثمان مارونی رضوان الله تعالی علیهم اجمعین بن اقباس
 الباء مشلمه به نور است اول **مجلی** از احوال حضرت امام حسن نسیمی
 و عبد الواحد بن زید و فضیل ابن عیاض و سلطان ابراهیم ادم و سید الدین خذیفه
 المرعشی رحمهم الله سبحانه سالت سالت فانت فرسان ان دارسته ابدانک
 کوین الی الله و فرزند سلاسل ارمضا از فیود است اب دکل ان مستور در خیا

صفیات بشری امام الوحد بن ابوسعید خراسانی رضی الله تعالی عنه اسم مبارک
حسن ابن ابی الحسن باب العیون وکتبت او ابوسعید و ابو محمد لفظه اند میرزا البیدر
انحضرت ابو الحسن باریت در اصل از بیانات شریف است و این تا جایی توسع از حد
و بعضی از تفاوت علق بر دست بی از اصحاب کدام که بنده افتاده بود و بقول شریف
حسن بن ثابت القاری است رضی الله عنه و بقول شریفی جمیل بن خطبه و قبل
اعضیه المربع نبی المصطفی و انحضرت رحمته الله سبحانه و عزه کبرام المؤمنین ام سلمه
بود رضی الله عنها و تولد انحضرت پیش از شهادت حضرت عمر فاروق است رضی الله عنه و سوال
الفی علیا سه علماء الرجال و انحضرت در حسن بیکر و لطافت اعضا و سکنی مهر و
افراختنی فاست اجمل الی عرق بود تا آنکه چشم رضی الله عنه روزی از اسباب افتاد
و بنی مبارک او سکت یافت و در طبقات حاسبه آورده در انحضرت امام
حسن بصری رحمه الله سبحانه الی بنی خرموطن با و خود بطهران در کنار شرف و عیت
ام المؤمنین ام سلمه بر پیشانی یافت و در بعضی اوقات چون ام المؤمنین ام ساره مادرش
را اخباری منفرستاد وی در غیبت مادر گریسته میشد و گریه میکرد حضرت ام المؤمنین
رضی الله عنها او را در کنار خود میگرفت و بستان مبارک خود برین میداد و شبر
از بستان شریف برود و بنمود وی رحمه الله سبحانه می میگید و سکنی شریف بر میداد
ام المؤمنین رضی الله عنها استراحت میکرد و میگویند که انهم شرف فضل که مروی را
حاصل گشت و بدینک بیان شریف کثیر التوسیر است و ام المؤمنین ام سلمه بار در حق و بی دعا
میکرد و میگفت اللهم جعله اما اقیه می بودی از انحضرت در حسن فطام منظر فین
از حضرت عمر رضی الله عنه هم رسیده است و حضرت فاروق رضی الله عنه در باره لطیف
شیر دل درشته و این دعا خیر فطرت او را باده اللهم فقیه فی الدین و حبیه الی
الناس و هم در انجا ذکر نمودند وی رحمه الله سبحانه از سائر اعیان و امام الامیر

است و در سی صحابه و مروانی که بعد از سی سه تن از صحابه کرام از آنجا میفرستادند
این در امامت کرده اما پیشتر افاده او را بعد از این البیان بود و رضی الله عنه
و از فضل این عباس رحمه الله سبحانه و ربك كه گفت بر سببم حال این
سنان را که چند سال از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و سلم از امام حسن
بصری رضی الله عنه دریافتند و گفت بعد از سی سال الفقه محمد بن سنان
خبر پس دریافتند که سی سال او این حال این سنان از اقطار اصحاب
حضرت امام حسن بصری رضی الله عنه بالجمله انحضرت رحمه الله سبحانه و ربك
علما و عظام از شایخ دین و علمای متقدمین و متأخرین کتب جمیع و نسبت باطن و در
صحت ابرار الواسع حضرت علی بن ابی حمزه و در حدیث و کتب معتبره این قوم
معلوم میشود که امام حسن بصری رضی الله عنه از محل علم و اصحاب و شیخ و اتباع و
اجاب حضرت علی بن ابی حمزه و در حدیث و کتب معتبره این قوم
زاد بر بحث داشت و گفته که حضرت خنسبانه جمیع علوم موریه و معنویه بحضرت محمد
مصطفی صلی الله علیه و سلم تعلیم فرمود و انحضرت علیه السلو و السلام همه را تعلیم
کردند و در همه آثار خود آنچه علم اسرار و حقایق از انحضرت یوسی رسانیده بود
همه را در جامع خود نوشته بطریق امامت بفرزندان خویش سپردن جامع غر
از ائمه اهل بیت خطرات اخبار در حق ایه و در وقت دوق گاه گاه زمزمی از آن
علوم باصحاب محرم را مثل محمد بن ابوبکر صدیق علیه السلام بن فاروق و عبد الله بن
عباس و حواجه لیل بن زیاد و امام حسن بصری رضوان الله علیهم اجمعین می
فرمود پس اول کسی که از زوسا چهارده خانواده اصل و چهل و یک خانواده
فرع از علوم و اسرار حضرت جامع میباشند کمال بن زیاد و امام حسن بصری
و علی بن ابی حمزه و همه را امام مطلق است ایشان را بواسطه ارشاد و فرمود

و از وی رحمه الله سبحانه بخواهید الوادین زید و غره رسیده بجا آمد و موت و بعد
از آن سلطان ابراهیم بن ادریس از کمال صدق و طاعت و محبت امام محمد باقر رضی الله
عنه موت و از وی اقتباس الی الوار بود پس از آن حواصی الوار بنده سلطان
موت امام جعفر صادق رضی الله عنه رسیده و سالها را غایت و مجاهدات گشته
پس علوم هر بنده بی حاصل است بعد از آن حواصی معروف از وی رفت و موت امام
علی موسی رضا رضی الله عنه رسیده و از آن علوم کافی یافت پس
مرحله ارباب تصوف این یکس بودند که از امامان اهل بیت بواسطه این علوم
اصغر بودند و نفیضشان میان خلق مختار شدند و به بیابان اهل بیت رسیدند
ولایت و امامت طریقت تملک شدند و از ایشان جمیع اهل تصوف رسیده و
تفرض باین بیان و تفصیل در این مقام محبت ان رفت و نامهلان و اصح کرده
امام حسن بصری رضی الله عنه بواسطه مرید و طایفه حضرت علی بود و مردم بعد و وجهه اما
در طایفه اشرفی می کرده و ارادت حضرت امام حسن بصری رضی الله عنه و
رحمة الله سبحانه خلاف کرده اند و برخی بر آنکه او ارادت حضرت حسن بن علی
رضی الله عنه داشت و بعضی گویند که ارادت بخواهید کیل بن زرار رحمه الله
بود و اما اصح آنست که اول ترورش و در سبب الاولیا بنویسد که امام حسن بصری
رحمة الله سبحانه بنیاد ارادت بنیت علی مرتضی کرم الله وجهه داشت و بنیت هم از حضرت
رضی الله عنه یافته و از سبب معلوم میشود که امام حسن بصری نزد ساله بودند حضرت
علی کرم الله وجهه شربت شهادت چشید و عیار شهادت امام حسن رضی الله عنه
او بر سبب خلاف داشت امام حسن بصری افتد ابوی کرده و اکثر قوادیه این طریقت
از امام و بزم اخذ نموده و درین محل صاحب طبقات حاشیه کلام بسیار فرموده و اخلاص
بنهار اعلام حدیث و غیره در باب صحبت حضرت امام حسن بصری با علی مرتضی کرم الله

وعدم ان مع شواهدی که بر تفسیر و اثبات سبقت اقامت نمود و اندک کمالات
مقتضای قافیه و مفرد اصول نیست در این فی زحج و او را قائل نیست کرده
من اراد الاطلاع علی ذلک فلیرح الله العوض عن سبجانه و تعالی لبیب قبول
نظر الله الغالب معنی ای شایع گردانیده که اثر سلاسل از وسایلی که
در تفسیر کرم الله وجهه می چونند که حضرت رسالت نبی صلی الله علیه و سلم در شب
محراب بافته از علی کرم الله وجهه حضرت حسن بصری رحمه الله سبجانه در رسیدار
شغل شده و واسطه بواسطه با حضرت سلطان المشایخ قدس الله سره رسیده
خیال در غفلت حقیقتیه بین نشسته و واقع قدم که ایشان امام حسن بصری درین طریقی
در رونق الحاصلان بشده وی رحمة الله سبجانه در امام خوانده پیش از آنکه توبه
کنند خود را بجامه ای طافه می آید و در ملک و محلات بیره بشیرن کاری و خود
نمای سیر بگردی و در می بملکی سلبت نظرش در حال زلی صاحب جمال افتاد که
پیشامش او را دریافت و وی و بانش کرفته روان شد آن سوزانهاش
در شش نه امده و گردانیده و بوی لفت المازم نه آری حکمت از نه شرم دارم
آن لفت من تعلم مانند الامین و ما شفی الصدور یعنی ای کسی شرم دار که بداند جای
جستها و دعا با قلب ازین سخن دل حسن نشانه باز آن زین پر سبجانه
بله ام حولی لی من گرفته می ای لفت شنبه چشمان توده ام من لفت عامر ای
من خانه خود برود و بر زلف انداخته و روان رفت و در وحشیم را اگر کاسه سر کنه
و در نظر فی نهاد و سر اثر ابرو مال سبجانه پوشیده بدست بزرگ داد و پیش حسن
فرشاد و پیام داد که من خواهم آن دو وحشیم را که لب ازناکی لفتنه افتد من از شایع
این قول بر فعل خود مادم شسته و خاک و خون غلطیه و جامه ازین خود در بد و گران بجا
رفت و بلفس سبقت اف بر تو و شش نه نو که در از بار کمتر از بی سوره باشد

و تمام شب بگرد زاری بصبح آورد چون صبح درآمد باز جهت استنجاء بر حال آن
زن بهمان محله رفت و بیدار در خانه اش نشسته و از اندرون او از لوحه می آید
شبش برسد گفت که حاجت خانه منوی شد و طالی خواندن از او پیش بجای خود
روان و بران باز گشت سه شب باز در خوابین بخت گذر اندید بجام خواب در
آن زن در بخت بر سر بلند خوب زن از السی نشسته پس گفت ای خورشیدی
ارضا کن در گذر و منخانی ان خاتون گفت که چون از سبب تو مراد حاجت از خودی
بیشتر من ترا بکل کردم حسن رضی الله عنه گفت بیدار مرا تا بگویم زن گفت که
در حال حاضر باش علی الخصوص در خلوت چون حسن رضی الله عنه از خواب
بیدار شد نشسته گشت و داشت در هر چه در خانه داشت بر لقمه ایشا کرد که فوت نکرد
همه گذاشت دست علی بر نفسی کرم شد و همه را بخار نمودم و رب ساعی از جهاد اگر
نیاسود کونید در آنچه حضرت امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه در تعبیه اندک در آن راضی
کرد و فرمود تا جلد زبانتان بکنید و بکس حرامی بصری مخفی نه در آمد و سوال کرد که
تو عالمی یا معلم گفت من هیچ نه ام هر چه از غیر علیه الصلوه و السلام من رسیده است از اهل خلق
بر سام علی بر نفسی کرم الله وجهه او را منع نکرد و فرمود که این جوان شاید سخن
پسین رفت و در حاجه حسن امیر المؤمنین ایضا است بناحت از فرموده ام عقیقش
روان گشت تا بدو رسید گفت یا امیر المؤمنین از هر چه در اطاعت نیاسوز غای است
که اگر اباب الطست کونید او را طهارت صوری و معنوی تا بر صحت و از امیر المؤمنین
نرسیده یافت از آن جهت مقبول علیان گشت و امر او را در لوب عصر خلفه موسی
و عایشه بر روش فرمان وی شدند چنانکه در طبقات حاشیه او در ده که چون عمر از
بیره فراری از در برید امیر عافین گشت امام حسن بصری و محمد ابن سیرین و قاضی
را رحمهم الله سبحانه و تعالی باز خواند و متقی که ایشان حاضر آمدند گفت معلوم شد است

که در این مکتب خدایت خدا تعالی مروی را بر کافیه و خلیفه حاجت و از وی
 عمده گرفته لطافت خود از میان باطاعت وی داد و برابر عراق عرب را بمحرم و آب
 داده است و مرا کار را بمقتضای طاعت جاریه ندارم محمد ابن سبرین و ضایحه
 از سطوت فخر و شدت باس ابن پیر طایفه و طایفه را در داده طریق است سرود
 به و طایفه الحق روشن نرفت استند او نمود امام حسن بصری عابد و شمس بود این
 گفت ای حسن تو چرا سگم نمیشوی امام فرمود ای پیر من ترشش از خدا در قاف
 که بزرگه منفرمایه و از بزرگه یک برادر در کار که خدا فرمود است که خدا تعالی را از بزرگ
 میتوان نگاه داشت و بزرگه می توان از انضاب و می سجایه با بزرگه و بزرگه است
 که طایفه از خود حق در رسیده است و از انضاب به آورد و از قافرا و قافرا بر آورده و در مکتب
 فراموش است و انکار بکار نمی آید از امر عمل توانی این شریقه تا توانی خدا را می
 مشهور به آنکه این سلطنت و شولت بر خدا تعالی برای لغت و بین و لغت
 بنده ای صالح خود را کرده اند که شما باین معهود گشته و بنده ای خدا را از بزرگ
 از بزرگه تعین به آن طاعت مخلوق و معصیت عالق جانیه است این پیر از استماع
 این طاعت بر خود نرزد و مقام و دایره و خنده از آنچه محمد ابن سبرین و قاف و
 عطا کرد و یا امام حسن عسکری علیه السلام سجانه عطا داد و در ساعت بر
 و فقرات فرق ساعت و چون از نزد وی بیرون آمد فرمود همچو ابای سخن
 زبون گفتیم وی با معاند دون و زبان آورد و هم در اینجا ذکر کرده و فتنی
 حاجج بن یوسف ثقفی را از حایه سلاطین ظلم پیشه بود و علما و شيوخ کوفه و
 بصره را اخراج فرمود حضرت امام حسن بصری عقب از غیبه ظاهر شد چون چشم
 حاجج را بر حضرت افکند و با سلطنت نمود و گفت پیش پادشاه سیر بر طایفه
 و بطوری سیر بر خود نصب کرد و امام را بران قیامت و سخن از باب اعلا نمود

تا آنکه حضرت علی مرتضی کرم الله وجهه در میان او و آنحضرت ^ع و جبهه بر
 باد کرد و علامه از نور حسن بصری میزدند و امام حسن بصری رحمه الله بانه اثن
 بدند آن زلفه خاموش بود حجاج گفت یا ابوسعید تو چرا سخن بگویی فرمود چه
 بنویسمی بگویم گفت راستی خود را در بابی از باب باز نمایی فرمود ای حجاج علی
 مرتضی از خدمه مروی است که خدا نیکی الهی برایت نرا از اسرار خلق برگزیده و دست برین
 بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم و آن سه الباقی مقامات که در آن حضرت رسول
 خدا مریدان حاصل است بنویسمی خود را بنیکس مریدان آن بود و راوی بود
 چون این کلام حقیقت الیام را حجاج گوش کرد روی خود ترش ساخت و گونه
 رویش متغیر شد و از جای خویش برخاست و بجا آمد حضرت امام حسن بصری
 و سایر علما متفرق شدند و چون از منزل حجاج بدون اینده شعبه علیه الرحمه دست
 امام حسن بصری گرفت و گفت یا ابوسعید مرا عیادت سستی فرمود و در شوازمین ای
 حاکم که تو را می در مواجعه ظالمان است گفت خاموش باش موافقت با اینها چه کار
 و گوید و منی دیگر حجاج بر آری ز زوفام سواره بدین آنحضرت رحمة الله
 سبحانه آمد و ابوب در این تمام در سجده آنحضرت قدم نهاد جمعی از فضلا و طلبه
 علم که بر امون آنحضرت نشسته نعیم ویرا بر جا هستند آنحضرت همچنان بر جا
 خود نشسته بانه در آوی بر بنیاست می آمد و بیلوی آنحضرت نشست راوی
 گوید که در آن روز بنجام طرم خطور کرد چون امروز حجاج بر طواف قاعده خود میمال
 ادب و تواضع پیش آمده است شاید آنحضرت بخوی بجانب وی خوانند
 و سخن برونی بزاج وی خوانند بانه الله که همچنان بر قاعده سابق سبحان
 درست و طلام چهارم در مواجعه وی فرمود روی بصری پایان و چشم چران
 گوشش سخن آنحضرت گماشته اند متشخص حضرت و هم در وی فرمود

چون حاج سید ابن حیدر القبل سیاحه و ابن خیر حضرت امام حسن بصری علیه السلام
گفت ای خدا ای پسر این فاسق نقیب را گرفتی سست و پراکنده
روی زمین در قیل و دی نریب می بود نه مطلق عالم همه نقیبات و فساد می نشسته
حق سبحانه و تعالی آنحضرت را بجزایات مفرودن ساخت و حاج را بجه قیل و دی
در اندک فرصتی چاری نریب پیدا کرد و آن بر روی غریب بود که در زیر خشن
استیلافت پوسته برنج سردی می آید خیزد المه خانه بالاشها و اهلها
گرم نگردد نه مرودت او متفاوت نیست بویید یعنی اوقات بدن جنت خود را
در معلقاتی انس بکشد و پوست و جرم وی از بدن مسبوح و در مرودت
تو برفت و چون بر سر سببه شبها از خواب بر می خیزد و میگفت
برگاه چشم خواب گرم میشود معبد بن حیدر ای پسر که گمان من زفته است و
بگوید ای ظالم چه جرم مرا کشی و می آرند چون مال بر حجاج نکشد احوال
خود بر حضرت امام حسن بصری علیه السلام سجانه بنجام کرد و از بسه انجامی خویش
بر آنحضرت ایله آنحضرت در جواب فرمود ما نیبو سست و بویید که با صلوات الله
کن اکنون چون خود همیشه بای خورشید رفته و دانسته خود را بر دم نهاده
چند طایف لبس حجاج هم بان ریج و سیال بود و هیچ نکشد و از جمله کلمات فایده
سات امام حسن بصری علیه السلام سجانه الله از وی پرسید که مسلمانان چه
و مسلمانان کبیت گفت مسلمانان در کتاب و مسلمانان در زیر نقاب اند
بر از وی سوال کردند که اصل درین امر چیست گفت در مع لفته ان حلیت
که در مع را بنادیت گفت طمع و اللبغ بنابر از وی رحمه الله سجانه پرسید
که عقوبت عالم چه باشد فرمود مرون و کفت مرون دل چه باشد مرون
حب دنیا و فتنی آنحضرت شخصی او به تر و نازد و با ما مهای فاعره و متعاره

وز قار ملک پر سید چکست از این گفت شخصی که نزد ملاطین و امراء
افسوس می کرد که ملاطین و امراء دوست میدارند و نه در پیش بر می خیزند
فرمودند این مرد و قار را بر حقیقت شایسته است و نیاز او مختار است
همچنین که در این شتوه سر حاصل یابد و او می اندر در آنچه حضرت امیر
المومنین ع را این عبد العزیز در سلطنت متکلم گشت بر امام حسن بعدی رحمه
الله سبحانه نامه که در حق تعالی می آید این امر عظیمی است و شایسته
این امری معاونت اعدای صالح است نمی آید که در فراموشی و در این وقت
در این نامه است تطایر شما این کار تو انهم پیش برد استحضرت در جواب گوشت
کتاب تو خوانده شد و قوت معلوم گشت ایناد و بنا را تو میجوای و کرده
چون هیچ بر زید و اهل دین نرا نمی خواند و اولی صید فرستاد که بر زید و قار خود
منتهول باشند و امانت از خدا طلب کن و وقتی بومی گفتند که تو را
کرده از خیمه اصلی الله علیه و سلم که کار عالم روز بروز خواهد بود تا الله قائم
قائم شد بر خوار خلق چون است که علی ع را این عبد العزیز محضت بخوات
مرگشت فرمود باران زمانه و هم ایشان میگردود و این نوع
فرستاد بر خواند بود و گویند که وقتی جمعی بر آنحضرت رحمه الله سبحانه در آمدند
و گفتند تا خوانده با ما سعید فرمود ای گفتند اهل باز از نور نماز او اندر دانه فرمود
که امان بخودی خواهد بود که دین خود را از اهل باز از آن خواهد نمود و بر این شده ام
که ایشان در رسم و دنیا خود را از برادر مسلمان و دروغ میدارند و از محاسن
بی سبب مطلق اند پس گاه دنیا پیش ایشان مقدمه غیر باشد در کار
دین بگونه افتد را نشانید و بر گویند و بعد آنحضرت بقالی بود که عطا
خود را محصول فقر اصفیه کرد و این جماعت که چه چهار دوکان و می

بگرفتند نمی ستانید چون بوی میبندد که بحسب این نوع معالیه افتد
 سرفیه محسوس نروانیده بر آید فافه فقر این نوع ملوک بکنی میبندد این طالع
 فکر و اندیشه خود را وقف درگاه حق ساخته اند و دست ایشان بموجب
 تفریع و تعلیم طایف ایشان است برای عبادت حق و نفعستان و علم
 کرد و دنیا بگریزند و کار خود را بهتر بنواهند بخت چون این سخن بر دست
 امام نصیری رسید بید و فرمود که این لیل از اولیا خداوند و اسطحاب
 باشد و دلی است که کلامی باین سکوی نشیند امام پس فرمودی بایع از خود
 بزان بقال سپید و افعال فرستاد و فرمود دو کمان خود را باین بیع
 کن که مثل جرم تو کسی است بخت ضرر ندارد و هم وقتی بر آن حضرت سارینه
 که فلان کس شمشاد غیب کرده است آن حضرت بطبیعی احوال و بوی کرده
 و پیغام کرد که چنین من سارینه اند که حسانت خود را برای من بده کرده اند
 در مقامات آن جهان بشمار این طوره فرستاده شد و ابو عبد الله مطوعی
 علیه الرحمه آورده که شخصی رحمت امام حسن نصیری وقت قبوله در آمد و
 آن حضرت را در خواب گفت گفت با امام بعد این وقت خواب مشغول
 بشوئی فرمود اری یک و نیم مال است که شب خواب نمیتوانم در دنیا بدارم
 می خوابم گفت چرا شب خواب نمی کنی فرمود این عبا به من خدا بطن حفت دارد
 که هر او شب خواب کردن ممکن نیست پس آن شخص بنزد این عبا رفت و صورت
 حال از نمودن عبا به سعادت بر آید گفت بعد از این از آمدن تو از دین بخری طایفه این
 لطفا فرج کنم پس آن بطهارت را در فرمود آن شخص با آن حضرت رحمه الله بجا رفت
 و این امر را بنور آن حضرت فرمود عبا را حق تعالی برای باب و او اما ترا
 نباشی که او را این خبر رساندی چرا که من خوابم و او می نبت بلکه احوال او

است و نیز می از نه از فرزندار محمد انحضرت عبد الله بن حسن البیرونی در بعضی از افقا
 درستان برادران طریقت انحضرت اید انچه نسبت که از ان حضرت این ان
 صحت محمد سیدار و خود را در طریقت ان در می باز و بگوید و بگفت تصدیق میدید
 شیخ را چون انحضرت بر بعضی مطلع میزد بر سر خود گفت بگفت و میفرمود و بگفت
 این ان را با برین در اندای خن و جین بر اندایان محبت تر از برین از ان
 حالات و حقایق عبارات انحضرت بسیار است کاسف را حضرت شیخ
 فرید الدین عطار قدس سره در تذکره الاولیاء آورده اند که دومی رحمت الله سبحانه
 روزی سجادی فرمود که ان برای برای فطاری از ان را باز خادوم فرما ان بجا آورد ان
 حضرت چون ان طعام پدید فرمود و در پیش ابابکر و زید و غیره نشست و ان طعام
 نمود که بفرمان حضرت شیخ را بر طعام حاضر حاضر اند از خود پس انحضرت بگفت
 و لغایت این مقدار طاعت نفس ناک انحضرت حج و عمره و فتنی که در حبس
 نوید انحضرت این جریمه یافت انعام و نسی نفس بر او و در این موجب امر
 خیر البشر ان انصاف علیا حقیق و نعم اناس محلی را می بخشید و بگفت طعام
 نماند و ساخت نوید که وقتی انحضرت با طاعتی از اصحاب انصاف حج قدم
 در ایام و انعام و ادای لی اب انعام و شخصی انصاف او را عیش و شکر
 لایق است چون بعد از انحضرت و محسن چاه رسیدند و در سن نهیدند و بر سبیل
 اشتغاف بهاب انحضرت که استند دومی رحمت الله سبحانه فرمود چون بنما بر دادم
 نشانید ان که اب بنما انداز چاه بخرید پس بگردید انحضرت شروع در نماز
 نمود اب چاه خوشبختی نال و نمی سم رسید چاه اصحاب از ان اسیر شدند و وضو
 ساختن از ان طریقی میان بر اب کرد در حال اب چاه فروشد چون انحضرت
 از نماز فراغ یافت بوی فرمود صدایا استوارند انشی نال اب چاه فرو رفت و هم

از روی در انجا دل کرده و می دگر آنحضرت رحمت الهی سمانه یلادد حج با صی
 او لی البلیاب حلیش عدیه منوره رسیده و به له ابو عمر المم الفخر العظیم فراه لعلیه
 ذوی ثبات بلند در انجیان طفلی حج بل مراستی بلخ بحیث تحصیل علم فراهت
 مشرعی پایه له ابو عمر و در و منظر غایت و فکر لی دیانت در دگر سبک نما فراده
 سبجه ملکه همه فراضه فرا بخش کرد با صواب نام نزدیک امام حسن بصری رسید
 و لیسف باز نمود آنحضرت در سودا الحال خود موسم حج است بر بطناسک وی بردار
 و بعد از فراغ به مسجد حیف رود انجاستی با مینب و وفاد در محراب طالش حای بافت
 چون وی تها شود حقیقت باز تا که کارت از مالیش فراید بشود ابو عمر موجب امر
 با فر آنحضرت بعد پر در سنابل حج و ارکان موضع مذکور شتافت و در آن مقام
 پری روشن صبح در حلقه حاجتی از ابا طالش یافت و در او به سجد قرار گرفت و نظر را
 بر بر تیر بر دوخته در شهود الوار حالش موهوبه مردی نورانی با ثبات ظاهر در
 ان بر عامه اهل مجلس با غرار و اکرام نامش در یافتند و وقت عصر ملکه ملکه بحیث
 داشتند الهه افزو بر در در از خارج آمده بود و مردی که حال ان بر حلقه داشتند
 بر مایهت در رفت بیان بر فرید و حجب مانده ابو عمر پیش رفت و بنا بر تمام سلام کرد
 با جرایم بود بر بر تیر نظری در قاروی فرمود که همه علوم فراهت و الفاظ و اهل وی ثبات
 محفوظ و می شستند ابو عمر از کمال انضباط و شلطفی سر بر قدم ان بر نهاد و گرفت
 بگویند امام حسن بن ثن دان در مرض عود امام حسن بصری فرمود در امام موسی مجتهد
 باشد بدین معنی چون رجوع نماید با لفت حسن بر مراد اسفار اساحت هم من
 رارش مؤید الله امر و نورانی با ثبات پاکیزه که دیدی حسن بصری بود
 بر روز نماز شبین به بصره ادا نماید و انجا که تا نماز دیگر با صحبت داشتند باز به بصره
 می شتایند و بنده امام حسن بصری رحمه الله سبجانه شت حلقه ان ای دشت علی حان

ابن هاشم و ملک دنیا و ثبات نبالی و البوب سخالی و محمد بن داغ و فرزند
 و عبد الواحد بن زید و حبیب علی و ابی البان در عیون و ثبات و افاده بسیار
 طریقت سفر مرور و از آنجمله داشت احوال و صاحب مقام و عبد الواحد بن زید بود
 و بعضی بی بی را البصری را از خلفای حضرت ی شکرانه اما بحق است که در آن
 کرامت مردان رسد اما فایده طایف و رشد و ایشاد و بشود و برادرانی و بی نامی
 و احسان است طایف و ایشاد و تقوی اشها و اظهار و در طبقات صاحبان و
 که وفات حضرت امام حسن بصری رخ زده بام رسیده و بقول نجم رب شمس
 و بار بعد از نماز بعد از غسل حضرت را برون آوردند و کوفه تحت دریاقت رفت
 نماز خیاره و در فن آنحضرت کافیه خلق بصره او و شیخ و شریف و قوی و ضعیف برانده
 تا آمد در جامع بصره مجلس نماز عصر حاضر شد و اراکانه که مسجد بصره یافته مرد را
 عید آن روز حج و وفات عالی نموده است و می ازند قبل از آنکه حضرت وفات
 بایشخصی خواب دیده بود که کوی خانوری در مسجد بصره فرو داده است و اسکریای
 مسجد که در آنش و چنانی بنظر از غمت گرفته بر بریده است آن به شخص خواب خود را
 پریه است محمد بن حسن بصری در صحنه است محمد بن حسن بصری گفت اگر است مکی حسن
 بصری از دیار طایف خواب کرد پس روزی خبر یافت که حضرت امام حسن بصری
 وفات یافت و در زندگانه اولیا ذکر نمود که چون وفات آنحضرت نزدیک رسید
 مجید به هر کسی از آن بزرگوار بود و میگفت کدام کلاه دارم و مان بداد بزرگی ادرا
 خواب دیده گفت در حال حاجت بر کنز مسجد بی در وقت نزع چه حال بود وقت
 اواز می شنیدم ملک است که او را که نورش بکس کلاه نموده است مرا ادرا
 شادی خدا ای نعم کدام کلاه و خان برادرم بزرگی دیگران نمیداد که او وفا
 کرد خواب دیده بودی اطبا و سموات مفتوح شده اند و ندا می دادند که حسن

بصیری شجره اریه و خدا از وی خشنود و داشت و هم در آن شب عزیزی دیگر در خواب
 دید که لوی شادی نزد اوست که بر کزبه صراط تعالی اومد و نورح والی ابراهیم و ال عمران
 را بر کافه اهل عالم در کبریا حسن بصیری را بر اهل زمان منتظر می باشد بحکم کمالات آنحضرت
 از خطه قلم و در صدر اتم بر آن است او گفته ای همه اولیا و اصفیا بودند و سلسله مرتب
 و ارشاد او تا فایده یافت باقی است علیه التحیه و الرضوان بن الرب الکریم الی ان
 و در آنحضرت در بصره که سابق اما بود و نزدیک بصره الحال بود و دست تخلص
 شاد و در سال بوده **اللهم صل علی محمد و آل محمد** و سلم از آنکه حال سر روی
 شما بود و زانکه در دست سیم سحر **ان مقبلس الوارثات ان مجرور**
 صفات آن شبها قضا تحریک ان کماهی اسبانه نوید ان علی و لبس مدام محبت در
 در حقیقت حواصی علیه الواصین زید رحمه الله سبحانه و بی از پیش فدا ان ابن طاهر و معاد
 اصحاب و اعظم صلوات اولی اللباب حضرت امام حسن بصیری است رضی الله عنه و بعضی نوشته
 که آداب و شرائط این طریقه در حضرت آنحضرت حاصل کرده و حرفه خلافت از دست
 بن رباب و بوشید و کان اللیل من حواصی اصحاب ابره المؤمنین علی کرم الله وجهه سائل
 اکثر مشایخ طریقت با و مانده و در این صلکان آورده که وی رحمه الله سبحانه و جل
 ما را در او بوضو و دست در خیا که فایده بسیار بود و همخوان صبا که در زیارت
 قلب طعام معلوم افطار و غروب قلب می بود و موقوفه که صفای یافت در آن
 توانست بر آفت و نه طی شد از این ان از این معنی دوست است اینها را معالی
 و در سبزه روح منی از اطلاق سبزه ترلقه محمود کرد و دست که سلی عباد کار سکی
 و سبزه زشت وی رحمه الله سبحانه باین طریق در زنی از این نفات ان
 پوشیده که می در بسیاری احوال غلام خرمه نشسته طریقت شایسته است و می فایده بسیار
 شب اول محضر منی بمیز روی آنحضرت آورد طلب کرد و بالله الواب است متصل بودند

کلمه شریفه
 در این کتاب
 در باب اول
 در باب اول

از هی از وفات چون صبح و سید غلام حاضر گردید و بیاری که بجای سکه برآورده
اطمان متعش بودند حضرت را و التماس نمود که در خانه بگذارد این کمره
از خدمت شب معذور دارا حضرت قبول فرمودند لی بر حیوان بکشت روز جماعتی از
هم کلبان پیش از حضرت آمدند و اظهار نمودند که این غلام شبانه شبانه
شب آمده و اشکاش میخورد و بیس چون شب در آن حضرت میرانند بعد از
نصف شب غلام زیارت و مجرا اشارت دست وی افعال متعش کشت و آن
غلام بیرون رفت و باز اشارت کرد و در خانه همچنان مسرود شد و حضرت
شفاف وی بود چون بی رفت که او آگاه نگردد پس در کوزه‌ای رسیده و این غلام
جامه‌های کثیف ازین بیرون کشید و رنده‌ایان صورت او را در ده میخورد و در خانه
تا دم صبح در عبادت گذرانیده دست به عبادت کرد و این تر و حواصه خرد
من بد در حال بیاری از او ساقط شد و اثر از گرفت و وجیب خزانده از
نظر حضرت غایب گشت چون وی رحمت الله سبحانه حالت او معانه کرد از سو
طن جوشن سفاک بود و در دل فرار داد که چون وی به بندگی خداوند تعالی مشغول
است او را از قیام عبودیت خویش ارادتمند پس حضرت فاصد فراحت بجای
بلی از ادلی بخود که سواری از غیب به به اراده آن حضرت از ویر سب که فلان شهر
از بیجا قدر مسافت دارد و گفت اگر نزد وی دو ارادت حضرت بهمان
موضع جلوس فرمود است که رفته به آن مقام خالی از استیلا است تا شب بهین
باشم غلام معاودت نماید و همراه وی بزم احوال و رفت شب غلام عادت نمود
در سید و عبادت اشتغال در روزه ناله با من صبح کشت بر لیس و بر عار و او را
از سوا پیش وی افاد از ارادت و بوضعی که حضرت محض شست و بوی سبانه
و سزد و بیار پیش وی که داشت و گفت از هر دو شب که و آنچه در حق من نیست

۴۲
کرده بعمل از حضرت بر فور الباقی و نمود اورا مال خویش از او ساعت پس غلام سوره
خیز رفت و در دامن وی انداخت و گفت این مشکانه از او می نیست لیکن
حضرت را امر آنوقت را می شد پاره از راه بر قصد که قریب شهر خویش رسید
چون حضرت بکانه اندر آمد غلام غایب گشت پس حضرت دامن خود را برد که سوره
از آن حالت حرکت بی بهای از آن مسافران که ان غلام را نباش مکلفند گشت
وی رحمة الله سبحانه و تعالی حضرت فرمود شما که در راه او خیر گفتی حقش نیست
پس انچه دیده بودم همان کرد و همان را بنامش القیوم الرحمن مشاهده
اطوار غلام و معاشه کرد و از آن سر انجام حضرت اتنبه حاصل آمد و اصل کاران
در اطفالین و بیاد و توانی عقبا محروم شده لطیف حضرت امام حسن عسکری رضی الله عنه
پیوست و میباید و ریافت نام که بار آورده بکلفت طلاق وی فاش شد و از آن حضرت
حکایات عجیب و از شواهد کمالات وی حواری عادات مغیره و دست و لطایف حاشیه
آورده که حضرت فرمود بالوب سخالی فاصد و ما شام بودم صحای سیه جرد
بایست که از این امر با خبر اجامل و مافیل خیال کرده گفتم که ای سباه رب تو نیست
گفت با چون منی چنین کونه پس بر دست و گفت الهی این نیزم را اطلاعات کرد
فی الزمرم طلاکت گفت و بدید این کرامت را و الفاه گفت الهی با بر شمس
پس بر دست پس روی ان اسو و خیال جبران و محمل باندیم که بر خیال بر ملک
پس گفتم هیچ طعامی خورداری است به پیش ما که در انبک پیش ما طعام حاضر است
که بر که جامی از عن سفه السنده است و لوی مشک از روی می دید گفت بخورند
که این الرطن مثل نیست پس خوردیم از آن و سیر منی و عطانی ان فرود در کام
و شام نیست و هم حضرت در انما جنب مانا طلاق حضرت محمد مصطفی صلی
الله علیه و آله وسلم میگفت از منی هیچ میشدم جوابی خویش برت بمراه من شد و در هر لحظه

در روز و در آن روز غلبه العلو و السلام بفرستاد از اسب پریدم گفت شیخ در سال
که شش ماه از خردی باین راه رفتم و شش ماهی در بعضی منازل خواب دیدم که بعضی بر من قیام
شده است و معلوم بر خورید خود حاضر شود و می جان سیرت در و شش ماه شد پس
محول تمام فراموشی بر من رفتم و عاودا از روی وی که می گفتم دیدم که مرده است و روی پناه
گرفته اند و می غلبم مراد یافت و بعد از آن چنین خواب دیدم که چهار فرشته
با کزای این در یک سینه اند و می خوانند که بر من ضرب رسیده این شخص با روی
تلفه و عاریت می سه پوشیده پیدا شده است و در آن چهار سال از پیش برانده بریدن
امره نزدیک شده است مبارک خور روی را مسح کرده است و نگاه بر من سایه
اقبال انداخته فرموده است بر خور روی پر نور شدن شد گفتم شما کس فرموده اند و من
السلام علی السید علی السلام پس بر خاستم بر من رفتم و عاودا از روی وی که می گفتم دیدم که مرده است
روشن شده است صد بار بفرستاد که بود پس او که در آن حال بود و می غلبم در آن حال
ارجح است خبر آنکه وی نه در روز و در آن روز علی السلام بفرستاد که شش ماه است پس
در روز و در آن روز علی السلام و طیفه خود را ختم و باین تر می رفتم می باشم و هم از دست
در آنجا غیب بجا و اهل کفر و فساد و اهل کج و عیاد بفرموده رفتی فسد عاودا استم و اموال
شدیم بر الفارمی از اصحاب من این که بگویند ان الله اشتری من المؤمنین
الفسهم و الموالهم بآن لهم الحجة یعنی با خریدن آن خداوند مل سلطانه از مؤمنان نفس
و اموال ایشان را بپایان الله بر ایشان را بفرستاد که شرف سازد پس او
بود آنجا بود که با زود ساله که مال بسیار از ایشان پیدا یافته بود استماع آنکه در
گفت با عبد الواصد است است این قول خداوند شانه کفتم زان است پس گفت
ان لودک کوا باشد شما که فرمودم من است و مال خود را باین که بر این است
بجز از آن لودک من سبب که زان مال در راه خداوند مل سلطانه در باحت کفر

سکینه آنها نیست ان کلوب بود پس حمایه عظمی روزی کس از غنم فرو برد
و خود هم غنم شهابت چشید چون بر سر او رسیدند مآذیم که او در غنم خود غلطان
میطلبید و بقدری می خندید که با او بیایستاد و با حخته الله سبحانه و هم انحضرت فرموده
که در امور جاری شل شده بود و من قیامت از ارمی لشیرم غنی الشیخ و محبت نماز
لشیر من طافت نماز ششم و در جواب کرده سپید فاکاه ویدم و خیزی در جواب
من و حضرت و صفای زک و در جمعی از قرآن نیک نیچو و اگر آنجا است من که کرد و
و قرآن خطاب نموده برادر این احیا که پیدا شود پس من میدیدم که مرا بر او
و فرمود که با طهرم یک ترانده و بالین نهفته آنها نیست نهالی که ترانده و در میانم
نمید و بروم و ملیهی سینه و بگوید ان سینه نموده و مرا بالایی ان حوالا نموده و الواح عطایا
و طهای یاسمن برین نخیده پس ان و تر قریب من آمد دست خود بر پای و در من
نهاد و در امتقای کلی مائل نش کواکابی از آن سر سبیده بود و از خطرات مشهور
انحضرت است که سعید بن جحی لبری لوبی محمی از فریش من بعد الواحد بن زید کردی
انند و کفنه حالت من سخت بر سواهی انجا نمیدانست و سخت مکه سستی از حد گذشت
عبد الواحد بن زید رحمه الله سبحانه خود بجانب اسمان برآ و گفت اللهم الی سباب
باسمک المرفع الذی مکرم به من مشیت من اجابک ان ثاقبا برزق من لب
تقطع به علائق الشیطان من قلوبنا و قلوب اصحابنا و اذ فانت الحان النان العظیم
الاحسان فدم الاحسان اللهم ساعته ان سخته معین بنی لبری لوبی و در
سقت اتمل او را و نامزد و در اسم اشرف مرا بخت لب انحضرت فرموده
بالله عن غره لبس کلام از اهل مجلس انچه خواست گرفت و انحضرت اصلا در
خود بان دراز کرد و زید معین بنی لبری لوبی آدم بعد الواحد بن زید و با غنم انحضرت
را نشسته در سایه یواری لبس لغنم را انحضرت را از کوهی ارجح سبحانه الله زنی برآ

فراخ گرداندم بر اینی است که اجابت فرمایم فرمود و در کار من و آنرا است مصالح
 عباد و جود الهی بود است سبکیزه از بن ملکوت ای بار خدا با ارحامی این طلبات را
 بر اینی تو ای معین بنی بصری گوید و بدم که آن سبکیزه در دست آنحضرت ملاشته
 پس آن است از السوی من و فرمود این را در خود صحیح من لاغری الذی لا اله الا الله و
 گوید در آخر آنحضرت را ما خسته فالج در افت پس در آنجا بر آن رخ در آمده بود در
 وقت نماز در ایوان اجتاح و میبود پس فرمایم که در آنجا کسی است بحال خواب را دوی
 رحمة الله سبحانه و تعالی که من بکشت از دوات وقت نماز و گفت باب من و انعم الله
 بر من کردی ای ما اطاعت فایع شوم و انکاده تو دالی و کار تو پس در ساعت صحبت
 یافت و طاعت کامل ساخته نماز او کرد و چون از نماز برخواست ما ضربه کور نمود و در وقت
 فراش رفت اینجا بود و ثبوت پیوسته حضرت عبدالواحد بن زید رحمه الله
 چهار جلدی صاحب کمال و تکمیل است حاجه فصل این جلدی که بعد از حضرت صاحب سجاده
 وی شد در مقام آنحضرت را کاه است و ابو الحسن علی بن رن و ابو یعقوب
 موسی را سلسله شیخ ساجد فیضی که وی از المل اصحاب شیخ ابو نجیب
 شهر در دست و شیخ محمد الدین که وی اصل حرفه از دوی پیشیده بوی برسد
 و ابو عامر بصری صاحب طبقات حسامه میگوید که وقتی حاج بن یوسف نفی ابو
 العامر بصری را بخت طلب کرده بود چون که بوی در خانه اش آمده
 از وی اثری نیاخته و من بعد رحمت و بعد خستند لی بوی نبوده بعد از آن
 در ملک علیه الواحد بن زید از وی پرسیده که چگونه رای باقی از دست حاج گفت در
 آنچه کان وی طلب من آمدن من و الا حایه بودم پس ایشان بر من در آمدند
 پس من انجای خود خستم تا که در پیش آبر جل نوشتم با هم حاجه عبدالواحد بن زید
 فرمود درین دست و در فوت از سما بر سید گفت و افطار بر روزه برده را لی برین

نموده بری آمد و در لوده آن بن میرسانید و من از ابا عمار بر دهم و معا و من در لوده
هم در لوده آن بود پس عبدالواحد بن زید بن عمرو بن ابی ذر از ابا ذر از ابا ذر از ابا ذر
حل و علی مرت ابوعاصم مکرور نومی عبدالواحد بن زید بن عمرو بن ابی ذر از ابا ذر از ابا ذر
والعزیز بن بن الصفر است که سبج و سبج بانه و فنی مار سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر
اللهم سل علی محمد و آل محمد و سلم **فرو** از لوده عاک سر لوسی شما بودند بزنا که در
درت نسیم سحر فاد **فرو** ان محمد بن عقی سکان ان محمد بن عقی سکان ان محمد
از رسوم منسی انی فاع اهل بود پرستی ان نجیح رانسات بزنا من فطی حقیقت
فصل ابن عباس رحمه الله سیما از احله اصغیا و قدما و خلفا عابیه عبدالواحد بن زید بن
الوعلی بن علی ابن فیصل رقیل ابوالعبس مولود نشاوی مروت و لیلو بعضی بنابر
لوفه بزکونه و لیلو و لد فی اسمت قد و لد فی الباور و الا لزان الله من الکوفه و لد
لیرقت و لد فی النحر اسان لعید بن من قری المرد و از اشرف عربت و اکامیر
علم فیر و لد و لدات فلق خ رفیق صوفیه و را غار جوالی که موسسم است و الی الی
است و لکه گاه مرد و د و حسن راه روی و بهیج و عارت انبار سبیل نشا غنیه
و در حلال ان الیم رفیق و مروت مرغی مشد بخان پران ولی بر اکیان را شرف
نشای و در تمولان هم نام مال بزودی و کاه بر از سفر و از و در احله بر ایشان الباقی
و لغیر العین و سبیل السلام راغب بودی عزیزی کوب و فنی ابکار و ان میرقم احوان
فیصل ریخند و غنیه بن شتر احو است و زید و بنال ایشان زرقم و بر اند و
مسافت برینه از مرکب فرور اند و اموال در میان نهاد و بطح طعام مشغول
میشد و از ایشان بر سیمم که در اید شاکیت کفندی با اکثر زرافت صلیه
الکون در بران و حجت نماز نخواهد ان عزیزی بر فیصل و در دهم که سبیل و نام
منجو از با سنا و م از انار بر و حجت کفتم چه نماز سبوالی لفت لطف و لغیر العین و سبیل عاری

الحمد لله الذي جعل في كتابه

نماز و روزه با دزدی چگونه است می آید گفت شاید بگوید که قبول کنند و آنچه با هر
وقت ملک می شود در گذشته انگاه فضل گفت از فرزندان محبه خیری بخوان من ششم
با حرايه ان الله لواب الرحيم فضل سخت در است و من در کار دزدی میجو بودم و
همچنین مغزی و دیگر بود با فاطمه همراه بودم تا که از دزدان حبشی ظاهر شد مصطک
گفته خوانتم فقال بش خود را و جامی نیکان نهم بر میان در ایام و نظیر سو یا شتر ما خانی
که میان کرون اموال را شباهه می نام تا که آهیم دیدیم که مردی پلاس پوشش درو
نشسته چون از مروت و ساحت از وی احاطه کن نمودم فراموشی وی رفتم
و اموال خود را سپردم و ما به یار و ان می پسند دیدیم که در دزدان چون گردان در
رسمه کو سفند ان در افتادند و فرادان خواب بر داشته و از آنجمله رخت مراله از ان
حساب گرفته بودم بر برگرفته از ساعتی از دزدان ظاهر شدیم و چون آنجمله را بردیم
بیان در انداخته و ببال ایشان برانتم تا رفتند پیش ان پلاس پوشش حمیه شین
و آنجمله اموال بروی می کردند و می زلفت و در میان شان قسمت کردند هرگز
نگویه نفهم و احسنه انک نفاس اموال خویش است خویش بر زود و اودم فضل مرا با
بل از دزدان گفت ای برادر ما امانت خود را بین بستان اخوان و می سفند
همه ازین مردم و دست بر داشته ایم چرا بوی باید و اود فضل گفت این مازان
من گمان نیک برود و میرود بود خویشم خلاف گمان و می معامله کنم تا شاید
که در دزدان جل سلطان به آنچه گمان نیک بر من و مغفرت می داریم با ما معامله
و هم مغزی و دیگر فرمایند زدی اموال فضل شاهی ار کار و ان غارت خود
پیش او برود از میان ان صاحب کسبه برار زباید که بران ابن الکری مکتوب بود
فضل انرا برداشت و صاحب انرا طلب نمود و تسلیم کرد و اموالش نشسته
که از حریف از میان لیساند بن کلبه بود و جبار پس داد و فضل گفت ششم

که معقدان فضل و اوست قرآن و آیه الکرسی چون نشوونده که نوشتن آیه الکرسی صحیح
نفع مردود و کبریایت رفت بر اعتقاد نشوونده قرآن و آیه الکرسی و بدانش من عابد کرد
و حاصل من روز بسین از وصال از دی و نهار لی آن است از آمدن مرد و بیکم قرآن و آیه
الکرسی به عقیده نشوونده با بجهل الکفاء و در ایاز لی تعشق رود او که او می دست یابد قرآن
و دیوار خانه وی بر آید و اما در در آمدن سبانه وی از شذا که آن بشنیده که شخصی بنویسد
الهم ان الله بن اسمو ان تخشع قلوبهم که کرامت گفت بی یارب قرآن بی ای پروردگار
من یخشی سید حکام که از تو جو تو میر و ارم و پیاد و نالوس کبریم و از دیوار فرود آمد
و همه خود کرد و در راه و به که جمعی از مسافران کرد آمد و آیه بی که از ایشان مسکون
بر جزیره و راه بر لب که خج فقیه بیت و آن و بیکر مکتوبه نشاید که در شب راه و در وقت فضل
و انبیا و وی بر الفلاح بکشد و اموال العارث بر نه فضل با آنکه در وقت در
از فضل و اتباع وی که پیش ازین بر زحمت خواهد بود پس رفت و سیریت نا و انباشن
عصیان و طغیان پاک از دل وی زوده گشت و به مال صدق و احلاص از انچه در
بود تبری نمود و زلف تو به و اباب مستعد گشت الکفاء در و مظلوم سعی منع نمود
و در استرنا ای همان نیک گوشه نا از کرداری و در گشتند که مردی از بن خود
که حج و جبهه نشوونده گشت و وی حقه لب سمانه السحاب و تضرع بنمود و فرمودند که
انچه فرامی افدام ما بهم تو ازین در گذر هر وی گفت و فی ار بود که لازم که فلان کار
توده را از خای بر گیری و با سحر من یکسان کردالی را می گوید که آن حکم
توده در طول و عرض کوه باره نشوونده قطع وی است و بار و نهار آن بر آریس
به تسمیه من بر فضل رفت و فاش کار میکرد و دشت شست خاک از و بر میداد
ناگه ای نا بهدانی در رسید و با وی مندر جایست و آن من خاک را از
حج و بن بر گشته به بار من هموار ساخت آن چهره بسیار و از ارقص که به ملا بطله

۸۸
 العادفت برون من سولته برودام که مال نمی آید نوکیل غم برود برالین من دست برانجامی
 نهاده ام برکروین و نهاده سولته خود حالت نشوم فضل رحمة الله سبحانه برعادت و دست
 نزل الین منی برودوستی زبردت افاد برود و بچود و او خود وقت زود باش
 و اسلام برین مرض زن باسلامان نوم نه من در نوبت خوانده ام که هر که صدق میگوید
 اخیرت قدم نه چو دست بکاف ز کرد و در الین من بزکاف میروین نه دست
 قرار برون تورست و التسمیه را در استی و دین تو المل و نه دست بس از خود و ستان
 ش و دست نه دست حواجه فقیل لازم نه رفت الفاجرا نه فضل برز و نه خورفت و رفت
 مرا افکار و نیامیری نه دست و رفوت نوبرون می توانم اید اگر دالی یا فخر تو ال یا زنا ما را
 از خطبه تصرف تو را الترم و نه دست و رفت نه دست من از چوین شایم بران و نه دست
 با تو نه رفت نه دست و نه دست که زوی او نه دالان تو ما ششم بس حضرت فقیل یا زوی نه دست
 در آمد و بساری ایضا حجت و نه دست بس برودا بکاف نه دست و نه دست اولیا نه دست
 صحبت کرد و نه دست بافت نه دست و نه دست الرجال فاریشت و در انچه غایم نه دست و نه دست
 و نه دست حضرت اکاظم الیوم نه دست کوفی نه دست الیوم نه دست فرستی و در از بس برود و از انحضرت علم
 و نه دست و اداب نه دست الیوم نه دست و نه دست الیوم نه دست علم فدا از امام اعظم الیوم نه دست
 و امام الیوم نه دست اداب نه دست از نه دست الیوم نه دست الیوم نه دست اول نه دست نه دست نه دست
 حواص نه دست الیوم نه دست زبدا قناد و از انحضرت نه دست الیوم نه دست و نه دست نه دست
 اکاظم نه دست نه دست و از علما حواص نه دست الیوم نه دست و نه دست نه دست نه دست نه دست
 نه دست و در نه دست از اقران و امثال کبر نه دست و در نه دست نه دست نه دست نه دست نه دست
 اهل حرم را نه دست نه دست نه دست نه دست نه دست نه دست نه دست نه دست نه دست نه دست
 اکاظم نه دست نه دست و نه دست نه دست نه دست نه دست نه دست نه دست نه دست نه دست
 و نه دست نه دست نه دست نه دست نه دست نه دست نه دست نه دست نه دست نه دست

با کفار و غی اور و مکتب

المراد من دنیا را طلب استبداد و مانع برین آسان نیست از دینایی در بیت عزیزی
کو به پیشی بر فضل و رادم بسیار می افتاد و در حالت طربان در میان اندوه و غم
و مبد و صحبت نهی شد گفتن ببارت شستی و آتش که آتش بود و سوز و دود و محبتی به بلد
فضل گفت پیشی را آتش بود و دنیا و محبتی را آتش داشتیم نوعی شب رزده داشتی
مانند کوی که در آتش ایروین بر رزده داشتیم تا جری کوچم از آتش ایروین و
همچنین عبدالواحد ابن المبارک گوید که در روزی در راه بودی با جرم و غم و در روزی که
شوم برین بام زد و گفت من بر تیر از اینجا نشاود و گریه کن بر گریه می ای نای
برین بعضی کنی و تو سخن بای برین و من بر تو جانم و در آنچه کارون رستم به نیت است
استدقت شستی و در آنچه فضل رحمة الله سبحانه گفت از دستهای سجوی روی که در پیش
غیبیم و اگر لی حکم کن دای که حکم تراست و در آن فضل چنان که باز نشاود و در آن است
و التماس نمود و حاجه فضل گفت ای بارون دای بر تو که فردا بر کس را
از آن وی خوانند رسید ترا از آن همه و چون پیرانی در عهد تو بی مبارکانه فروا
بر آن کمیند و چنان تقویت کنند که پیشش برش و دنیا بر تو تلخ گردد و بارون اند
المراد آنکه کثرت و استماع این خبر که از صافیه جهان سوز مجرب است بر خود مکرر بدو می
در آن عهد افاد و در وی فضل بن ریح بر سید و گفت باشش ای فضل پیش تو
که امیر المومنین را استی حاجه فضل گفت نوجا پیشش باش که نه من و در آن شمع بود
مثال تو و در آن شمع بارون زماست و درستی ترا خب بر او و در حواصی
نهاد و وی گفت و اسفاده که کفار من در تو گرفت و این باعث من ترا از خروج
ناوجه منع کردم و با دای حق مسخفان و دالت تو و تو موعظه پس است افسندی و علی
که مسخی این زینت مبدی رو که در تو کفنا و در کرد پس بارون را جای که آتش

جدا رفت و کونیه و قبیله حضرت خبر بودند که شبان بنی عطاء سلطان میخانه
 فرمود و انچه وی میخانه از امر اتر است که در دست برایشان و القاه با این عشیه
 و محلات ملاقات کرده میشود و روشنی از شما و کنون کشته با تبارگی و بود و نغم
 که راه برده میشد شما و شینید با جرای و مشرق مملکت و داخل این طلمان با
 سید است که ایشان مال از سما جمع مملکت و القاه است بزیاده نموده مملکت من
 طمان این طمان پس شبان بن بنی حشم پاپ کرد و گفت ای ابو علی اگر چهستم
 از طمان لیکن دوست میدارم حالشان را شنیده باشم که ایشان مملکت و از
 وی رحمة الله سبحانه می اند که روزی در وفات با بناد که دست شد است
 وی سیمانه مغفرت بنجوانه گفت خداوند اگر چه بن علی بنی شخصی شوند و اگر از وی
 بلیان که قدم در جانشینان بماند وی ایجاب کند و دعای ایشان برین بود و از سر
 ایشان نزد و مکر از ان بلیه است و اتم دعای ایشان روئی و همه ادعای
 بامیزی و من افاد از رحمة الله سبحانه که چون بنجه قتل و غرقم است زیرا که ماضی
 است که مرد و زیارت و ماضی از احکام آخرت با منته که با حکام آخرت در بر
 صورت مالی ازین نیست چرا که اگر مرد و زیارت فرو کرد و او را ازین سو طرد است
 نفس و فرمان نمی برد و او را و طلب معالی آموز و ببال و اطفال او سر می نماند از علم او و
 بسیار او را بکارهای که او از ان سفارست بهمت و ان ملا و کروات از اسوی
 افرا ان و افرا رفته شده طرف ان بر ماضی طاعت هرگاه مال ماضی و نبوی این
 بهت ز فاس بایه بود که مال ماضی از وی بکونه خواند بود و مطلب او پس بنبی و سر
 او طلب کردن نمیه بر و طمان ان مطلب خوف و احوان و رعایت قلت و اعداد
 نهایت کثرت علی القیاس پس مقرر است ماضی بر طوطی باشد ازین مالی نبود
 و همچنین طرب و روح بنجه حافت است بر که در پیش از وفات فر خاک بود مالی نخواه

از تفصیح و تفسیر و مال او بکثرت است الا ان شاء الله تعالی کفایان این فرموده بن علی گفت
انه خزن ابریه مال احوال عاقل لکن بخاوند مکنه ان خزن از اطن اونه ظاهر میشود
از ان برن در دم ابریه و جین در کفلی جبره و ظاهر و روی او بیت الوارث
و طراوت و نه انال الکاملین الواسعین الملموم فی نهه الجمع من بنی محمد المصطفی علی سلم علیه
وسلم و هم الخفرت فرموده که با همه کس خلق سلو و نه و خرا که بر عیبه آن باشد را بدی
بدی خری اندوی از حسن خلقی بی نسبت وی این که وضعی خفرت فضل بن عباس
نشته بود و در روی فرادی نشته پس گفت انزویا ایا علی مشوم که فاد کاد
نرم سخی مکنی حال می که با کسی مکالمه منجای با که کلام مکنی فرموده چه شده است شما را
که فراز آنچه نگار و بن شما اینه سوال مکنه و عیبه اند این مبارک گوید و بده ام از
مروم علی ابرج و علی اعبیه و علی افقه و علی اعلم اعبیه عبد العزیز ابن ابی داود و بود
فضل ابن عباس و اعلم روی و افقه ابو حنفیه و بده ام و رفقه مثل ابو حنفیه رضی الله عنه
و مراری عادات الخفرت افرون ارشادند امام ضابطه حافظه ابو القاسم
منه المدین الحسن المنصور و مسند خردا و بناد و خلیش از ابو عبد الله روی است
روایت مکنه که گفت بودیم با فضل ابن عباس بر جل یوقب پس گفت فضل
اگر روی بر استی کم تو کل درست کنه انکاد گوید بر این جل که بجهت از خای
خولیش برانیه خنبه ابو عبیده روی گوید و الله بنده سخن نام نکرد و بود که جل من
بر خود بخند پس گفت فضل ابا فیس بن یاسن سخن ترا خواسته ام پس عیای
بالبناد و هم امام مکرر و بناد و خولیش از افرون بن سوار علیه الرحمة رواست
کمره گفت برود و از روی مفضل ابن عباس را ویران و از گوشش اب بر روی
الخفرت مکنه پس فرموده را خفرت و از ترک و از گوشش اعلام نموده
الخفرت و محراب بنشت و ساعتی سه مبارک بر اقبیه بود و الله سبب روایت

گفت راه از هر سوی بروی بستم تا خواهر رفت ساعتی برین فضا برنماید بود
که آن دراز گوش بام در بر سر سینه است و ابو العباس بروی خادمه حضرت
گویی نمیداد و قول حضرت پس بر دست خود او گفت خداوند اسرار و شکی نیست
مرا که بایستاد این نبد از من ابو العباس خادم کو به پیش از آنکه خدمت وی بخرم
شفا یافت گویند وقتی که اصل شخصیت فرار سببه در دوزخ است فرمود که گاه از
دشمن من بپردازند این دختر از ابرو ده تو قبس بریز و بگویند خداوند افضل بار او بگردد
این دختران تو بسیاریم النون آورد ایم و بنویسب بارم آنچه دالی در حق آنها خدایان
پول به اجابت سپردند علی از اصحاب وی که عباد نام داشت بر حاکم و در آنچه نوشتند
بود بکار بست و بر کوه بوفیس رود داد ای مقام خود و بر مال آن دختران بگرفت در
زمان ابروین باد و سپرد آن سوله است و از عباد مقتضات حال تا بخت عباد آنچه
بود برادر فرمود و او هماری آوردند و آن دختران را در اینجا نشاند و به من برود
سنادی فرمود و از بزرگان من جمع اند و دختران ایا بپیران خود و حضرت سالت است تا دانی
مگر که کار خود را خواهد گفت و می بماند و قسم من ضایع نه پسند و گمان وفای نه
سجانه بالمد فی الحرم سنه سبع و ثمانین و مائة و عاشر الثمانین چون بیرون رفت حضرت
بوکلیف ابن الجراح علیه الرحمة سه گفت و بآن سخن ایوم من الاض فروی حقه
الله سجانه در معلومه است و گویند که فضل بن عباس رحمه الله سینه را بهی
بود و اندی و علی نام داشت در آنچه علی بن فضل معول الطوف که بود و در بر وی
در شکی و ناز و بر او درنده است پس وی که آغاز زد و سخت اند و بطن بر و بر
بر کوهش از وی این حال شاید و نمیکفت ای سپهر برای دانه سگری گفت
تا و سبک بر می سکین که از او دیده باز پس به خوابش ازین عمل روز قیامت
و در خواب در خواب تا از نهاده حالت وی دل من بروی بخند و در بر من سندی

گشت انبیا و ائمه از روی پدر بزرگوار و فیض این جانب ملک می پسندد و بر صاحب
 کفایت می نمود اما از روی می نمود اما از روی پدر و پیش از آنکه می کرد و می ارزد
 علی بن فضیل رحمه الله سبحانه و تعالی در این باب فرموده است که اگر از این بزرگواران
 به کسی از ایشان سبداوند قبول کرد و وقتی بوی گفتند که این بزرگواران زوی که در آنجا
 و سایر اشیا از آن نزد است می آید بولا نزد آن بزرگواران و این بزرگواران محمد
 نزدیک برای این دو عالم ساخته اند که از آن شمع گرفته اند از ایشان بخاور کردن طرف
 مرد است و در روضه نهاده اند و او را که فیض این جانب بسیار است که پدر و می علی
 بن فضیل شش بوی افکار اند و در این کار شغفان بری المحبت و کتب و بیع بود و علی
 می و زنده داشت که پس چهار سال در بنوالت فرستادند شش ارشای ریشان و دو
 پدر بزرگوار خود را بابت نمود پس با که از ادای نام مغرب پرداخت جنت می خیزد
 رفت پدر و می متطوعی با بسند پس از خانه خود برون آمد و پدر بزرگوار رفت حضرت
 فضل نامه طعام شش کشید و می از این خوردان خوشش بود و او را شش خوردان
 نامه نهاد و از آن نان جوین خوردن گرفت و بیان و شربابی عایه پدر دست کرد و چون
 پدر و پدر و بسند از طعام فارغ شدند فیض این جانب بر او گفت ای پسر من این
 که بجای من آمدی مرا سوار سستی و از یک دست طعام من خوردی مرا مال کرد و منبری
 بر این چنین کردی گفت ای پدر پس این حال گفت ای پسر بایست گفت گفت ای پدر و
 معیشت شما میدانم از برتری است که شما همان خود را اطلاق شده است و شما را
 و از آن شیر و خرما و نه افطار بسیار من دهم آن روز که روزی در دست
 در آمد و بود و سکم سیر از آن زرد آفتاب از این قبه را چهار سال است می رسم
 سلم او را از آن چراغ باشد چون شما از این قفسه واقف بوده اند شما اطلاق بود
 بر من حرام خواهد بود فیض لغو است آن برادر من از بر فقر و فقر نمود و در غیب

۹۱
 نمودن زیاده و کمبود کونیه روزی بر علی فضل ابن ابی امامه یوم القدره تری المهر
 الله رفته بود و جان سپرد رحمة الله سمانه رحمة الله سمانه ثلث و ثمانین و ایه و لم سلخ غیر
 ستمه و در بعضی از کتب سیر آورده که فضل ابن عباس را هفت جلوه صاحب الحال بود
 سلطان ابراهیم اومم علی بن فضل و شیخ محمد بن شریازمی و مرادیه حامی و شیخ الی خا
 عطار سی و مرادیه الله سناری و ابو شعیب صالح بن یحیی الطحان الصدوق قدس
 الله سرایم الله فضل علی محمد و الواسی اجمعین در از غیبه خاک سر کوس می شما بود
 بزافه در دست کسب سحر افکار که ان عالش سر اولیای ان لمنس علی بن
 باسی ان تارک و بیار علی ان فارغ از خود و طوبی ان خراجت خدک عشق ابریم
 بر طافت حواجه ابراهیم بن اومم رحمة الله سمانه بدر بزرگوار اومم بن سلمان است
 بن منصور بنی و بن طهر و بنی قدس سره و در عهد عالم شهادت اگرک منصور و اوزج
 و بنی ان در شهر بلخ رسید و چون غنایان فخر انبیاست و سکونت و در بزرگوار
 برای انبیاچ بهر فتنه بود و اتفاقا در شهر بادشاه بلخ ازیرای رخ گشته ای اند و انهمام بر
 شد اومم قلندر رکناره استاده نامماده سواری و در بادشاه و در کیش سیدناوی که
 بود که برده محافظه شد و کاه قلندر طلعت بهایش که در غلج حرمین خلد بن
 افکار در انجان عاشق و متلاک در و طافت از دست فتنه اند برای و شاه
 اندا و بری بالت و چون به که صاحب محافظه درون خانه رفت و کسی بدر نسل
 احوال او که در ناچار اومم پر سید که این برای کسبت و اندرون محافظه که بود کفایت
 برای بادشاه بلخ و درین محافظه و در ولایت که برای سیرای فتنه بود و این در
 قلندر در فکری فتنه و بیایم سلطان ابراهیم سلطان نشسته بود و مقامه اتن استاده ام
 سجا و در سلطان بدر و بادشاه کفایت ازین قلندر پس تا به انبیاچ دار و در پیش
 قلندر فتنه و از وی استغفار این معنی که قلندر خج تر سید انبیاچ مایر ابو دیمان نمود و پلی

در بعضی از کتب سیر آورده که فضل ابن عباس را هفت جلوه صاحب الحال بود

گفت که با سلطان بگو که تا در حضور را برضای خدا بزرگ من و در این سخن مزاج فیه
منحت گشت و بدو هیچ جواب نداد و بر پشت شتر سلطان آمد و بجای خود ایستاد و سلطان
چون لولان بشنید و در متفرقه دیدن بران را که من ترا از ایستادن از حال این قلعه
تا از فرموده بودم لوله از وی پرسیدی هیچ معلوم نشد و غیر از من قدرت نبوی
گفت نه به باد شام آمده حکم می آورد و لیکن تحقیقش که معلوم کردم آتش برت در
نهاد افاد است سلطان بگوید بقیه بوی ناروسی و از اظهار غایب در زیر بغل درت بخیم لاری
نمود و راغی قلعه از لوله هیچ معلوم با سلطان از استاشن پاره خوشن باز و در
رفته بعد از آن قلعه را پیش طلبه و پشانه و لب و لبش تحقیق کرد و فرمود ای قلعه چرا
از آمدن زلزله دهستی اگر نیست با تو سخنم مضافت و لیکن خیر و زبیر تا نامی که
درین امر مصلحت می نمود کرده جواب میبدم ازین سخن قلعه شادمان شد بپاشا
خود آمد پس از نه چهار روز باز بخت سلطان رفت و سلام کرد و بخت سلطان در
باب با و در زخمی ردید که کرد و بخواست که در حضور لوی و به سحر قبول نمود و بخت
را بن حیرت شد که در خزانده بقصری نامزد شود و در تمام ما و شاهان شدت
بر در سلطان گفت من لوی و عده کردم که در خزانده و در تمام خان افرار بشن
غنیو ام و در گفت با و شاه خبری بگویم من دانم و او به طریق او را باز میبارم پس
در زخمی کرد که در کار سلطان مراد بهی بود که لفظانی او در مراد بهی شد
با و در پیش لوی و عده که داشت و گفت حالا ضرورت که حرف بگویم
معلوم قلعه شود که در زخمی گفت که صدای و در سلطان موقوف بریت که نامر و او
مثل این مراد بهی غمزه که برای او شواره او باشد امکار صورت نه نه و قلعه
گفت زخمی همچنان است گفت اری بچین است پس بعد از در زخمی رای شد در
خندگاه بر بار سیدی چرم همراه است از و اب در با المبین گفت و از صبح

داشتام بدان شبیه شغل مانده و در آب خورشید مملی فراموشش کرد و در آن
 قرار دارم گرفت تا حضرت علیه السلام نگاه از علم الهی پیدا شد و بانگ
 بر قلند زد که در دلش دست خود را با بار دارم حفره لایق آن رب الغرة
 رسیدم و محنت تو و حضرت خداوند قبول افشا و النون هر چه مرا دست بگو
 رسد پس او هم قلند بران مژده نیک شنید و شوق کرد و در کارهای خود
 اندوخت بر حضرت سلام کرد و گفت ای منیر خدا مرا از ریخ جبرائیل و شستی تیرم
 که میاد که ساعتی به بخاری بگذرد و از نیافرو نامم حضرت علیه السلام گفت که ای درو
 از سال اب و باربری بر گم نشود و دست که مطلب خود اظهار نماید
 عزوجل آن لند او هم قلند نامی که در شش حضرت علیه السلام است
 حضرت علیه السلام فرمود که حاط محمد بار و باره بشن تا بکام الهی چنان بر و آید و تو
 بزم که بر رقص توانی قلند قبول کرد و بتو مل شست حضرت علیه السلام عالم
 کردید و همان خطه موج از دریا بجهت و میبارد و آید با صد فیاض و در تحت و با
 خب درو که ای قلند بر گم و آید از این که خواهی قلند سجده شکرانه بجا آورد
 صیقل کفایت و از آنکه مملی دوازده مراد بنال مضه نیک که بر گم و آید
 بر شد و خود گرفت و اندر کلاه ندی که بر شد و بدان کرد و شایسته هر تلخ
 امداره با سوزنا صبح و سید و بنام و او را و معلول کردیدی که وقت تا عالم سلطان
 شد پس برخاست و بجا لاکیش سلطان آمد و من او بجا آورد و بعد از آن
 دوازده مراد که در شد از در کلاه حضورش باز بخت و گفت تو یک مراد
 نجواستی خدای من چنان مراد غایت کرده که اگر معبد بدی جبران می
 مانی بالفعل این دوازده مراد از آنکه اختار کرده بودم که آورده ام
 از آنکه در و عده خود بوفارشان سلطان چون چنان بدید و آید و جبران بماند

پس بفرست ان مرد را به بود در گرفت و با فتنه مشورت نمود که حال چه باید کرد و وزیر
گفت این ممکن نیست تا در تیرا شاه معطل باشد ای دافع شود و در امان ماند و گفت و
سپید شد و کرد و سلطان گفت مرا از کس جان بروت از آنکه این در و پس بپای
با فطنت بهنم نشود که در عیای کند و از غریبهانی و دیگر حاصل نماید و گفت که ما سلطان
از ما تمام برخیزد و در محل بودند و او ان مغیرا با سلطان از سخت رجاست و در سرا
خود رفت و وزیر با فتنه گفت که ای نام او در خیال محال فتنه و که هرگز بوضع نمی
و در امان بود ان را عقل جز تو مفلوکی خدا کی رو او دارد که می شود و فتنه است
که از بنجاد و رشوی و کوشه گیری و جان مغرور را سلامت بر ترا انچه برسد فتنه
گفت ای ما خدا نرس من خود دست از جان ششتم اما خدا را عاف و ناطق رسید
و قادر مطلق می پنداری سر انجام خود چه کردی او که در میان داده خلاف
و عده کسی اظهار نیهای و افکار او نمی رسی و هر ازین حرف لغبت آمد و بچهاران
اشارت کرد و ثابت تمام رفته رفته ان فتنه را بد کرد و منع نمود که بار دیگر آن
ندند و هم فتنه حیران و ما امید وزاری گمان بگشاید خود اید و اندر نام شست
الفاظا ماسخی گفت که در خیر سلطان می باشد و در شکم بدو میرد و در حلقه غلا
کردن هیچ سود نداشت و بطرفه العین جان بد او علیه در محل سلطان افاد و قیامت
فایده کرده و بر سلطان عجالت روید او که نصیب مجلس باد اخر الامر سلطان
وزیر را طلبید انچه نام از الفتنی بود با وی گفت وزیر میباید شد و محل سر
ماتید چون بهید که ملامت حبله الصرام کار فایده ندارد و با بار ناموشش ماند و از برای
نکفتن خیمه او را که خود را با نکت الی العرش می ار است بر دهن شهر که بجای برای دهن
او معز کرده بودند و بجاک سپردند که در کوشش بر او برانمود و سا بیابانها
اخر احسنه و فرشتان را نشانست و نیزند و مجرور و سوزان فتنه کردند و تمام شب سیامان

[illegible]

نمودن و تحقیقش با گفتن او به ارض ملک مستولی شده است شری با خود داشت
 بر او و بر کشتن و باره خون بر او و آن ناحیه المستولی از ارض مریض در طرفین
 حلامی افت و برفت البی از روزی که داشت و چشمش بنا بر او می افتاد که بگوید خود داشت و به
 روی پوشید و رفت ای پدر که من در اینجا چنانچه آمده ام حکم گفت ای دختر من این را
 و رفت بستم از آنکه از دور دست آمده ام بنواستم به چشمم روم در راه شمشیرت و بدم و شب بر
 بسیار که شمشیر بود و در محض می شدم که بفرستد ای پسر که از ارم و شمشیر جراح حایطه را می
 و در اینجا آمده حایطه ای قائم اندرون آمد در بی شخص ششم تا صاحب خانه بام و از وی شخصیت
 مانند بوم با کاه نه از آن حالت و بوم هیچ حس و حرکت نه است می خفته نشدند اما مریضی که
 مریض شده بود و در باقیم و ملاجی روم تا الله تعالی شفای کامل عطا فرمود و او را از نوحات بخشید
 خشمش است اکنون توان احوال خود با من بگو معلوم کنم چه کسی و کارهای وجه معالجه است آمده بود
 درین حرف و خطاب بودند که او هم قلندرس را بر او ایامیه که کنگوی در میان لبست خفته
 که مریضی خفیه لبش با کوزه صورت شسته با جان بری ملکه سخن بکنید خوشحالی نام مریض
 برآمد و بر آن حکم سلام کرد و در اثرش شش است حکم کرد که وی صاحب خانه است این سفار را
 نمود او هم قلندرس را می که در است با وی بان بود و مریضی بنویسید یکم معنی و در ظاهر فروان
 پس لبش کرد و عقده ناکت در آن لب در اندک فرصت صلح میادق و سید
 از ایشان و داغ شد و بشرفت و اینها با نجا سلوک در تیریدند و در لی که اندانید
 تا با لطف قادر لم بزل سببی صاحب فطرت بادشاه صورت و معنی از ایشان بود و
 آنکه که خفیه شش است با او در خود است و بر ابراهیم نام که روزی در در شش مبتدی و نجا چند
 در گفت نشاندند لی برین سوال که شش که روزی با دشتاه بلخ برای سیر سوار
 بود اتفاقا که در شش مرد بر همان گفت خانه افکونده ان قطب دین و دنیا یعنی
 قدرت سلطان ابراهیم بن اودم فرستد سیر در اینجا میخواند و سلطان ماموت و

مرحله طفلان سخن از برادران کتب خانه ابن عربی و معلم خبری میداد و طفل را می
میدادند و حضور خود بکنار اوستاد کتب خانه می طلبید و را میکرد و چون برادر این کتب خانه
بالسواد و معلم طلبید و خبری بداد حضور خود یک یک را با چون دوست سلطان ابراهیم
رسید ملک حال همان را در پیش بدید و نیز در دل فرشته وی کشت از آنکه شایسته
و خراب است یا پر جای او بسیار است یا چاره نیست و حاشا که در پیش خود را با
نشان از او معلم نائب برسد که این سپهر است گفت سپهر فلند است صاحب ملک است
صحیح می آید و گفت خلاصی طفلان خود را بداد این طفل را همراه میبرد و سلطان گفت من
را با خود می برم چون پیشش می ایستدش نمای و پس فرستادم فیصل کرد و سلطان
معلم را خبری بسیار افتاد و حسن او در محبت خود و حضرت سلطان ابراهیم با
خود گرفته و کشید و دولت خانه او در محبت و دانشش بادران و متر او را و دانش چون
او را بدید و نشان گرفت و از آن خود غرر یافت و باغزا و الی اشش خواست و گفت
خلاصی طفلان در سپهر او اندم فلند را می آوردن سپهر خود بکنب خانه او پیش از آنکه معلم
پرسید معلم و را از دور بدید و مشر او نمای آخر با گفت فلند مطلع السحال بود و صالحی
مرد و همان کساعت پیش سلطان معظم ان مقدم بقایه معبود حضرت سلطان ابراهیم
نشسته بود و فلند در سپهر و حقوق ادب می آورد و دوست بسته الن و سلطان
مرحبه و بر اعمدیت بدید و اما انصورت است با او دشناخت و اعظم خود و بهلوی خود
نشان از دل حشایش بسیار کرد و باعث قدم رکشش بر سپهر او هم گفت از این
انجام بدست شما خبر از برادر این سپهر بهلوی ملک نشسته است و کثیر مطلب بود
از آنکه بگوشش گفت تمام بدو دارد اگر من ساعت که بکام خلاصی او است از کتب
میش او را بدوی خود را بکام میکند سلطان گفت باور او چه بام دارد و از
حاشا ان کتب را می آید و فلند در مخ حرف ساحلی در میان بنا و در آن

تا انجا که احوال خود را به ملک پیش سلطان ظاهر نمود سلطان چون بر ریاست و خیرات
سجده سکرانه بجا آورد و خوشی تمام ریاست و در محل فیت و این فرود فرستاد
تا در دفتر داد و دهان لفظه مواری خود محافظی محل بیاورد و با دم قلندر جگر کوفته و بر
ابراهیم و مادر و فرز را بر بر خود سوار کرد شایسته نواز از آن برادر برای وی اندر و اندرون
رفته و فرزندش خرد داشت و بود چون مادر و پدر را به شرط ادب بجا آورد و برای هر کدام
افاده و بر کلام شان در کنارش نشسته و اثلک از پدر را از مذمتی الحال سوار شده
نمود و جوارس بسیار کردند بخوشی و خرمی بجا آمد و با هم نشستند و مدارا پس طاعت
کردند و مخطوط کردند و بعد از آن سلطان را در مقامی عالی مفرحات و از خزان
واقف و جوارس را و ادغام تمام قلندر ملک فخری اخبار کرد و خبری از امور و خبری از
خود قبول کرد و سلطان بر کرده معجز و معنی سلطان ابراهیم بن ادم را با عزت و وفاتندی
با و پدرش با خود گرفت و دالی همه خرد و ناست و از آنکه از فرمان و خرد که مکوه ادم
بود و فرزند داشت ازین جهت سلطان را بجای فرزند اجبار کرده و تربیت نمود و بعد
از مدت سلطان رحمت سفر است بر لبست و آن پادشاه دین و دنیا بجای وی بر
سلطنت و بهمانه ای نشست و درین دوران چنان حکم داد که ظاهر و باطن است اما در
باصل خویشین رجوع تمام داشت و همیشه بیل بجا داشت و بود و بعلیم کرم و دولت
از خد زاده بکند و خایه بعضی از فاعلانشان است خود پس می و مادر و اهل الحرم
حوالی دست از سلطنت باز داشت و بعبادت حق مشغول شد و بعضی گویند که از در حلق
عبادت کرده بلیخ تعین بود و از روایت حدیث است روایت کرده از
سعید ابن جبراه عنه ابراهیم بن ادم و ظلال امام امیرزاد علی و دولتندی از
خلفان بعد از اوست و روی بخت از انعمیش و نعم کرد و اندک طریق زید بخیر و در
اروی رخسار سبانه می ازنده گفت آنچه را در ایام غلبه بنیامانست نزد

الفه

[illegible]

۵۶
 ان یک اسم است با اسماست تحت اشخاص و تعیین این اسم در ترتیب لطیف جمال
 است و هم او را احوال خویش حکایت فرمود که این فیض الهامی در اراده می استسم علم
 ریاضات شافیه و در او اثر داشت و احوال طوبه برای آورد که در اثر باطنی انوار و نور
 و اگر گشتند پس از جد و جد بسیار و سخت پشاور دل تلوفی شلفه است و اسم اعظم
 طهر و صفت پس محب عالی و طوفیه خوداری در دلم دارد شدن رفت کاسی سکه و و فنی صحر
 منب استم که این نایب است اسم اعظم است پس حضرت معروف بر مغوری رسد خدلی
 شیخ لطاف انبیهی او معالیه حضرت محمد و از اسم اعظم سوال کردم و می بود تلوفی من
 نشان داد از ان معلوم کردید که این اسم اعظم است تا اکه دل تلوفی شلفه شود
 است که با اسم اعظم اشک و روان اری است که دل از ان محرم شود و کوه زبان او
 عمل نیست الوض از کتاب صابرت طبقات حاصیه معلوم بکند و نه فحاش است اسم
 این او اسم است رحمة الله سبحانه و رحمت داد و دلخنی رحمة الله سبحانه سده و بروانی حواجه
 شرف الباس علیها السلام بر سرور انحضرت باب فبال انه اقتند و لم یکن اسم اعظم معروف
 اندازد و می شرف است خواجه مالک است و گویند که انما طبعی بن ربه اعی نزد دارد
 و او از او پس فی رضی الله تعالی عنه اند کرده و قول فضل و مطالب دفع فرین است
 است که اول حضرت اسلام اود از امارت و سلطنت بر او و درین احوالی احوال
 او شد و در برتیا خود و حرفه خلافت بر ثانی چون که رسید دست ارادت در
 خواجه فضل بن عباس در دردی هم حرفه خلافت امام بر سلوک حضرت امام محمد
 باقر رضی الله عنه تمام معروفه و دولت خلافت امام هم فایز گشت و کار او بهایت تر
 رسیده و عالمی از وی قسین باب کردید و گویند که از رحمتی رحمة الله سبحانه ازین
 بر اند او را سری بود و در سال چون بزرگ شد بر سید مردم سماعت مادر سن
 احوال باغی که انزن در است بجهت زیادت پر بجهت سید چون ابراهیم این اسم سیر

و ادب و شفقت پدری در کار شد و از نزدیک خود شاهد و رسید و در تمام این
لغت در دین مصطفی صلی الله علیه و سلم گفت الحمد لله و رحمت لیا و خود آوازی
شکسته ای محبت ما بسکنی و پیر دل می اندی بس گفت الهی بر چه در میان ما تو حاکم
شده است از ابرو در حال پیرش برود و بکار خودی اولاد مانده و ازین بخواست ریلن ابراهیم
بلخی بر شفیق لمجی رهنه الله سبحانه و تعالی حضرت خود و فری در بخت اولاد و ظاهر
خود را بخت لغزنی از حضرت سید صدره و الله در الکرب مضطره تحقیق معزده شد
که ابراهیم ابن ادم را عینی نموده از الله ابراهیم ابن ادم از ساس حج صوری و معنی
بارز است از که مبارک نام بر شتافت و اینجا بروی رزاعت و اطوری
و به وقت بیت سکر در ای قوت الیوم خود و اصحاب احباب طریق از ان و معنی
می نمود و در ان سرزین می بود و او لغت بیات برود و عبد الله بن خنی از سر
جانی نقل کرده لغت چهار رس و در خود لطیف لغت و زندگانی باب مخصوص بود
از و هب ابن العرو و ابراهیم ابن ادم و یوسف ابن اسباط و اسلم بن خراس و علیهم السلام
و الرضوان و در نصحات آورده اند که ابراهیم ابن ادم و علی بن کبار و اسلم بن خراس و ان
بدن هر روز و با هم عهد کردند که از طبع لغت مطلع نباشد تا اول نشد و چون در مانند از ان
عالم بی نشد و طبع لغت و قوت بر فاعت کردند و پیش از آنکه بر سر خود بخورند و طریق
ابراهیم ابن ادم رهنه الله سبحانه و تعالی بر زنده و در مع و کسر بر موت نفس و کمال بر موت و قفا
اصحاب ترجمه را بناد و بنا بر خود و درین ابواب از وی معاملات و سنای کفره و
کلمات افادت سلمات مغیره در رب و بعد از ان امر عظیمه مرجه بنده و لانت کرد
معروف و موده بود اما اینجا زنده و در مع از حضرت مجرب است که معنی از حضرت مفت شایر و در
چیزی یافت تا بهار سکنه و بخان بر در چهار صد رکعت نوافل از اسکندر ششم فقام
بدن فزکی از حضرت ضعف بر رستی از نوالی غلبه و لغت صد و ده نام بدنه تا از کار برود

این راه در تمام زبان شخصی در راه و گفت طعانی ساسته ام فضل فرمای قدم نه کنی
انحضرت در باب و عذای وی در هر بدن ساحتی نسبت الحسن ملک ملک در
انحضرت کثرت و گفت تو خواهی آری ابراهیم او هم و من در تو عاصی شتر و انحضرت
تو مرا قسم ایست که حرمت که انداخته ام از آن نیست بدان وجه نه خواهی مرا که کن
فرموده از او که در دم و آنچه داری بر تو میباید کردم مراد شوری و ده بار دم و در کجا بودم
که مرا به نهانیا بر لب از خانه وی برون آمد و گفت ای سس حسد که در دم دار و بگری
خواهم زالی از تو خواستم نوید نیامد ابتدا ساحتی و از انحضرت مریدت که فرمود شوی
در صفحه بخت المقدس جواب بودم چون پاره از لب گذشت و فرشت فرود آمدند
یکی از ایشان مرد بگریافت کیست این مرد و گفت ابراهیم او هم گفت ایست
کردانیده است مدد بجای در وجه از طبابت او و گفت چرا گفت بگریافت بر اند خرد و بود است
و فنی وی خرد و بعینه و در آن اثنا که خبر از نبال در خرمای وی اضافه انحضرت تو
ارستاده انبواقه بر خود ترسیم و فی الفور راه بعینه کرد و استخار از ان نبال خرد و با هر
کس خرد از ان خرمای خود در سینه انداخته و به مت الهی سس رجوع نمودم بخان
و ضمن سینه بر صفحه جواب شدم بعد از سختی شب دیدم که ان دو فرشته باز پیدا
شدند و یکی از ایشان مرد بگریافت کیست این مرد و گفت ابراهیم او هم گفت ایست
کردانیده است او را مقام او و نموده ساخته شد درجه اولی بار کردانیدن ان نموده
اری و آنچه آبادان بحال توجه انحضرت که در رغبات نفس نماید انحضرت بفرمود
که روزی و شاد بگریافت بعضی از شریای رسیدم و فرود آمد و در سجده ای بسین
فرموده شد و مردم برون سینه شافته خادم سجد آمد و گفت بگریافت و درون رو که در سجده می
گفتن من مردی ساد و طای و منزل ندارم گفت ساقران فاعول و بعد از سجده می درودند نعم
من ابراهیم این او هم و شب در عایت مرا بگریافت از ان شب بگریافت بسین ان خادم حرب

و درین اوجیت و پای برالفت و برابر روی کشیده تا برون آمد ازین رسیده
 غلطان بر در حمام اقدام دیدم که خادم گریه می نمود بر روی برفه ای بنام او پیش شدم
 و گفتم ای کرم جواب سلام بفرما و بیدار شد و بیدار شد و بیدار شد و بیدار شد و بیدار شد
 و برالفت و غلطان بنام او است و بر ساعت بمن و یک نگاه سبکتر من ایشان
 حالت وی بر خود ترسیدم پس چون از انش در بیدار شدن فایز شد جواب سلام بمن داد و رفت
 بلباب سلام و در محله اند و بر کانه گفتم چیست که در سلام گفتن من جواب نگرفت
 بانه ادران صحن حدی در رفته من بود و من خود درسی بودم بآب داشتم از آنکه جواب
 مشغول شوم و در خدمت اهل بود و گفتم و ندیدم ترا که بمن و یک نگاه برفت میگوید
 موجب آن چه بود گفت راه ترک میدهم که در سلام غایت راه دور است خواهد رسید
 گفتم هرگز هیچ مقدار از کار میکنی گفت بدم و گفتم ای که بگفتی ان دست مرز را
 فرموده ای فوت بود باز هم و صرف میکنم در کار اولاد و در خود گفتن من برادر از
 پدر و مادر تو بود و بدست گفت لا قدر حاجت تمام است بودیم فی الله عزوجل و از فوت
 زوده است اکنون من این دست هیچ فوت عیال و اطفال و گریه بسیارم شنیدم اما
 هیچ ارزوی از خدا خواسته نه حاجت منزون شده باشد گفت میت سال است
 که ارزوی روی سبانه عرض میکنم و منظر حاجت ترسیده است گفتن ان میت است
 شنیده ام که در شام مرد است که در زیر در راه ان فوت برادر است و بر ابراهیم بن ادرم
 بخوانند از حدی ای سبانه در خواسته ام که در این بنام و از ان مار امیر اند گفتم بنام
 باد ترا ای برادر من که خدا تعالی ارزوی منی ساخت تا یک سم ابراهیم بن ادرم
 و ای سبانه که بر نور سم مگر غلطان پس رحمت ارفای خود در گرفت مرا شنیدم
 که بگفت اللهم فضیلت حاجتی و اجبت دعوی اللهم افضنی لیسر و ساجد ازای
 افکار و بر جای سر در شانه الله و الله الرحمن و هم از حضرت مرویت به سلفیت

شبی مسجد دارم تا دم خورشید خادم مسجد را و سبکی ز الف و پای مرا بیلش از نزد
مسجد فروشت بر من زنده که برین برسد و خسته بلیت مقامی از مقامات این خلعت
برین شفت نشاند تا در لقمه کاش این زبان را زنده بچرخد و بچرخد و بچرخد
گویند و فی الحقیقت بجای بلیت بلای ایشان بنشیند و برسد تا ادا الی
انحضرت اشارت نمودن آن مردی و بلیت بر او است سرایب انحضرت
بحر نفسی صحت مردم و بی فریاد مرد داشتند نه ای چه پروی این ابراهیم این ادم
است زاده برسان آن لشکری ادم نشاند و زبان مغذرت شود انحضرت
فرمود که هم برین معالجه ای تو داری که مردم را زنده اند و سبانه بلیت را از او حاشه
ام نه اگر که داری برین طلسم که برین کردی و من از تو تحمل کردم سزاوار بلیت کشتن
سپس ترا که بر سیدین من برین درجه باشی و چون ترا از این سبانه تعالی
معاذت اخروی خوانم و آنچه اشعار نامه از تحمل انحضرت معرفت رفقا و اصحاب
طریقت را از روی رحمت الهی سبانه بر چه پرچم دست پیدا کردی مشایخ و مریدان
نقشه موفی شبی و بر کاران گفته ماند اما آنچه دارم تا اول غایم و انظار من بر من
بعد چنین در کند و فی الحقیقت کار بستند و ما خضر خود را کار برد و بگفتند چون
انحضرت بر ایشان در گفت و در فکاهه برتری نیافتند و همچنان خفته اند پس جایز
در آمد و در هر دم با او و محاسن مبارک بر زمین می برد و یاد میکرد و الشکر در کرد و چون
باران بر آید و انحضرت را برین طالب و برین کار خود نفوس کرده و گفته اند
بامو وجه سلوک کردم و روی بامو رحمت بفرمایند و لونه شبی بامو بفرمایند اصحاب
این طریق در سبکی بود و آن شب بغایت سرد بود و بقات و غرض ابر و در نه کرد
و همچنان تا آمد و بر او و با و سر و از باران بارید است و آنچه از کمال توکل
و ثواب انحضرت عطا می خداوندی حل سلطان حکایت نامه اما منفرود و فی الحقیقت می برده

از آن ان روی بر در خانه و بران چون مر و اوقع شد آنحضرت رجعت و در آن
در آمد و بد که جانوری ای می در آن صایه و این زنجیر بزرگ آن می برده است و در برین
انداخته گشته که آخر عمر آنحضرت را نزل و انبیا بود بسیار طعام وافر خرج می نمودند و
الوده سمائی در پیش پایش خود آورده در روزی نقیان نمیدی بدید از ابراهیم ابن ادریس
آنحضرت در می خندارست و بسیار آورد و بعضی از رفقای خود او فرمود بسیار ای ثابین
در ابراهیم شد و شنیدیم که آن بده روزی سفیان گفت با ابا اسحاق از امر آن
نمیزسی که این طعام در کس بطلبی فرمود پس فی الطعام است اما الا براف فی الیاب
والاناث و لهذا علی من سیرت السلف نسیم کافوا فی الطعام فحاسب فی التری
والثبات یقصرین و اصله ثلث افادت سمات آنحضرت رحمة الله سبحانه الله
و فقی حلیفه معتمد عباسی اندر الدیرانه از آنحضرت پرسید در چه کاری فرمود و زیار ایال
و زیار ایالات شدیم و فقی ابا علی معنی درین جهان در خدای سبحانه بر نهاده ام و در آن جهان
نفاوی سبحانه و فقی آنحضرت در ولایتی را دیدیم که از فخری نالید فرمود ما در ولایتی
را که کان با دست واکرمه از آن تالیه می آن در در شرف نوبی خرافه گفت ملک
بلخ و نه در از دوز و فقی می شنیدیم آنحضرت برستی فخریه شنید که مردم بزوی خرم
مسئله فرمود ای یاران بر خرد و رحم کنید که شما هنوز سه خاطره در پیش دارند و میست از آن
بر سه خات با دست نفا فالتین روح و مرات موت و خوف عاصمه و در لغات ایشان
بن شماره علیه الرحمة آورده که گفت درین حجر با ابراهیم ابن ادریس و محمد ابن ثوبان بودم
و ایشان باب و سفری التیمی سخن مکتبه حوالی از در بابشان نگاه میکردند
حال ایشان بود و نگاه در آمد و فرمود زود ای عزیزان صحبت که من بسی از مشاق و
مناجات دین ادریشتم و از آنجا شما میگویند لوی من تمیز به عثمان ابن عماره بود
بهمه ام از ایشان جواب داد الله ای از ایشان بروی بر بخشود و گفت العزیزانه هم

محمود اولی

کیم و لور او چاره داشت و رفت و بعضی از اکابر منظر این لفظ را دیدم برابر اسم این آدم
انگشت در شنبالی که باطله مالی آن در وقت بزم میراثیه بوده بود انگشت را جواب
دیدم که ماری بزرگ در دهن خود فاخته می کشید و او را می کشید انگشت را در دهان
و در دهان و در آورده آمد و وقتی انگشت را فاخته می خورد و بجای رفت و در فاخته
سر را از فاخته جدا نموده و ترساک کشید و گفت دریافت از انگشت انگشت روی
به آن شکر و گفت که لسان گشت است فینا لشی فامض الا فارج ای شکر
آبراموری که ماری را با فاخته در آن ماری او را بر کرد پس آن خبر را زشت و آن
بلاست که کشید و الوار ابراموری علیه الرحمة کوی بودیم همراه ابرامور این آدم در وقت
ساحل بحر پس بر سیدم که چهل و دو در آن چهل و دو شب یکبار و در آن
فصل بود پس گفتم که ابرامور این آدم را می گفت که این شب همین جایی بودیم و این مرم
النس بر افروزم و فرود خن که پس انگشت النسل از دهن خود آوردیم و در آن
و بود و آن پس آن خن در دهن خود شدیم پس بی از انگشت خود فروخته کشید این
با کلامی که از او شنیدی بود و در کتاب مکتوب ابرامور این آدم گفت خدای تعالی فارست
بر بند شکار گوشت بجز این و در دهن من بودیم که ما که شکاری بودیم از این فرست
امور آن ماری را که افاد و لور او کشید ابرامور این آدم را خواست فرود بریزد و آن
را در آن کینه که خدا تعالی برای شما فرستاده است پس روح او قیام نمودیم و گوشت
او را بلب سخته با یکدیگر بخش کردیم و شتر مخان بنا کرده ما را میبرد و نمنا میگرد
مخمر ببار صوری لفظ ما و علیه الرحمة کوی بودیم همراه ابرامور این آدم و در راه
بست المقدس پس در فیلو که در سایه درخت فرود آمدیم و صد رحمت ما را و اگر دریم پس
از جگر ادرت او دانی که که کوبیده بگویند با الاساف که ای لور آن را و بجز از بویه
من نیز البش انگشت بر زبان کرد و شال شد باز این ندا می شنید که گوشت کاه را فرود

تمام من رفت او از دوا که با محمد شفاوت کن درین کما و الناس نما از
 خبری تناول نما بکنیم با ابا اسحاق میشود که چه بگوید پس برایت آن حضرت
 اندکی رفت بی خود تناول نمود و دیگر من داد پس مردم آن انداز
 با هم در آنجا و بود آن حضرت کو یک لباس خرت از بیت المقدس بر شدم
 و لکه از باریان درخت افتاد و مردم که درخت بلند نشسته است و اندازش شریک و روشن تر
 شده و از آن لباس بر سال دو بار سوره سوره و قافیه و سوره و سوره و سوره و سوره
 زیاد و عسدر و سایه و بی فردی آمده و آرام میگرفتند که در آنجا و سوره و سوره و سوره
 در دو کمانه حازه و گفت ای بامدا البشانی ازین خبری میخواهند دانند و در یک
 آن نزدین تمام و مشارکت و طامان شغفانه محو و تحجیت آن حضرت تمام نمود و رفتی بو
 الفصولی از آن حضرت بر سید چنین که در طاعت پنج بر جاستی و چنین مسلم مدائشی کما
 چه بافتی آن حضرت بر لب نشسته بود و سوزن بریاد و در یک زک و باهان سر
 برون لریه بر یکی رسوزلی بدین کرده است و آن دست فرار کرد و سوزن خود
 بر رفت و گفت که من خبری که از آن ملک مال و بنایا فتم است ازین برتر و انما
 که حاصل فتم آن نداری و فر کونید و آن حضرت را خادری بود و بی نام در و سوزن است مشغول
 می بود و آن عرقه نزدین دست و نه رنیه بیه برگاه و بنواست که لعلهای مانت فرو و
 بر در کجه آن عرقه می آمد و بلیفت لاجل و لا فوه الا بالله العلی العظیم و بر روی عا بیده
 خیالسی که می بر و درین اردو و نوازغ میشد باز بلیفت لاجل و لا فوه الا بالله العلی العظیم
 و بر روی عا بیده بر آن بالاعانه عود و بنو و نری از آن عصر کوه شری آن حضرت
 در آمد و مردم که نماز حفظ خوانده است و سحاف بر سر گرفته و در آن فرقه و بی نظر
 نشسته پس چون بامداد شد آن حضرت بر جایی که خنجر و خنجر نماز و وضو حفظ نماز او
 خواند لکم با سیدی تمام شب خواب کرده و آن زن بی وضو تحذیر عاریکنی فرمود و تمام شب

در شب جمعه در دم خواب چه کنایه بش دارد و درین محل صاحب طبقات حدیثیه
مکتوبه نماید آن حضرت درین باب برب جمعی از علماء مدینت عمل کرده باشند
که نزد ایشان نوم اعلا اقص و صوغیت و با آن حضرت را خواب نروده باشند
نمادند براقبه سر برده باشد چنانچه فرمای انکطبات شعاردان و در وقت ازین
مبحث در ضمن احوال حضرت قطب عالم شیخ عبد القدوس کتلوی الحنفی که از مشایخ
بایه الله تعالی احوال شریف آن حضرت زیاده است که استغاب ان نوان نمود
سجانه سر صلیبه البس نه داشته بود حضرت حواره ضریفه المشرقی و حواره شقیق المبحی
ابراهم بن شیبیه و علی بن کبار البصری و طلف ابن البرک البلیخی و یحیی خادم
آنحضرت زعمهم الله سجانه گویند چون اصل حضرت ابراهیم ابن ادم رحمة الله علی
قرار سید از غزوات بر نرود و مجلس نشست که مسافرت کرد و در غای مدفن او است
بعضی گویند تربت وی در بغداد است و برخی گویند شام است آنجا که تربت حضرت
بطوط سمعت علیه السلام در تاریخ تربت المقدس گفته وفات یافت در ربه جله از مال
طرابلس و قرا و در اینجا مسجودت بر از تربت بر و در لغات نیز بگویند شام
از زمانه و رسته احدی او اثبت و شبن مانه و بقال فی سینه و سبن و مانه و
هو الاثر و بوم فوزه سادس مضر حادی الاول علی باقه قبل اللهم سل علی محمد و آله
و اصحابه جمعین **خبر** از کبر خاک سر کوی شما بود به نفعه که در دست نسیم سحر
افا و **کر** ان مری شاعر ایدت ان بلبل منعه از صدمت ان مردم نسیم
وصال ان مفندای قول حال ان بر کبر سینه از اندر خوشی قطب وقت بیا
الدین ضلیقه المشرقی بفتح میسم و سلون راد و فتح عین مهلبین و کثر سبن و فتح و شش
که بدست خاتم موصی است از مضافات و شش وی رحمة الله سجانه از اکابر اصحاب

الاولی من انی فوجی

رواق غفر

[illegible]

وہی ہے جو ان کے لئے ہے اور ان کے لئے ہے

انده مغربی و بعضی از صاحب خرد آورده که وی رحمه الله علیه صاحب خرد
 است و در بیان و بر اینان بنویسند و طریقی و ابتاع وی میباید و بطریق ظاهر
 در بیان و ادانای کتب و طب و استیجاب اوقات برافیه و محاسبه و خرد و طریقی و مکرر
 در بیان و افکار و مکرر و مجرای سبزی و سبزی چهار روز و خرد و طریقی و مکرر و مکرر
 باطن نشان باطل از اوقات صوری و مغربی فراخ است و میباشند که ظاهر باطن
 جمع ساخته فادر توحید حاصل نماید با حکیم کمال و مکرر اوقات و رحمه الله علیه
 اقرون از شمارت که فاده احوال ابتاع وی این باشد و در بیان و طریقی و مکرر
 بود که در ظاهر و در اوقات و در این طریقی و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر
 از حواصی آن شب و رحمه الله علیه با نزدیکی شماند از آن شب و در اوقات و
 مقام نمین سید اند و مالک از آن شب و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر
 طالب و در آن شب که بی از این فایده نشود و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر
 اشتاق و مکرر و در این فایده و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر
 در بیان مالک و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر
 قطع شوق و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر
 با جراح و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر
 درین محل و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر
 اند که مالک و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر
 فانی الشیخ و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر
 و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر
 که فاده و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر
 سنی مبارکی و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر

پس بر آن مقامی که درین مرتبه اوصاف بشری یافتنی شوند و بی علمی
 کس رونما و بعد از آن علم ربانی در علم بیجودات ظاهر و موهبیه و مصل
 مقامات مدعیه که تصور اسم ظاهر است به عبارت از تصور شج باشد و بی این تصور
 معالی اسم الدالین بذات صدائیکان لغت پس در رسول منیر است و بی موه
 که نشود پس در ملک شج به مقامی از مقامات مدعیه که تصور و ماله است
 گفت که در این اسم المفسر است ماله این مقامات را کماهی در پیش نمی آید
 در احیاناً و در ادوات ملوک این اشیا و در مملکت نبات این نبشونه از اول
 تصویر می اصل مقصود و محو و حصول این اشیا و در ادوات ملوک استیلح پس
 گفت و کرامت در در ملک شج باشد نه از مقامات ملوک ایشان
 در روز پس حضرت حمزه العبریه رحمه الله سبحانه ششمه سوال است و در شش
 کعبه و مبتدئ و در ادواتی صد و سی سال بعد اللهم اصل علی محمد و علی اله و اصحاب
 اجمعین **فرو** در ملک ملک سرکوی شما بود و نه زافه که در دروت نسیم سحر افاد
در ان حامل لواء اخصت و در ادوات و ان ناشر علوم حقائق در عبادان کلید
 فوافل ایل دل ان ایل معارف بر شواغل ان مروج ابن مروج و درین دریای نام
 ابدال حضرت حواصی علوم و نورانی مکه مدله و ملوک شاه نجیه و فتح یون ام شهرت
 از شهر لومنان بیان مدان و تعداد از یک فرسین که محراب کرامت شاه است
 می رحمه الله سبحانه بر شج ابو اسحاق است حشی و طیفه حاجه حمزه العبریه تجرد تمام
 دانت و عبادت بر دوام و بر یافت و بیات نفس در عبادت حمزه و ملک و
 بر دانی و امام فصاح نیز در آن شهر حمزه و بود و الله علم و حوائق از وی مبارک است
 و طبقات خاک بر آوده و بعضی شجراب مشایخ خجک به شج علوم و نورانی
 و در خبری رافعه است و الصبح بنها هر علوم و نورانی که گویند که ان حضرت بعد از ان حمزه

این مقامات مدعیه که تصور و ماله است

و استماع بر دروان روز قیام نام داشت و روزی در مجلس حلقی کثیر در مجلس حاضر میشد
و آنحضرت طعام بر همه علی السویه میفرمود و داخل کلمات سفید و می رخنه الله
و آنحضرت بر سید استماع فرمود علی الخصوص در روزی در مجلس استماع
فرمود که حضرت رسالت نباه علی الله علیه و سلم در ایام فرج و سرور از او داشته و خود هم
شده و خروج طریقه نام از او استباق نام شنیده اند و معلوم است روزی در مجلس است
که ایشان را بوجوب شکر علیه الموت حیرت و بل الحجب و الحجب و ان در حال
و دست بر شده است پس من لفرج و سرور روز و حال این سرور میشود ناموجود
شان نام بود حال رسم غزوی کوهی رحمة الله علیه است حضرت رسالت
علیه و سلم شبی در نام و در روز سید که رسول الله توار استماع سرور و کونه طالی
نجا طواری آنحضرت فرمود علیه الصلوة و السلام یا الله شبی تا اذان هیچ طول
نیم و افکاری نداریم اما اهل سماع را ملوانا و انجام مجلس فراره فران لازم دارند
پس آنحضرت از ان باز همچنان مکرر و در برخی ارباب ثقات ثبت گشته
که از آنحضرت که کسی اذن تربیت طلاب طرفت بود و حایبه الود استماع
حشی و البوامر شیخ احمد اسود و نوری که در شهر دربان صاحب سلک است
در روز وفات آنحضرت ثبت و چهارم محرم است اللهم صل علی محمد و آله و صحبه اجمعین
از جمله خاک سرکوی شما بود و بنافه که در دست البیم سمرقاند و ان التقاء
با غایب معنی ان مجرد از اذات مومنی ان کم گشته و در حضور معبودان و ارسته از
عز و در دروان فاجیح بنیاد و خرد رستی نطلب او تا و ثریف الدین الباسحاق
جستی که هم محرم و سکون شین محب و کثیر شاه فو غایب و خشت و دانند علی
شهرت و در ولایت حرامان بواجی ارات کسی کرده از وی و خشت و در تم
فرست در سوسان بیان ملکان و اج و حود حکان خشت از خشت حرامان بوده اند

در روز وفات آنحضرت

خواجه نصیر الدین چشتی از غلام خرداوه که در زند و شان شدیم جدا
نیزه کلش خراسان ایم در سه الاولیا آورده که شیخ ابوالاسحاق چشتی
رحمة الله سبحانه عظیم تر است بود از اصحاب شیخ علوی نوری است و در عالم کبریا
نقابت میگوشت و صورت صورت پر از خود ساخته بود و اعدای کمال حال وی مطلع الثور
و انعام بسی لبه بود و زوایا انبیا الفیه گویند که وی رحمة الله سبحانه به نبوت
از او است و نام او در حلقه بر حواصی علوی نوری شد و انحضرت بر سببه چه
نام وی است که ابوالاسحاق سی فرمود از امر و زوال ابوالاسحاق چشتی خوانند که
طالبین حشمت و از ان قوم است بانبیاء و اعلان طریقه تراجم اقیام چشتی خوانند
بحسب در رحمة الله سبحانه لغز است اذن ارشاد و کمران مجتهد و حرفه طاعت
پوشانیده بخت فرستاد از ان روز را حواصی کمان چشت به انند و رساله
ایشان به تن بودند خواجه ابوالاسحاق چشتی خواجه ابوالاحمد ابدال چشتی و خواجه
ابو محمد چشتی و خواجه ناصر الدین ابویوسف چشتی و خواجه قطب الدین مودودی چشتی
انها در حشمت بودند همچنان از انبار حشمتان به تن در رفته خواجه ناصر الدین
احمدی چشتی و خواجه قطب الدین بختا چشتی و خواجه فرید الدین گنج شکر چشتی
و سلطان المشایخ خواجه نظام الدین چشتی و خواجه نصیر الدین محمود چشتی پس بفرمود
که هر که یکی از این تن میبوسند بان چه رسد او را چشتی خوانند و حال واده چشتیان
از بهان رحمت سابق ظهور بر رفته و طریقه این بر کز به کان سکونت و زفری و
مسار و در غایت خلق مشامه پروردگار و نصیفته قلب اعراض از اسوی رب
و احکام انان شیوع و رسوم در اعتقاد مشارب ایشان و عدم التفات
بمدح و قبح جهان و جهانیان است باجمعه این لایق آن را نشانهاست که
بان روشرفا نشان در بایند و لکنی از انها نیست که بفرار بجا فضل نبینند

و اثر انعام دوست دارند و خجانات و اقباف بواقعی قیام نمایند و سبحان
ای انرا جلی بفرستند و اعراس بران خود یا سستیاق نام کنند و همرا از خود
و نام فرقه صلح و محبت دارند برشته توحید را کاهی از دست خود نگذارند
و حال بیت را درین کثرت مشاهده نمایند و اول بریزان را امرافه لاسرود و لا
مفرمانند تا از این جفتی فراتر نشود و برادر براب حال ترک باب و نصفیه طهارت
و نه ملاقات ارواح شایع و حضور قلب میسر شود و در هیچ امری معنوی غلط
منفیه و بر فنی ارادت حق رو که امر حال و الهام و الهامات نزدیک است این نوع
مغزست و آنچه از اشتغال و عبادات بر خود گرفته باشند تا بس که در وقت کسی
او فال است و خوشبار بودند و صحر و شکر را در یک رشته کنند و طبع و طبع
و حسیان صحر را بر سر مقدم دارند و طبع و طبع را بر سر و حسیان که جامع صفین است
قدم بر قدم است رسالت نباه صلی الله علیه و سلم برده از آنکه جمع بین صفین است
حاصل وی است که قادر بر سر و صحر بوده کاهی نسبت سکر موشک نشسته لی مع الله
بنوانند و وقتی بر یک صحر باید و با صحر فاک حق محفل بر زبان نهند و حسیان
خندان غایت ادب و اخلاق سپیده و در سکر کج قومی را از ایشان میفرمود
و عقل نهی را از علم افضل شرب و علم له فی را بسی بفرز الکاف و بر کسی که جمعیت
و اطمینان باطن باشد انرا شرب خود بنه ازند و اصل مشرب ایشان
عشق و اکسار و ترک انبار است الوض کمالات و صفات قدسی است
این صفیه با این دین بنامی نه از و فرار ان محبت ایشان میدانند و چه شایان
را اند و فروع و اخیه با کبر و حوا الواسحاق شیخ رحمة الله سبحانه تعالی مع الله
بود و روی در علمه لفتح عن مهله و کاف مشدده از بلا و شام کو نمید که از مقام
رحلت استغرت نام او در شرب است شام بر سر از بارش بر اعی و غیب

۴۵
 آدم صبح بر سر پیشانی او و پنج بار در میان او سجده است و بگوید
 ای سید عالمی در پیشانی من نشانی کن که اگر کسی مرا بداند که درود مرا بخواند
 در روز منور رحمت الهی سجدات من بر او و علی بن محمد و اسماء و معین
 و دیگران که سرگوشی شنایند برافروخته شود و در وقت نسیم سحرافاد در آن نشان
 خب و در میان امران سر رشته نشانی از درویشی قراران سلیمان سیر
 نشان شود و خود و حضور همیشه قطب ابدال قدس و الدین الواحد ششوی
 پنج خست و در میان اصحاب عابدان و اسماق خست و بی از
 تقاضای درویشی می رود و در باب الواحد ششوی بالانفاق قطب ابدال که در تمام بی سلوک این
 خود و معین در طایف اشرفی نیست خود که از طرف ابدال خست و در باب الواحد ابدال رفته با
 زبان از هر جا که ابدال بود و در اوقات و سوارق مادیات عالی از ایشان بوجود
 آمده اند و آورده اند که هر روزی سلطان و شرافه از اوقات خست ابرن و لایق
 بودند و در اعلیٰ رضی رضی الله عنه بن کوزه رفع بنامه سلطان و شرافه و فرستادن
 سن و حله و بنام ابراهیم بن سید ابراهیم بن سید محی بن سید حسن بن سید محمد العا
 بن سید ناصر الدین بن سید عبد الله بن سید حسن بن سید ابی المومنین امام حسن
 ابن المومنین و امام المتقین علیه السلام الغالب علی ابن ابیطالب کرم الله وجهه فرستاده
 اند که سلطان و شرافه او را بری کرده و در قیامت صالحه حضرت بر وجه او اسماق مایه وی
 اند و لحام وی خردی و در روزی ان تبارک و تعالیٰ برادر ترافرنده می خواهد بود که ویراث ال عظم
 باشد و می بماند که محاطت حرم برادر خود یعنی مادر ایام محل خبری که در آن برکت باشد خود
 از صالحه موافق فرموده خواهد بود و استخوان ششوی در وقت خورده سنان رستی و انجاء حرم
 برادر خود می آید و ششوی با سر و جامه النالی در وقت ششوی در زمان معصم مایه که طبعه شش
 است از خلفا عباسیه خواهد بود و ششوی متولد شد و توان صالحه در خانه خود از وجهه طلال او را

او را پرورش میداد و گاه گاه که حاجه ابوالسحاق چشتی میبازید می آمدی و در آن
جایی حاجه ابوالاحمد را بهی لقی این بود که طایفه این زرت پادشاه و احوال خود را از حجه
شماره مملکت کرد و در آن زمان شد که در کت نفسان حضرت هم در طلال امام احوالی
مرور کرد و او را یافت و با سبیل مقصود شستافت و با نچه در لغات آورد و چون حاجه
ابوالاحمد بسبب سالی رسید و فنی همراه پدر خود سلطان فرستاده نصیب کجایان شد و
دور ایشان سکار از پدر و ابناء و می جدا شده میان کوی رسید و به سبیل تن احوال
المدبر بر سبلی نشاند و نه و حاجه ابوالسحاق چشتی در آن است حال بر روی
بخت از آب فرو داد و در پای حاجه ابوالسحاق فضاوت و در آن زمان
مرادات ظاهر و باطن آمد و حقیقه یقینیه در بر پرورشیده باز حال المدبر احوال شد و نه
پروا یافتن او را طلب کردند و یافتند بعد از چند روز حرامه که می یا حاجه ابوالسحاق
حقیقه لعلان موضع در کوه بود و دست پرورش همی را فرستاد و او را آورد و نه در حقیقه
نصیب داد و نه ندید و بعد از آنکه او باز شوال شد و او نه در کجایان سالک افاضه
نوحیه فاصل آمد او را بر باز داشت نشود از آنکه داشت بر روی است و با حادوی
نمانده بود قطره عرق در پاشیده باشد و جردی قطره خرد و با نماند
کوبیده پرورش همچنان بودی و می روزی فضاوت و با حادوی در آن محکم است
و همچنان از انگشتن گرفت پرورش گاه که در بام براید و از غایت سبلی بر
رو است که از روز و نه بالایی بام روی نماند آن روز فراخ آمد و سبلی گرفت آن
سبک در سوا محقق با سبیل و روی را به افنی در سبلیه چون برش آن حالت برده
کرد و روی در حقیقه المدبر سبلیه تو به نمود و از روی اقبال این حرات غادات بخدا
ظاهر شده که مقصود ادای آن توان کرد و آورد اندک حاجه ابوالسحاق چشتی

رحمة الله علیه بزرگوار و بی معاد است بجانب دوم خود را در قیامت است اما در آن
 زلال وصال استغفار فرمود و دست گرفته نود و نوبال بود و با من از پیام عبودیت و عیسای
 خلافت ابوبکر صدیق را در میان طبع که نفیست طالع و بیت و چهارم بود از طغای عباسی که
 در مجاهد و بیخ و منش از قیصر غالب برادر خود در هم در قیامت است و قول است
 اللهم صل علی محمد و آل محمد و اجمعین از جمله خاتمه که می شناسد و می داند که در دست
 نسیم و افاده که آن از فیضان و مکان از اذان برام در و سل در دست حریم را
 در است از آب حوری آن خلیف طالع سردی آن سره از خلیات رب در شتی حمه
 حق نامح البین حجاب الوحدانیه وی رحمة الله سبحانه و تعالی و اولیاء و الملک طغای در
 بر نوار خود و حجاب الوحدانیه است حسب المغایات العلیه و الالوات البجله مع
 بود میان ملوک و نفی و طغای شجاع هر طرف مغایه و طغایان و نفیست مکان وی
 و انجای از سبای قمار وی لایح که در دست است با نفس در یاد و طغای شکر و سگوشه
 و اغلب از آن عالم خبر بودی و بویافتی و در کجایه و بیاضت مغرور وی و کجای طغای
 بر زمین بناده و با سودی و از غلیات شوق از شهادت و با معکوس بود و در جایی
 داشت خود را در آن چاه سرکون او بجهت من الی اعبادت خود وی انقض انحضت علی
 ایام حیات را بجا و اگر و انقض بر و با مخالفان دین مجاری عبودیه رسوم مغرور و طغایان
 انداخت و علوم آن و عرفان بود اگر و از غلیات انحضت برای اعلا و دین الود
 انداختی سلطان محمود بن سگلیکن خود و سونات فیت انحضت را در واقع خود و خود
 نرمد و او تو که پس از من میخاد و ساکنی او در پیشی خیزد و خود شد و چون انجا رسید
 نفیست لغت بر خود با مکران و عبده اصنام جاد و نود و نوبال که فخران خیان علیه خود و نوبال
 اسلام بنایه بر شیشه او در انحضت او در شت نرمد و طغای اسبابان محمد کاو و انحضت حجاب
 و در او از او و لغت کاو در باب فی الحال محمد کاو و طغای و مجاری شد بر نوبال که سلام

در دست حریم را

نست این کجاست که کار او در خشت مردم سید شد که بکشد با مردم در دو تار بند
مردم از آن حال مردم از وی پرسیدند چنان که در آن زمان سلطان محمود بعد فتح سمنان
آن مرد ظاهر بی باطنی آنحضرت بچشم خود مشاهده نمود و اعتقادش مغرور بر فواید از او بش
در آن کشتید و لقیل غرر سوسنات مورخان لغات بیان ثبت فرموده اند که
یون سلطان محمود از غری لشکر کشید و برای چپال حاکم ملک سمنان که پادشاه سمنان
غور بعد از کشتن مشایخ و ای چپال را از این است و در آن حال حاضر شد تا فواید از او بش
و از قلعه و عمارات صلیت و کلیسا از این خود بخانه منتهی شد پس از آن حرکت یافت
برای مکه و در شمس قریح برآمد و دست ده را بکنده که در اینجا بود و در آن کشت
نار کاه و لغات بود از آن نام داشت که داشت و خانه بسیار و منتهی چهار بیت آورد و برون
سلطان ابن تاجدار که از این تعبیر معنی چپال را و برخی بنیادهای سال گذشته بودند و در آن
سالان سوسنات میگفت که است سوسنات از آن بیان در مجده است و الایه شکر اسلام
را بر مردم مبروری لشکر با معنی شنبه سلطان محمود غزنوی که در آن خانه سوسنات را از این
ساز و آما اعتقاد فاسد را بر طرف شود پس و یال جاریه و شمار و در آن کشت و لای
و لایات کشید و سوسنات آن صد و دشت کوشه که بر لای و یات سوسنات را در اینجا
نهاد و بودند و ال منیر شب خسوف زیارت صنم می اندر او صد بار کس در و الی ان تجان
جمع میشدند و در آن فریاد می نمود و وقف آن است خانه بود و سمنان از آن و حواله آنجا جمع گشتند
که عشر عشران در خراج با شاه بود و در آن لغات را در آن است خانه عبادت شولی
بود و ال خطا و وزن در دست کن در اینجا او بجهت بود و در سمنان حرمه بران تعبیر کرده و
صد و دهم کشتن در صحنی و بالکس که نظام منور بود که در آن است خانه مانده و در
کک شرقی دلی و فوج است در بیان سوسنات و کک مسافنی تعبیر و افو شد و
چند آن مردم در راه انداخته بودند که در آن کک ناز و ابی شستن آن صنم بر سر

۱۱۱
الاف لامر بستان محو سافت راه ملی کرد انجا رسید بر کنار رود باغچه و درین
موضع در انفسل فلور سید جلالت با برادر و ده نفر از مسلمانان سکونت و بعضی از ان
معیور و نامش در ابواب خرابیات از خانه نشین و خوشش بسیار مفرح و شادمان
نمودن اطلاع شده بود و در میان بن خانه برفته و ان بن را درین رفته کرده بود
و در درین خانه را دره جان میدادند زیاد و از بنیاد و ان بغیر سینه سوما فی بانه ما
در ششها سوار شده و در خانه ان بن بود و عرض بطول بسیار است چنانکه بنیاد
شش سون بر مع ان بن و در نصب بوده بودند و ان بن را انک تراشیده و در
مقدار حج که از ان ظاهر بود و در ان از ان درین سلطان محمود در ان بن خانه در آمد و در
گرفته ان بن را است بیدار ان کرده و درین برادر و در حاجت سینه است و در خانه
بنیاد را بنجام جمع شده بود و در سلطان در آمد و بر او از خوشات و در کاست که در وقت
در ملک نمر و اله شهر می خطم بود و ان بن صورتش بود و در انک ششیده او را بر شش
سکون و بعد از وی سلطان محمود بن سلطان محمود و با ششها در ششها و در آورده
و ساله مع و حرامزاده سلطان محمود بن نو را ششها که در و با ششها و انک بود سال
و در مفتوح ساحت و بعد از ان قرابا بعد قران با ششها و در ان سلطان محمود
فلو لا نور ما نواع ان در تعرف خود و ششها و در انک سینه و ملک بود که
سلطان شهاب الدین غوری فتح لاهور و بغیره از تعرف می بر آورده مردم خود نصب نزد
ساله سلطان بن غریب در سال بالصد و ششها و در ملک متقطع شد از انکه جمع
مورخان اتفاق اول فتح هندوستان با هم سلطان محمود بن سبکتگین بنیاد بنیاد
فتح دوم ملک هندوستان تور و حرامزاده معین الحق و الدین حسن سوری و سلطان معین الدین
سام عرف شهاب الدین غوری را میبشند که برای بنهور احاطه نمود و در میان و ملی گشته
و قطب الدین ایبک را بجای خود نشاند و در ششها لطیف امری رفت و از انک

حوائج و حاجات این تاریخ نامروز با ذریک نموده ستان بادشاهت
که در آن اثر فتح نموده ستان حق تعالی از توبه و ايمان حجت از امانی است هم سلطان محمود
سلطان شهاب الدین را که از آنست که چشمان و تمام ملک نموده صرف داره
و تمام بخت صرف خواند بود با حکم کمالات و عوارق عادات و احوال و خوشی از انگاه
و فزونی و انعام این محروم و برین است و از جمله براق شسته و وی رحمه الله سمانه الهه انحضرت
را بر می بود و سنا و مردان نام اقصیه سمان براق و سالها که در این دنیا شست
و ضو انحضرت میباشد روزی او را بمراحت و طریقه ای در آن گرفت و گرفت
که من طافت مفاقت سمانه ارم حضرت حمزه کرم خود فرموده و روزی که در آن روزی و در
باشد محله های حسانی و مسافت ای معالی مر لطف کرده و ما را از سمانی بجان بود و با
استاد مردان مسکونی که من از سجان حجت را می بهم در بختی از کمان سیمان
طریق کمال که ما شش مردن مناسب نیست شوی که این حکایت منفر سبیده
بود جلی بعد و شوار منجود کلین جریان نوبت دوم با تهمید رسیده و بطرف نماز و اک حرم
نزدک بعین الحق و الدین چشتی رحمه الله سمانه فایر کرده و در عین طواف نشاء
و لوار شتبا یافت لیسر انچه اسنا و مردان از خواصه الوحد رحمه الله سیمان عیان فرمود
ان نماز شده هم از عبادت اشتیاق بی اختیار بجهت روحانیت آب حلاله نرس
در حرمت انحضرت انداد فرمودی مقرون با بابت ساخت از ان بارگاه و
مواقفت سکته و شوق زیارت حضرت بر دینگر حلاله نرس غله می از تمام شش را حبر
محد و منته شرفه انحضرت بی حجاب برسی سکر و دست کز این نعمت که از ان کجا نماند و در
و الحمد لله که صرف شیع با وجات و مانت برابر و کسان است الحفاد و محراب
سطر سکون را از بعد و السن الغزاین کتابت را با و بر و کس سال و در سوتج اعفاد
نخاب حرا بجان حجت عجب می آید ممکن است که حصول رتبه انکه که از ای بر اعل

بسیار بعد از آنکه توجیه مردان حجاب الوهمی حجتی است که بماند علی بن ابی طالب
که آنحضرت خود توبه در باب هر چه می نمود و قایل بر این امر تانید و از آنجا
نسبت بدان و بکمان نذر نظر مالک در نهایی بیعت است چرا که درین حالت کسی
و سایر صفات می آید و از آنکه در آن طریق بری اند پس بیعت ایشان فرموده
و در شایع اصوات از آن روی لبان مکرر و در تیره بیعت اول ملاقات نراجان
حجت ملاکات من را حاصل بگشت

پس بعد از این که در حصول این مرتبه از حجاب الوهمی شکی نباشد مردان اگر چه
بیش از شایع بود و همان باشد بعد از آنکه بیعت شد و در از و از غلطی آنحضرت
اجبار می است بود و کمال خوار آورد و خود را به نام الدین ابو یوسف حبشی بقتل ظهور
می در وجود عالم خیال در لغات آورده و حجاب الوهمی حجتی است که بماند
پای وای که در آن می مکرر و بجز در لبان برست و به آنجا ج را در خود فرو
پس چنانکه کسی رسیده بود و بجهت حجت را در آن حال الطاعت من محال می بود نه است
حاجه آنرا اوقات سفر بود و می می شده و از تو فرزند می بود و او فطرب در کار شود و الی شوا
محال است که در وجود ظهور به الیه می شده و اصحابین اراضی بگشت از آنرا شکی در میان
حاجه ابو احمد ابدال حجتی در آنکه سبب در آنکه کسی گفت که در شان فلان مرد است
لباسی صوری و مضموی که است و موسوم محمد سیمان که کسین معلوم سکون بهم در اطلب
کن و در آن خود را در غرض زنج می در آن می شده و هم این امر از برای آنست پس حجاب
الوهمی خادمی فرستاد و محمد سیمان را آورد و می شده و خود را عقد نکاح شد و می
سیر و بعد از آنکه خواجه امیر الدین ابو یوسف منو که گشت چون حضرت جلاله ج لبر
بر یک بیعت در آن مرتبه میزد جای خود که از آنست و خود حجابیم مع انانی سال حجاب
وقت هم در آن سلطنت سلطان محمود بن مسکین باصل خورشید روح فرمود

در معارف الواعظین احمد بن اسحاق گفتند قاضی طایفه فی حیا حیدر بود و التمام
 فی الدار و الصیحة و محققین از کتب کتب که کوشش نماید و تراجم کرد و دست نمسک
 از احوال و احوال ناصر الدین الیوسف حبش و تراجم قطب الدین محمود
 حبش فی تالیف زمری و معارف عثمان اردلی و ترجمه الشیخانة آن شیخ انجمن آقا
 ابن فشرحات الباب ابن مرداویل صورت و معالی ابن حلی از مؤلفان فی ان یوسف
 کمال سعادت و درستی سلطان فخر بن ناصر الدین الیوسف حبش فی معین مملوک
 و الاثر و در غایت حسنیت و از انابه اصحابی و از الفاضل و تالیف و تالیف و تالیف
 بلندی و مقامات از جمعه دست و مله نصیب وی تا ناصر الدین حسین و تالیف فی تالیف
 غیاث ابن طریقی بر سر بیان فخر بن محمد عثمان ابن سید ابراهیم ابن سید محمد ابن سید
 حسین ابن سید عبداللہ الملقب بعلی اکبر ابن الام علی فی ابن امام محمد فی السراوان امام علی
 الرضا ابن امام موسی کاظم ابن امام حضرت حمزه صفاق ابن امام محمد باقر ابن امام
 زین العابدین ابن امیر المومنین امام حسین الشهدا ابن امیر المومنین امام العنقضا
 الغالب علی ابن ابرطال کرم الله وجهه کتوبه که آنحضرت و مقامات شد و به
 و تحمل مشاق کفایت افان بود و در ریاضات و صفات اوقات و در عت کتف احقر بود و
 و به برورد و فایز داشت سن عیادت فخری گرفته بود و اما امر عمر مجاهد و سرور و در
 لغات آورده چون آنحضرت پس بنیاد سالکی رسید و خواست که نزد ابی فخر حاکمی
 علی که ترک گفت نزد بود و در ابی اسحاق حبش رحمة الله علی اکثر زیارت وی و
 حایر برای اعطاف زین بن ابی ذرین لب ساخت و حکم بود بنیاد و حکم که در
 منقذات آنحضرت زیارت یعنی کلمه رب میبارک خود گرفته از خاکسکا و نماز
 بیشتر جائز یا تمام رسانیده و آن جائز تا حال زیارت و مطالب است و در
 سال در اینجا میانه آن و له و مکر غالب است که کاذب بودی چون خادم اب و ضرورت

10

بابت انحضرت رحمتی از خواب شدی و بعد از ساعتی حاضر گشتی و حضور نام کردی و در آن
مقام امام عبداللہ العساری رحمہ اللہ علیہ بایست انحضرت رسیدہ اوقد الک و مکان
و فی و ذہ جلی محفوظ کردہ و یک سید خجین بود و گفت شش سال تمام خجین بود و از طریق
باب در دریا بین سادات جہان الشیعی کلام انشرف اضعف الجاد و محزون بسطور
مکرمہ کہ در نظام از حدی باب و باطن باب ریتن و حضور اور و ازہ و ازہ اذا حقن و فراخ
از رخ و قدری موم و احفا و مد امتیاز خلق در منہ بیضا کج برام حیات طریقی
مستحق صلی اللہ علیہ وسلم عمل حج فکاد لی ہن بودہ خیانتیہ شج الکراچی الملاء و الک
محمد ابن العربی و حضور فاسدہ مکرمہ کہ نزد مقام رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
و اکرم الصدوق بن اشیر و البور البظامی و محمد بن الصادق و البوسجہ الکراوی و سادات
ہذا المقام بالبعو و نہ احالت الی الکرامہ العالی العرض برین انحضرت طلبات
در عہ نظام از حدی بودہ و محبت کونہ مطلقا از پیش و بدہ نصیرہ شان بر راستہ بود و از بار
از و البق و شبن را غیبہ منشی شہور و تکرر کہ نظام ثابت غایب اخبار و دوام حضور بر و در مقام
جی برداشتہ و بر طریق کہ این نسبت دست سید او از امیر خود مساحتہ و درین امر از
بجاستن ایک شدہ و از خوارق حلیہ حضرت رآ و زانکہ نزدیک فرار طایبی
مکی منوچہر داشتہ مخلف بود و درین بصورت بابر و روی می مانند و بعد از حلت حضرت
زہدینجا بود کہ تصدیق و اخلاص بر و دران صورت فنی حج فرما حجت کردہ فی المہ
بر خلاف این بودی حلقہ روزی تا سکا می کہ گفتا چیکہ جائیدہ دران مقام ملک فرعام بدہ
سختی رانی بودہ و از ان نامہ الشمتہ کونہ کہ فنی انحضرت بطریق
و ساحت در کمالی ز سبکہ لک نام داشتہ انجاد و شش کانت و مودون بود و در جائہ
دی نزول فرمود و شب را بعد از ان موقع کہ زہدین در ریش را دخری بود و در صلاح و
لقدی اراستہ مان شب در نام و بد کہ ماہ بجا و م از آسمان در کنارش صادر

و کما که در این ابراسته از دواج خود نباید و او در پیش من است و در
خواب من را می بیند که در فرمود که این ماه منم باید که در حق را من بپای و در پیش
رفتار من و خدای من چنانکه آنحضرت گفته بود گفت پس آن در پیش و خدای
چنانکه آنحضرت در او و از وی مرا آنحضرت را او پس مالی بود و در او و از وی خدای
را امرای قطب الدین بود و نام کرد و فرزند و بیکی الحاج الدین الوالدی و چون ماهی از
مرا این امر پس در آن خود خواست بود و در حق الله سبحانه را من و در پیش
منه تسبیح و تحمیل و التماس و در حق دولت ابو محمد و در پیش من و در حق الله
سلطان طغرل ملک بن سبکبار بن سلجوق بود و در حق الله و در حق الله
و امیر معین از آنکه خاک سر منی شد و بود هر آنکه در دست من و در حق الله
آن از طبقات شوق و محبت است آن شفیقه نعمتای روز است آن را بود و خدا
امیت عنده لی آن محرم کتابت لایانم علی آن مکرستی و در حق الله قطب از
خواجه قطب الدین بود و در حق الله و در حق الله سلطان العاقین و بران الطریقه
و حقه الحق از زبان در کار خود بود و در حق الله و در حق الله نام از شرب حشر و
و الله علی طریقه از ادمان و از ادمان و در حق الله از حضرت امیر و صاحب
ایشان از حق فیصل از بار اثنا فان جمال مراد و از نظر این داده اند و امیر که این
بوده اند لیکن از علو درجه رفیع مقام و توفیق و توفیق در حق الله از آنحضرت معلوم و مشهور است
شان است شاید که از ذکر می باشد که در حق الله و در حق الله از آن خدای جبر و مثال
در حق الله و خیال این از حق الله از آن مرحب از خدایات رسد و لیکن
باشد که این معتزله انخاب گرفته و انبیا نباید و است که آنحضرت انجاب پدر حق
و از طرف مادر حق است و این منتهی در ایران و توران نه و است آن که حا
شایع و مشهور است از من بود و در حق الله امیر المؤمنین حسن و خلیف و علی و رضی

رضی الله تعالی عنہم در احوال حضرت ابو محمد ابدال و خواجہ ناصر الدین ابو جعفر الدیلمی
 حاصل می نموده اند و بنابر آن بکمال رتبه و اخت و در مقامات او رده اند و حضرت
 شریف مالکی غلام قرآن خط کرده بود و تحصیل علم اشتغال شد چون بسبب
 و حار بقولی است و شریف مالکی رسیده و الدیلمی را و بی خواجہ ابو یوسف حبشی را
 البتہ رتبت فرمود و روحانی خود را به کتبایل حمید موسوف فرمود و بافعال بسپرده
 معروف مردم اولات بنده در مقام اعتقاد و محبت و القبا و ارادت و شیخ الاسلام
 بودند و توفیق شرف محبت و دولت تربیت شیخ الاسلام شیخ احمد عام رحمه الله
 شیخ بنیامین بود و قرآن وقت که شیخ اولات بهرات تالیف او در مملکتی طایف
 از خواص و عوام شایسته کرامات و معجزات مرید و معتقد و می شنیده و از
 قصه در اطراف اولات انتشار یافت و از لواحق برات شجره زیارات برار است
 بنبر که حجت شد در آن تمام شد که خواجہ سرور حبشی مرید آن سبب جمع کرد
 ابیہ تا حضرت شیخ را از اولات برودن کند اصحاب شیخ از او پرسیده می شنیدند
 و می آید هر یک و است چون سفر و پیش شیخ او رفته فرمود ساعتی توقف کنید که
 رسولان او را دارند چون ساعتی توقف گذشت انجم رسیده خادم سفر حاضر
 ساعت بعد از طعام حضرت شیخ گفت که شما بگویند ما را که می گویم که شما بچه کار را بد
 ابیہ ایشان گفته که حضرت شیخ بفرماند بس انا که کرده خواجہ سرور و شمار را
 و فرستاد است احمد الموند که بولات نایب کار را به سلامت باز کرد و لا اجماع
 باید کرد و اندک باز کرد و انم رسولان تصدیق کردند بعد از آن فرمود که مرا و از اولات
 این و بنیامین این ملک مرو است نه از آن اوست و نه از آن من اگر
 بگویند از اولات این مرو باشد انما بنای سلطانی سبزه اند پس شیخ بنو ح
 سخر باشد و اگر از اولات است که بنده انم و اولیا خدا عز و جل میدهند فردا

بافتن حرام نمود که کار است چو دست و چو دست غرضه بیان برود و برت او
کجای بریدان خواجه بود و در سبزه ازین باب سخنان بسیار است و حرف
بسیار است چنانکه مفصل در لغات ثبت افاده است امر الامر بعد لغات
با ترضاح به یک روشید و حد و لایت لبه بیل خورده حاجت فرموده تکافیل
ازین سوی هر سبزه آن سوی او رسیده و برخی قران یافته بهر ماه
هر شب پروند فخر کشیده سبزه در میان یافته و این است از طبع عالم
حضرت شاه اشرف جهانگیر که در قبولی بهر سبزه او در وقت عالم گشته
و مال تمام صاحب لغات و بعضی اغزه و در این قصه بان باز سبزه در عالم
از خباب کالتی تامل و عالم هر روز معنی شگرت و درسی لیفت که در باطن و ری
از حجاب قطره از من نور الله بهر الله امانت خواجه سرود و است

بوی بسیار و حضرت خواجه سرود و چون

به ایت احوال می بود در سبزه کار در انبافه البادلی نمود از خزان به زمانی چشم
با طنش السه من الی روشنای جنبه و حقیقت این نعمت را در دیده و بصیرت
جلوه کردی و او را بوج اشاره شیخ یکی مردم را رحمت کرده همراهی و در سبزه
سه روز در رحمت وی توقف نمود و در چنین فرصت قلیل عیاشی توجهات جهان
خوش و غمش شیخ با وج کمال و کمال ترقی فرمود و اگر چه عارض این امانت
بحک صورت در و در دامن شیخ نمود و بهر آن توقف را آغاز فرموده بود اما
بعد الفناح بعبرش است که در لباس شیخ عارض این امانت فی الحقیقه و است
که کانیات بل در حالت موجود است پس موجب محملها الانسان
توقف از شر ابرویش و نهاده و بواسطه از آن بحری نبات این کورلی
به این شش سبزه از آن شیخ قدس سره حضرت خواجه را فرمود اول مصلی بر طاق نه و

علم جامع و چون از تحصیل فراغ عالی احصاء خانه ان خود کس که ابدا واجد توغاب
سایه است و در او نمایی سالکان دیانت و نهایت و صاحب تصرفات بی غایت
بوده اند و حواصی بود و وقت چون مرا اجای خانه ان بفرمانیدم شایسته
و بمن اجلاس نمانید حضرت شیخ فرمود شبی ای برن شبی اندوت خوابی اگر رفت
و بر لبان چهارالشریفات و سه بار گفت شریط علم شریط علم شریط علم شریط
روز و در وقت شیخ بود و فواید بسیار اخذ نمود و نعمتی احراز فرمود بعد از ان
در آمدن فرصتی تحصیل علم و تعلیم معارف بحساب بلخ و بعد از آن شب بروی
چهار سال و در شب و علم سپرد و در اوقات صفای باطن و تمام علوم صوری و معنوی
حراست در گذر کرده و تکیه بر کمال مریدان و سعادتمندان اشتغال فرمود و بعد از
آنحضرت از خدمت شیخ احمد جام با مقصود و شاکم بخت مراجعت فرمود و از
بویانه افتاد از اینجا او را نامور و دبا نمود و بسبب شرفش رسید بر ابروی خیز
بزرگ شخصی ادویه بود و ان اسم اعظم متحول است از وی پرسید که این نام از
کجا بهم رسید که حاجتی ترا انعام برین در در منزلت حجاب و اوله من مری
اعلی بودم این بر منقب و در پنج یکشنبه و رفتی بدرگاه رب و در در کوری چشم
نالیدم فرامان رسید که برانده است حاضر مودود تمام اسم و بر اعلی الدوام و در
خود و تا شود که برکت ان باری اشیا نه جمع الحجج بفرق نوسایه اقبال
پندارند و در عالیشان کوری چشم توامنه ظلمت شب راه عدم سرکنده و نباتی ان
مثل روز روشن اخذ فرمود و در پیش برکت و خواجیه فرمود و طر فرامان که
مقصودت بنا بر سبب و خواجیه مودود نم که در شش بخش کوی طر و
باطن ان گفت و نعمه بر زبان او در و لعاب وین مبارک خود در و در و پیش
نشد بر فوایدش ان شاره در روشن بر و در شبنم و این همه نوحه این کمال

و در سر الاولیا آورده و بزبان حضرت در ایشان زیادت کعبه
بر برکتی فرستادن را از دیده نبی نرسیده تا بعد از او و در نظر اولیای
داشتند و حضرت طواف برادر و در مقام ابراهیم نماز او را و در کعبه باز کرده
را بگفتن بروی و بر او می آورد و وقتی بزرگ زاده از طرف بخشان بخت
جوابه می دهد و در حیات ارادت و طاهره کرده و خوابه از نور اطمین در یافت که اول
این جانب از اصحاب شفاعت کرده و او را کلامه و دانیدند اما در وقت ای همان اول
این کلامه نیک نگاه داری و الله تعالی و در چون او بخشان رفت آن سر بر او
کرد و در تپانی تفالی گرفتند این خبر بخت خواجه رسید فرمود بر آن کلامه که او
نمی کند بعد از چند روز او را با تپانی گرفتند و چشمهای جان بن او کشیدند و انبیا انبیا
قدسیه حضرت خوابه می رود قدس سره است که حضرت خواجه بن الحسن و الد
خجی قدسنا الله سره و الله سر و دلیل العارفين از آن حضرت نقل ثبانی که کرده
حدافه تبارک و تعالی سر که در کبر و این دنیا کرده قاف افریده است و آن بود از مرد
بهرت و بودی همان دنیا از فروغ الموده است و یک فرشته فدائیل نام بر سر الموده
گماشته و طبایعی یک ی زمین بهت می داده هر طبقی که با هر میشود گنجینه
مرکاه و او که می زمین در کش چشمه و خشک شوند و نبات نروند و این را کرده
که می آید افسوسه خجانیان اوست قراخی و تپانی زمین تبصیر او گماشته اند و پس
لوه قاف چهل جان است و رای ابن جهان و در جمالی از آن جهان قسم
است در قسمی جهان خجانیان دنیا و در آن جهان که پس کرده قاف است خجانیان
نیت که از این داشت شد و زمین آن از راست و سکنه آن همه فرستادن اند و خجانیان
اوست و نه البیس و نه پشت و نه دوزخ و پس این چهل جان محاسب است
و از پس این جهان پس نه اند که خجانیان تبارک و قدس سره و از آن فرمود

که آن عود را بیان روشناخ کا و نهاده اند و بزلی ان کا و بی براسه است
 علی الدوام شایده و میگرد و شاخه او درین سلطان مشغول است و حق تعالی جلوه شایه
 بلب مار فریده است و روزی که او در میان مار نهاد است ان مار در روزی که
 زمین میباید و در حضرت خواجه معین الدین محمد بن حسن بن علی رحمة الله
 سبحانه از رخ نور حضرت خواجه عثمان ارواح قدس سره کجاست میکند که فرموده ان
 روز که حضرت خواجه قطب الدین مودود رضی الله عنه این عجايب غرايب فرمود
 منبر مودود و روشنی تجریت حاضر بود و کمر او را انکار می بجا طر سید محمد و حطرت
 در اول اندر نشین حضرت خواجہ مراقب گشت و هر دو از رفقه امید داشتند و با
 از بجای خود اندک پس ان در نشین گفت حضرت خواجہ بر جاطرین مشرف
 انچه بیان منبر مودود و طرفه العین همه از جبل جان و غره بن معاینه نمود و شکی که در
 دلم از شنای کلام وی بر سر آمده بود و رفع ساحت صاحب جامع السلاسل درین
 بیان کلمات اات و صفات غالبات فی می اار که روزی درین و بعد
 از نظر مردم ناچید شد خیا خیمه یکس اراغی دید و بعد زالی در اراغی و فی دلم
 بر زلی از انصاف محفل عالی وی از و پر سه که چه خبر شمار از نظر انکام سماع ناب
 کرد انچه فرمود تا غیب با اظهار این را از امور نسوم بر کن سکوم روز آمده انکه
 بعد از سنبد ان و تحمیل احداث اظهار ان سر اغیب بان بزرگ فرموده
 باریک و لغزس انتهای است نسبی نور اسود و ج مالک لی سماع در انجا
 و چون مرفی صاحب و حد و مال با بر تبه معروضی نامد از خیمه حلی مخفی کرد و عوام ندانند
 که غایب شد است و او فامست چرا که محبوب مخدوب مخدوب حیفی او را جان خود
 کشیده بلباس خورشید فلبس ساحت و ذات این محب شماره و ارا از اشفات
 انصاف و اات محبوب نوازی گشته پس انجمن عارف را در حال سماع بحر محراب

Handwritten text in Arabic script, likely a continuation of the previous page, written in a cursive style.









